

بازخوانی کاپیتال

جلد دوم

م.الف (ناصر پایدار)

بازخوانی کاپیتال

جلد دوم

م.الف (ناصر پایدار)

چاپ زمستان ۱۴۰۱

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

| | |
|----|---|
| ۷ | ■ بخش یکم : دگرسانی‌ها و دورپیمائی سرمایه..... |
| ۷ | فصل ۱: دور پول – سرمایه |
| ۷ | ۱- مرحله اول |
| ۹ | ۲- مرحله دوم: نقش سرمایه مولد..... |
| ۱۰ | ۳- مرحله سوم: کالای عظیم‌تر – پول افزون‌تر |
| ۱۳ | ۴- مرحله چهارم: دورپیمائی تام..... |
| ۲۰ | فصل ۲: دورپیمائی سرمایه مولد..... |
| ۲۰ | ۱- تجدید تولید ساده |
| ۲۲ | ۲- انباشت و بازتولید در مقیاس گسترده |
| ۲۴ | ۳- انباشت پول |
| ۲۵ | ۴- اندوخت – مایه |
| ۲۷ | فصل ۳: دورپیمائی کالا – سرمایه C'-M'-C...P...C' |
| ۳۰ | فصل ۴: اشکال سه‌گانه روند دورپیمائی |
| ۳۹ | فصل ۵: زمان دَوَران..... |
| ۴۳ | فصل ۶: هزینه‌های گردش |
| ۴۳ | اول: هزینه‌های خالص گردش..... |
| ۴۷ | دوم: هزینه‌های نگهداری..... |
| ۵۰ | سوم: هزینه‌های حمل و نقل |

| | |
|-----|--|
| ۵۳ | بخش دوم : زمان واگرد..... |
| ۵۳ | فصل ۷: زمان و شمار بازگشت سرمایه..... |
| ۵۵ | فصل ۸: سرمایه استوار و سرمایه در گردش..... |
| ۵۵ | ۱- تمایزهای صوری..... |
| ۵۹ | ۲- اجزاء متشکله سرمایه استوار - تعویض، تعمیر و انباشت..... |
| ۶۳ | فصل ۹: واگرد کامل سرمایه‌های پیش‌ریز شده..... |
| ۶۶ | فصل ۱۰: تئوری‌های مرتبط با سرمایه استوار و گردان..... |
| ۷۳ | فصل ۱۱: نظریه‌هایی درباره سرمایه استوار و گردان..... |
| ۷۷ | فصل ۱۲: دوره کار..... |
| ۷۹ | فصل ۱۳: زمان تولید..... |
| ۸۲ | فصل ۱۴: زمان دوران..... |
| ۸۵ | فصل ۱۵: تأثیر زمان واگرد بر مقدار سرمایه پیش‌ریخته..... |
| ۸۹ | فصل ۱۶: واگرد سرمایه متغیر..... |
| ۸۹ | ۱- نرخ سالانه ارزش اضافی..... |
| ۹۴ | ۲- واگرد سرمایه متغیر منفرد..... |
| ۹۵ | ۳- واگرد سرمایه متغیر از منظر اجتماعی..... |
| ۹۸ | فصل ۱۷: گردش ارزش اضافی..... |
| ۱۰۰ | ۱- بازتولید ساده..... |
| ۱۰۹ | ۲- بازتولید گسترده..... |
| ۱۱۳ | بخش سوم : بازتولید و گردش کل سرمایه اجتماعی..... |
| ۱۱۳ | فصل ۱۸:..... |

- ۱- مدخل ۱۱۳
- ۲- نقش پول - سرمایه ۱۱۴
- فصل ۱۹: پیشینه های نظری واکاوی ها ۱۱۷**
- فیزیوکرات ها ۱۱۷
- آدام اسمیت ۱۱۹
- متأخرین و میراث داران آدام اسمیت ۱۳۲
- فصل ۲۰: باز تولید ساده ۱۳۵**
- ۱- طرح مسأله ۱۳۵
- ۲- دو بخش تولید اجتماعی ۱۳۵
- ۳- مبادله بین دو بخش: دستمزدها و اضافه ارزش های بخش ۱ در مقابل سرمایه ثابت
بخش ۲ ۱۳۸
- ۴- مبادله درون بخش ۲ ۱۴۱
- ۵- مبادله با استمداد از گردش پولی ۱۴۷
- ۶- باز تولید سرمایه ثابت بخش ۱ ۱۵۲
- ۷- سرمایه متغیر و اضافه ارزش در هر دو بخش ۱۵۳
- ۸- سرمایه ثابت در هر دو بخش ۱۵۶
- ۹- اسمیت، استورس و رامزی ۱۵۷
- ۱۰- سرمایه و درآمد: سرمایه متغیر و دستمزد ۱۵۹
- ۱۱- جایگزینی سرمایه استوار ۱۶۳
- ۱۲- باز تولید مصالح پولی ۱۷۱
- ۱۳- نظریه باز تولید «دستوت دو تراسی» ۱۷۷
- فصل ۲۱: انباشت و باز تولید گسترده ۱۸۰**

- اول: انباشت در بخش ۱ ۱۸۱
- دوم: انباشت در بخش ۲ ۱۸۷
- سوم: نمایش نموداری انباشت ۱۸۹

بخش یکم: دگرسانی‌ها و دورپیمائی سرمایه

فصل ۱: دور پول – سرمایه

روند دورپیمائی سرمایه در سه مرحله به شرح زیر انجام می‌پذیرد.

اول: سرمایه‌دار با قرار پرداخت پول، کالای نیروی کار را می‌خرد و در اختیار می‌گیرد.

(دوران پول – کالا)

دوم: نیروی کار خریداری شده در روند تولید مصرف می‌شود و کالائی می‌آفریند که ارزشی بالاتر از بهای خود دارد.

سوم: کالای جدید در بازار فروخته و تبدیل به پول می‌شود. به بیان دیگر (دوران کالا – پول) انجام می‌پذیرد.

به بررسی هر کدام این مراحل پردازیم. فرض ما این است که کالاها در شرایط ثابت و به ارزش خود فروخته می‌شوند.

مرحله اول:

این مرحله معرف تبدیل پول به کالا است. خریدار پول می‌پردازد و کالا می‌گیرد، فروشنده بالعکس کالا می‌دهد و پول دریافت می‌کند. اما شکل داد و ستد مسأله مهم نیست. بحث بر سر ماهیت و خصلت مصرفی خاص کالاهائی است که جای خود را با پول عوض می‌کنند. پول در یک سو به وسائل تولید و در سوی دیگر به نیروی کار تبدیل می‌شود. «دوران پول کالا» یا **مرحله اول دور پول – سرمایه**، مرکب از دو جزء پول – ابزار تولید و پول – نیروی کار است. دو نوع خرید در دو بازار متمایز، بازار کالا و بازار پول. تقسیم کیفی کالاهائی که پول صرف خرید آنها می‌شود مبین یک تقسیم

کمی نیز هست که کاملاً خصلت‌نما است. کالای نیروی کار حامل انبوهی کار اضافی است که در قبالش هیچ ریالی پرداخت نمی‌گردد. با بهای ۱ ساعت کار، یک روزانه کار ۱۰ ساعتی خریده می‌شود و اگر این قرارداد با ۵۰۰ کارگر منعقد شود یک زمان کار اضافی ۴۵۰۰ ساعتی بدون هیچ بها در اختیار خریدار نیروی کار قرار می‌گیرد. به این ترتیب «دوران پول - کالا» و اجزاء متمایز آن فقط رابطهای نیست که به موجب آن پول به خرید دو کالا در دو بازار جداگانه اختصاص یابد، بلکه یک رابطه کمی بارز میان اجزاء پولی خاص خرید وسائل تولید و خاص خرید نیروی کار نیز می‌باشد. در دومی حجم زیادی کار اضافی بدون هیچ بها به تصرف خریدار در می‌آید.

حجم وسائل تولید باید در حدی خریده شود که توسط نیروی کار خریداری شده به محصول تبدیل شود. این داد و ستد باید به شکلی انجام گیرد که حجم انبوهی کار اضافی نصیب سرمایه‌دار کند. سرمایه‌ای را که در پروسه تبدیل به نیروی کار و وسائل تولید، ارزش‌زا می‌شود سرمایه مولد می‌نامیم. پولی را که صرف خرید وسائل تولید و نیروی کار شده است (پول - سرمایه) نام می‌نهیم. فاز «دوران پول - کالا» فازی از دورپیمائی است که ضمن آن ارزش - سرمایه از شکل پولی به شکل بارآور در می‌آید و سرمایه مولد می‌شود. به بیان دیگر سرمایه پیش‌ریز می‌گردد.

پول - سرمایه این نقش مهم را بازی می‌کند که پرداخت بهای نیروی کار را به زمان آینده موکول می‌سازد و وسائل تولید ناموجود در بازار را هم سفارش می‌دهد. مالک پول و دارنده نیروی کار، اگر چه در نقش صاحبان کالاها با هم رو به رو می‌شوند، اما اولی از همان آغاز در مقام ارباب کار و تولید ظاهر می‌گردد. وسائل تولید در مقابل کارگر مال غیر است و کارگر نیز در منظر سرمایه‌دار موجودی است که تحت تسلط وی قرار دارد و جزء ارگانیک سرمایه‌اش خواهد بود. پس دوران پول - کالا رابطهای است که یک طرف را سرمایه‌دار و طرف دیگر را برده مزدی می‌سازد. فقط با گسترش تولید

سرمایه‌داری است که پول - سرمایه شکل طبیعی دورپیمائی سرمایه می‌گردد زیرا ظهور این فاز نیازمند سطح بالائی از پیشرفت داد و ستد کالائی در یک سو و جدا شدن تولید کننده مستقل از وسائل کار خویش، در سوی دیگر است.

مرحله دوم: نقش سرمایه مولد

دورپیمائی سرمایه با دَوَران پول - کالا شروع و باید با «کالا - پول» پایان یابد، اما تبدیل پول - سرمایه به دو کالای متفاوت وسائل تولید و نیروی کار، شرائطی را پدید آورده که ادامه بلافصل گردش ناممکن شده و باید از یک گسست حتمی عبور نمود. سرمایه‌دار کارگر را به سیاق برده نخریده است. نیروی کارش را برای مدت معین خریداری کرده و می‌خواهد با مصرف آن، وسائل تولید موجود را به محصول جدید تبدیل نماید، پول - سرمایه خود را سرمایه مولد کند، از زمان کار خریداری شده حجم سنگینی کار اضافی به چنگ آرد و به اضافه ارزش دست یابد. همه اینها می‌گویند که رسالت مرحله نخست گشایش راه شروع مرحله دوم یا فاز باروری سرمایه است. پیشفرض بسط «پول - کالا» به «پول - وسائل تولید» و «پول - نیروی کار» آنست که انجام دهنده‌اش، این ارزشها را به شکلی پولی در اختیار دارد. اما او در این عمل پول را از دست می‌دهد و برای آنکه مالک پول باقی ماند باید از دست دادنش متضمن بازیافتن پول باشد. این کار فقط از طریق فروش کالا مقدور است، پس باید تولید کننده کالا گردد. کارگر مزدی هم مزدش را صرف خرید مایحتاج معیشتی می‌کند. پس باید در فواصل زمانی معین مزدش را به صورت پول دریافت دارد و سرمایه‌دار در مقابل او به عنوان صاحب پول ظاهر گردد. کل این مؤلفه‌ها گواه آنند که روند مورد گفتگو نیازمند سطح بالائی از توسعه تولید کالائی است. به بیان دیگر وقتی تولید از طریق کار مزدی عمومیت می‌یابد حاکی است که تولید کالائی شکل عام تولید شده است، رخدادی که

در عین حال متضمن تقسیم فزاینده‌تر کار اجتماعی است. از سوی دیگر همان اوضاع و احوالی که شرط پایه‌ای تولید سرمایه‌داری یعنی طبقه کارگر مزدی را متولد می‌کند، سلسله جنبان واقعی گذار تولید کالائی پیشین به تولید کالائی سرمایه‌داری می‌گردد. تولید سرمایه‌داری با هر مقدار گسترش خود، شکل‌های قبلی تولید را زیر شلاق انحلال و تلاشی می‌گیرد. تولید برای رفع نیازمندی‌های شخصی را دچار اضمحلال می‌کند و فروش محصول را اساس کار می‌نماید. در این شیوه تولید کلیه اعمال به ملزومات استثمار نیروی کار تبدیل می‌شوند و فقط در این شیوه تولید (سرمایه‌داری) است که در پویه تکامل تاریخی خود کل ساختار اقتصادی جامعه را با سازمان دادن فرایند کار و گسترش عظیم فن آوری زیر و رو می‌سازد.

وسائل تولید تا زمانی که در تصاحب سرمایه‌دار هستند، در خارج از پروسه تولید هم سرمایه او می‌باشند اما نیروی کار فقط در فرایند تولید شکل وجودی سرمایه احراز می‌کند. نیروی کار برای کارگر فقط کالای قابل فروش اوست اما برای سرمایه‌دار خریدار خود سرمایه است، آن هم یگانه جزء سرمایه که سرچشمه ارزش‌افزایی و آفرینش بی‌انتهای سرمایه می‌باشد.

مرحله سوم: کالای عظیم‌تر - پول افزون‌تر

کالا به عنوان شکل وجودی سرمایه ارزش‌افزا وقتی از فرایند تولید پدید آید سرمایه کالائی است. اگر تولید کل جامعه سرمایه‌داری باشد، همه کالاها از آغاز سرمایه کالائی هستند و بالاخره سرمایه در شکل کالا باید کارکرد کالائی یابد، محصولاتی که سرمایه از آنها تشکیل و برای بازار تولید شده، باید به فروش برسند. این همان مرحله کالا - پول است. عناصر مهم این مرحله و رخدادهای قبل از آن را با یک مثال دنبال کنیم. کالای حاضر یک سرمایه‌دار ۱۰۰۰ متر پارچه مخمل طرح‌دار به ارزش ۱۰۰ میلیون

تومان است. در تهیه آن ۹۰ میلیون تومان مواد خام و استهلاک به کار رفته، یک میلیون تومان بهای نیروی کار پرداخت شده است و ۹ میلیون تومان هم ارزش جدید یا اضافه ارزش ایجاد گردیده است. بهای کالا فرضاً معادل ارزش آن است. این ارزش در فروش محقق می‌شود. سؤال این است که چه چیز این عمل ساده گردش یعنی فروش پارچه را کارکرد سرمایه می‌کند؟ پاسخ را در چند جمله کوتاه زیر خلاصه می‌کنیم.

۱- سرشت مصرفی کالاها تغییر نکرده و پارچه‌ها به عنوان کالای مصرفی تولید شده‌اند، فرض ما هم این است که محصول به ارزش خود فروش می‌رود. تا اینجا شاهد تغییر خاصی نیستیم.

۲- در این میان یک چیز اتفاق افتاده است. ارزش، اول پارچه بود، حالا پول است. در پول - کالا، ما پول را به شکل سرمایه پولی داشتیم. در کالا - پول، محصول پیش از شروع این دوره، در پروسه تولید عملاً نقش سرمایه یافته است.

۳- رقم ۹۱ میلیون تومان سرمایه مولد مرکب از ۹۰ میلیون تومان وسائل تولید بعلاوه یک میلیون تومان دستمزد اکنون ۱۰۰ میلیون تومان شده است. کارگران ۹ میلیون تومان اضافه ارزش تولید کرده‌اند. ۱۰۰ میلیون تومان پارچه اینک متشکل از ۹۰ میلیون تومان سرمایه ثابت، یک میلیون تومان سرمایه متغیر و ۹ میلیون تومان ارزش اضافی است. روشن است که کالاهای آماده ورود به دور کالا - پول تماماً سرمایه‌اند. اجزاء ثابت و متغیر پیشین سرمایه مولد، بعلاوه سرمایه اضافه شده یا جزء تازه تولید شده توسط بخش متغیر آن (اضافه ارزش) است. کالا - پول دورپیمائی سرمایه کالائی به سرمایه پولی است. تا زمانی که این سرمایه ارزش‌افزا شده در شکل سرمایه کالائی باقی ماند فرایند تولید راكد است. سرمایه کالائی نه محصول خلق می‌کند، نه ارزش می‌آفریند، فقط متناسب با سرعت به فروش رفتنش، به درجات متفاوت در تشکیل محصولات و ارزش، به کار گرفته می‌شود و بر روی گسترش یا فشرده شدن بازتولید

تأثیر می‌گذارد. به این ترتیب فرایند گردش، مؤلفه‌هائی حدوداً مستقل از مقدار ارزش به وجود می‌آورد که بر روی دامنه توسعه یا انقباض انباشت تأثیر می‌گذارند. عنصری که در اینجا به صورت سرعت فروش یا شتاب واگرد ظاهر می‌شود.

اگر ۱۰۰ میلیون تومان بهای کل ۱۰۰۰ متر مخمل را به اجزاء متشکله آن تقسیم کنیم خواهیم داشت:

الف - ۹۰ میلیون تومان معادل ۹۰۰ متر مخمل مابه‌ازاء وسائل کار و تولید (مواد خام، کمکی و هزینه استهلاک)

ب - یک میلیون تومان معادل ۱۰ متر پارچه مابه‌ازاء دستمزدی که به کارگران بافنده، پرداخت گردیده است.

ج - ۹ میلیون تومان معادل ۹۰ متر مخمل، مابه‌ازاء سرمایه اضافه یا اضافه ارزش ناشی از استثمار کارگران است.

اگر سرمایه‌دار موفق به فروش ۹۰۰ متر شود، او فقط بهای وسائل کار و مواد خام را باز یافته است. اگر ۹۱۰ متر را بفروشد کل سرمایه ثابت و متغیرش را پس گرفته است و تنها در صورتی که همه ۱۰۰۰ متر را به فروش رساند تمام سرمایه بعلاوه اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران را حصول کرده است. نکته اساسی در اینجا منشأ سرمایه اضافه شده است. سرمایه‌دار پس از پایان مرحله کالا - پول یا فروش همه مخمل‌ها، ۹ میلیون تومان بیش از سرمایه پولی ۹۱ میلیون تومانی که پیش‌ریز کرده بود، به بیان دیگر بیش از سرمایه پولی که وارد دوره پول - کالا کرده است نصیب خود می‌سازد. اما هیچ کدام این دو مرحله هیچ نقشی در تولید ۹ میلیون تومان نداشته‌اند. این رقم صرفاً در پروسه تولید، در فاصله گسست میان این دو مرحله پول - کالا در یک سو و کالا - پول در سوی دیگر، تولید شده است، کار اضافی یا کار پرداخت نشده کارگران مزدی است. موضوع قابل تعمق دیگر دورپیمائی متفاوت این سرمایه اضافه شده با کل سرمایه

است. سرمایه دورپیمائی خود را از پول - کالا یا سرمایه پولی آغاز نمود اما این سرمایه آفریده شده در حلقه تولید، دورپیمائی خود را از کالا - پول شروع می‌کند. پیش‌تر در سرمایه پولی آماده ورود به حلقه پول - کالا وجود نداشت. بعداً در پروسه تولید توسط جزء متغیر سرمایه زاده شد و اینک به شکل جزء معینی از کالا سرمایه یا سرمایه کالائی وارد دورپیمائی کالا - پول می‌گردد. در واقع دورپیمائی خود را از اینجا، از کالا - پول آغاز می‌کند. واقعیت آنست که کل این گردش یا سامان‌پذیری، به صورت پول - کالا - پول قابل تلخیص و تصویر است، با توضیح این نکات بسیار مهم که: اولاً، سرمایه پولی دوم یا سرمایه پولی خارج شده از دورپیمائی کالا - پول بسیار بیشتر از سرمایه پولی وارد شده در دورپیمائی پول - کالا است. ثانیاً، کل این سرمایه اضافه شده، در حلقه تولید، در فاصله میان دو مرحله دورپیمائی اول و دوم تولید شده است.

مرحله چهارم: دورپیمائی تام

تا اینجا دیدیم که پول - کالا یا سرمایه پولی به دو جزء نیروی کار در یک سو و مواد خام و کلا وسائل تولید در سوی دیگر تقسیم شد. این دو جزء وارد پویه تولید شدند و سرمایه مولد گردیدند. سرمایه در اینجا زاد و ولد نمود و آماده ورود به مرحله کالا - پول شد. حال به بررسی حرکت تام یا شکل بسط یافته دورپیمائی پردازیم. در کل فرایند، سرمایه به صورت ارزشی دیده می‌شود که زنجیره‌ای از دگرگونیهای پیوسته و متقابل را پشت سر می‌گذارد. دو مرحله از این فرایند به سپهر گردش و مرحله دیگر به سپهر تولید تعلق دارند. در هر کدام این مراحل ارزش سرمایه هیأتی خاص احراز کرد که منطبق با کارکرد آن مرحله بود. در طول پروسه نه فقط خود را حفظ نمود که افزایش هم داد. در مرحله نهائی به همان شکلی بازگشت که ابتدای فرایند از آن آغاز کرد. بر همین مبنی کل فرایند یک دورپیمائی است.

ارزش - سرمایه در این دورپیمائی، دو مرحله گردشی شامل سرمایه پولی و سرمایه کالائی، یک مرحله تولیدی به شکل سرمایه مولد را طی می‌کند. سرمایه‌ای که در سیر دورپیمائی کامل خود همه این شکلها را می‌پذیرد، کنار می‌گذارد و در هر کدام کارکرد متناسب با آن شکل را انجام می‌دهد سرمایه صنعتی است. صفت صنعتی در اینجا مبین تولید بر پایه سرمایه‌داری است. پس سرمایه پولی، سرمایه کالائی و سرمایه مولد همگی سرمایه صنعتی هستند. دورپیمائی سرمایه فقط زمانی روتین است که هر سه مرحله پشت سر هم اتفاق افتند. اگر در مرحله نخست توقفی رخ دهد، عملاً پول تبدیل به اندوخته می‌شود. توقف در مرحله دوم مایه عمل نکردن وسایل تولید و بیکاری کارگر است و در مرحله سوم متضمن فروش نرفتن کالاها است. در فرمول عمومی، محصول مرحله تولید چیزی متفاوت از عناصر تشکیل دهنده سرمایه مولد جلوه می‌کند. به طور مثال پنبه، دوک ریسندگی و نیروی کار وجودی متمایز از نخ دارند. این امر همیشه و هر کجا که نتیجه فرایند تولید یک شیئی باشد صادق است. حتی وقتی که جزئی از محصول بار دیگر در نقش یک عنصر وارد فرایند تجدید تولید می‌شود. مثلاً گندم زمانی که حالت بذر را احراز می‌کند باز هم محصول فقط گندم است و شکلی متفاوت از ابزار کار، کود و نیروی کار دارد. در این میان البته صنعت حمل و نقل ویژگی خود را دارا است. در اینجا تولید و مصرف از هم جدا نیستند. کار این شاخه جا به جا کردن انسانها یا کالاها است. محصول جدیدی تولید نمی‌شود، فرآورده کار همان نقل مکانی است که رخ می‌دهد و جدا از تولید نیست. فراموش نکنیم که در این جا نیز ارزش مبادله ای محصول مانند ارزش هر کالای دیگر توسط ارزش عناصر مصرف شده در تولید تعیین می‌گردد. سرمایه صنعتی یگانه شیوه ظهور سرمایه است که در آن نه فقط تملک ارزش اضافی یا محصول اضافی بلکه تولید آن، به عهده سرمایه است. سرمایه صنعتی سرشت‌نمای شیوه تولید سرمایه‌داری است. هستی آن متضمن

وجود تضاد طبقاتی بین طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر است. به درجه‌ای که بر تولید اجتماعی مسلط می‌شود یا آن را در اختیار می‌گیرد، سازمان فنی و اجتماعی کار و لذا نوع اقتصادی، تاریخی جامعه دگرگون می‌شود. شکل‌های دیگر سرمایه که قبلاً در چهارچوب شرایط تولیدی پیشین یا رو به زوال، پدیدار شده بودند، نه تنها تابع آن می‌شوند، نه فقط کارکردشان با آن منطبق می‌گردد، که بر پایه آن حرکت می‌نمایند، زندگی می‌کنند، می‌میرند، می‌مانند، فرو می‌ریزند. سرمایه‌های پولی و کالائی که به مثابه عوامل شاخه‌های ویژه کسب و کار در جوار سرمایه صنعتی عمل می‌کنند، صرفاً اشکال وجودی گوناگون کارکردی هستند که سرمایه صنعتی در محیط گردش می‌پذیرد و کنار می‌گذارد. اینها شیوه‌های زیستی هستند که در پرتو تقسیم کار اجتماعی مستقل شده و به صورت جداگانه تکامل یافته‌اند.

توضیح: نکات بالا جایگاهی کلیدی در تعیین ماهیت شیوه تولید مسلط هر جامعه و تشخیص ماهیت اقتصادی - تاریخی جوامع دارد. در قرن بیستم شاهد آرایش جدیدی از اقتصاد سیاسی بورژوازی بودیم. نوعی اقتصاد سیاسی که در زنجیره ممتدی از تئوریهای گمراه کننده مانند «سرمایه‌داری وابسته!!، پیرامونی!!، تحت سلطه!!، تجاری!!، رانتی!!، تک پایه!!، نفتی!!» توسط سوئیزی ها، باران ها، سمیرامین ها، مندل ها، احزاب لنینی، مائوئیست، تروتسکیست و محافل دیگر ساز شد، بازار امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی یک بخش بورژوازی را رونق بخشید، مبنای نسخه‌پیچی انقلاب دموکراتیک، صف‌بندی خلق و ضد خلق، راه رشد غیرسرمایه‌داری، برپائی جمهوری دموکراتیک ملی و مانند اینها گردید. از همه این مجاری، سلاح نظری مسموم بورژوازی برای تعطیل مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر شد. این تئوریه‌ها به رغم تفاوتها و تمایزاتی که با هم داشتند، در بیگانگی با آناتومی مارکسی شیوه تولید سرمایه‌داری همگن و مشترک بودند، همه آنها پافشاری اعجاب انگیزی در انکار، تحریف، تقلیل و مخدوش

نمودن واقعیت انکشاف شیوه تولید سرمایه‌داری در بخش عظیمی از دنیا، به ویژه نفی تسلط سرمایه‌داری در کشورهای این بخش نشان می‌دادند، از این طریق و با استمداد از این انکار، برای بیرون راندن طبقه کارگر جوامع از سنگر واقعی کارزار طبقاتی و ضد سرمایه‌داری تلاش می‌کردند، غالب این تئوریه‌ها و تئوریسینها، به این استنتاج غلط می‌آویختند که سرمایه‌داری در برخی جوامع رشد کرده، اما این رشد نه در گذار انباشت گسترده صنعتی!! که به یمن «سرمایه تجاری» شریک سرمایه‌های مالی امپریالیستی رخ داده است!! و بر همین مبنی آنچه توسعه یافته و مسلط شده، نه سرمایه‌داری صنعتی که سرمایه‌داری تجاری است!!! مارکس از همان شروع نقد اقتصاد سیاسی، هنگام نگارش گروندریسه، با کالبدشکافی تولید کالائی، پویه گسترش آن و سپس ظهور رابطه خرید و فروش نیروی کار و انکشاف سرمایه‌داری، تمامی پیشفرض‌های پرورش این توهمات را باطل کرد. در مباحث بالا هم او به وضوح سخن راندن درباره مقوله‌ای به نام «سرمایه‌داری تجاری» را، کاملاً بی‌بنیان، وهم آمیز و گمراه کننده می‌داند. او تصریح می‌کند که: در شیوه تولید سرمایه‌داری همه اشکال پیشین سرمایه، از جمله تجاری و ربائی، نقش ذرات شناور در تولید جدید را پیدا می‌کنند، سرمایه پولی، کالائی، مولد، حلقه‌های ارگانیک دورپیمائی سرمایه می‌شوند. سرمایه‌ای که چشمه جوشان زاد و ولد و خودافزائی آن فقط حلقه تولید، فقط کار اضافی کارگر و استثمار کارگر مزدی است. در هر کجا که از سرمایه‌داری صحبت می‌کنیم، هویت‌نمای آن قطعاً و لاجرم سرمایه صنعتی است. به بیان دیگر آنچه شیوه تولید را تولید سرمایه‌داری می‌کند نقش سرمایه صنعتی است. بحث بر سر آن نیست که حجم سرمایه موجود، در هر یک از مراحل سامان‌پذیری سرمایه اجتماعی یک کشور چه اندازه است، سخن آنست که سرمایه حاضر در هر کدام این حلقه‌ها جزء ارگانیک سرمایه در حال ارزش‌افزائی از طریق استثمار نیروی کار است. سرمایه تجاری می‌تواند توسط تاجر با ظاهری مستقل از سرمایه صنعتی

پیش‌ریز شود، اما فقط در این راستا که مجری نقشی در دورپیمائی سرمایه ارزش‌افزا یا سرمایه‌ای گردد که بخش متغیر آن موجد کل ارزشها و اضافه ارزشها است. با توجه به این نکات، نفس اصطلاح «سرمایه‌داری تجاری» مقوله‌ای گمراه‌ساز و فاقد هرگونه موضوعیت مادی است. عین همین حکم در مورد صورتبندی آفرینی اقتصاد سیاسی لیبرال ناسیونالیست یا ناسیونال چپ قرن بیستمی صادق است. تعابیری از قبیل «اقتصاد نفتی»!!، «سرمایه‌داری رانتی»!! و مثل اینها که ابتذال آمیزند. سرچشمه کل این تئوری بافیها تلاش بورژوازی برای تعطیل مبارزه طبقاتی توده کارگر بوده است. همه کوشش را داشته تا القاء کنند که ریشه فقر، فلاکت، گرسنگی نه در وجود سرمایه بلکه در کمبود انکشاف صنعتی است!! که معضل نه سرمایه‌داری بلکه صنعتی نبودن و تجاری بودن آن است!! که باید از مبارزه علیه سرمایه دست برداشت و اجازه داد تا «صنعت ملی» شکوفاتر گردد!! که باید همدوش سرمایه‌دار صنعتی علیه سرمایه‌دار تجاری جنگید!! و ترهات دیگر!!

بحث مارکس را پی گیریم. اگر $M-C \dots P \dots C'-M'$ را که در آن M (پول اولیه)، C (کالای خریداری شده با پول نخستین)، P (سرمایه مولد)، C' (کالای بیشتر از کالای دور پول - کالا) و M' (پول بیشتر از پول پرداختی در حلقه پول - کالا) است، یک شکل خاص حرکت دورانی سرمایه بدانیم، آنگاه این شکل دارای ویژگی‌های زیر خواهد بود.

۱- به عنوان دورپیمائی سرمایه پولی ظاهر می‌شود زیرا سرمایه صنعتی در شکل پولی خود نقطه آغاز و بازگشت کل فرایند است. پول در اینجا به عنوان پول مصرف نمی‌شود، سرمایه پولی یا شکل پولی سرمایه است. مشخص می‌کند که هدف اصلی حرکت نه ارزش مصرف بلکه صرفاً ارزش مبادله است. بانگ می‌زند که پول‌سازی یگانه نیروی

محرك تولید سرمایه‌داری است زیرا فرایند گردش با پول آغاز و با پول افزونتر پایان می‌یابد.

۲ - پروسه تولید در اینجا بیانگر یک گسست میان (پول - کالا) در یک سو و (کالای بیشتر - پول افزونتر) در سوی دیگر است. فرایندی که با همه تار و پودش فریاد می‌زند و تصریح می‌کند که توسل به تولید، صرفاً توسل به استثمار نیروی کار برای دستیابی به پول بیشتر یا در واقع سرمایه انبوه‌تر است.

۳ - خصوصیت بارز فرمول $M-M'$ (پول اولیه - پول افزوده شده) این است که در آن از یک سو ارزش سرمایه نقطه آغاز و سرمایه ارزش‌افزایی شده نقطه پایان را تعیین می‌کند و از سوی دیگر سرمایه پولی به شکل پولی که پول می‌زاید ظاهر می‌گردد.

۴ - اگر دورپیمائی سرمایه پولی را در شکل منحصر به فرد خود بررسی کنیم فقط فرایند ارزش‌افزایی و انباشت را می‌بینیم. مصرف در این جا صرفاً مصرف مولد است. سرمایه پولی به بهای نیروی کار و وسائل تولید تقسیم می‌شود، مزد فقط از این لحاظ به کارگر پرداخت می‌گردد که نیروی کار او کالای مورد نیاز پروسه ارزش‌افزایی و انباشت است. حتی مصرف سرمایه‌دار هم به خاطر زنده ماندن وی در نقش سرمایه‌دار و به عنوان شخصیت دخیل در پروسه ارزش‌افزایی است. مصرف در این فرایند همه جا مصرف مورد احتیاج تبدیل سرمایه پولی نخستین به سرمایه پولی افزایش یافته از طریق استثمار کارگر در پویه تولید است.

فرایند دورپیمائی سرمایه، وحدت گردش و تولید و دورچرخشی سرمایه پولی خصلت‌نماترین شکل ظهور دورپیمائی سرمایه صنعتی است. پروسه‌ای که در آن، ارزش‌افزایی ارزش، انباشت و پول‌سازی، غایت و سلسله جنبان واقعی است. سرمایه پولی به عنوان شکل حاضر همه مراحل دورپیمائی، کل این دورپیمائی را از این لحاظ به عهده می‌گیرد و به فرجام می‌برد که بخشی از سرمایه یعنی سرمایه متغیر منشأ

تولید ارزش اضافی است. سرمایه پولی در این روند نقشی اساسی بازی می‌کند. پرداخت مزدها پرداخت پولی است. کارگر سرمایه‌دار را به عنوان صاحب پول می‌شناسد، او برای زنده ماندن خورد و خوراک و مایحتاج معیشتی می‌خواهد و برای تهیه این‌ها محتاج پول است. سرمایه پولی پیش درآمد گذرائی را در تکرار پیوسته دورپیمائی سرمایه مولد تشکیل می‌دهد. هنگامی که سرمایه صنعتی برای نخستین بار در شکل سرمایه پولی سرمایه گذاری می‌شود این امر اتفاق می‌افتد. شکل عام دورپیمائی سرمایه صنعتی زمانی که شیوه تولید سرمایه‌داری پیشفرض قرار گیرد، همانا دورپیمائی سرمایه پولی است.

فصل ۲: دورپیمائی سرمایه مولد

فرمول عام دورپیمائی سرمایه مولد عبارت است از: $P \dots C'M' \dots P$ که در آن P سرمایه مولد اولیه، مرکب از نیروی کار و وسائل تولید، نخست به سرمایه کالائی (C') یا کالا-سرمایه افزایش یافته در پروسه تولید از طریق استثمار نیروی کار و سپس سرمایه پولی افزایش یافته (M')، تبدیل و بالاخره به عنوان سرمایه مولد مجدد و افزون شده، آماده شروع دور تازه‌ای از دورپیمائی یا انباشت می‌گردد. این دورپیمائی به طور واقعی تجدید تولید ادواری اضافه ارزش و مبین وظیفه‌ای است که سرمایه صنعتی در شکل مولد خود نه برای یک بار بلکه به گونه‌ای ادواری و مکرر انجام می‌دهد. در این شکل دورپیمائی دو چیز قابل رؤیت است. اولاً، اگر در $M-M'$ یا دورپیمائی آغاز با سرمایه پولی و مختوم به سرمایه پولی افزایش یافته حلقه تولید P بود که شکاف میان دور اول و آخر دورپیمائی را تعیین می‌کرد، در اینجا چنین نیست. از زمانی که سرمایه مولد نخستین دور جدید دورپیمائی را می‌گشاید تا وقتی که به سرمایه مولد افزایش یافته در پایان دورپیمائی تبدیل می‌شود شاهد هیچ گسستی نیستیم. گسست در نقطه فرجام دوران ظاهر می‌گردد. جایی که باید دور تازه‌ای از دورپیمائی شروع شود. ثانیاً، مجموع دوران نسبت به دورپیمائی سرمایه پولی حالت متقابل و معکوس را دارد. در آنجا با $M-C-M$ سر و کار داشتیم. اینجا با $C-M-C$ مواجه می‌باشیم.

۱- تجدید تولید ساده

با این فرض آغاز می‌کنیم که کالاها بر اساس ارزش واقعی خود به فروش می‌رسند و اضافه ارزش حاصل استثمار کارگران یکجا مصرف شخصی سرمایه‌دار می‌گردد. در این

صورت به محض آنکه کالا - سرمایه 'C' به پول 'M' تبدیل شد، جزئی از پول که نماینده ارزش سرمایه است، دورپیمائی جدید سرمایه صنعتی را آغاز و ادامه می‌دهد. جزء دیگر یا اضافه ارزش که ابتدا حالت کالا دارد، از این دورپیمائی خارج و وارد گردش عام کالائی می‌شود. به بیان دیگر توسط سرمایه‌دار به خرید کالا اعم از کالاهای فیزیکی یا خدماتی اختصاص می‌یابد. کمی دقیق‌تر بگوئیم اگر ارزش اضافی تولید شده موجود در 'C' را با c مشخص کنیم این c که تا اینجا جزء پیوسته کل 'C' بود از این به بعد راه متفاوتی پیش می‌گیرد و دورپیمائی خود را نه در شکل سرمایه مولد بلکه در هیأت کالا و گردش عام کالائی دنبال می‌نماید. به مثالی که قبلاً داشتیم باز گردیم. در آنجا سخن از ۱۰۰۰ متر پارچه مخمل طرح‌دار به ارزش ۱۰۰ میلیون تومان بود. از این مبلغ ۹۱ میلیون سرمایه پیش‌ریز شده به صورت وسائل تولید و بهای نیروی کار بود. ۹ میلیون تومان را هم ارزش جدید تولید شده یا اضافه ارزش تشکیل می‌داد. رقم نخست یا ۹۱ میلیون تومان، مابه‌ازاء ۹۱۰ متر مخمل به شکل ارزش - سرمایه وارد دورپیمائی جدید سرمایه مولد در حوزه تولید لباس می‌شود و ۹ میلیون تومان اضافه ارزش، معادل ۹۰ متر مخمل از این دورپیمائی خارج می‌گردد. وارد گردش عام کالاها می‌شود و در سلسله خریدهای شخصی سرمایه‌دار به کار می‌افتد. در اینجا c-m-c (کالای اضافه شده در پروسه تولید - پول افزایش یافته در پروسه تولید - کالاهائی که سرمایه‌دار با استفاده از اضافه ارزش برای مصارف شخصی خود می‌خرد) بسان یک گردش ساده کالائی تجسم پیدا می‌کند. در دورپیمائی این جزء سرمایه، نخستین دور آن c-m با دوران کالا سرمایه 'M'-C آمیخته است، جزء پیوسته آن است. در مثال معین ما در درون ۱۰۰۰ متر مخمل یا ۱۰۰ میلیون تومان قرار دارد، اما مرحله دوم آن m-c خارج از دورپیمائی سرمایه مولد قرار می‌گیرد، سرمایه‌دار آن را به مصرف شخصی می‌رساند و در همین راستا وارد گردش عام کالاها می‌گردد. از این امر نتیجه می‌گیریم که:

اولاً، هنگامی که سرمایه کالائی 'C' به سرمایه پولی 'M' یا $(M + m)$ یا سرمایه مولد اولیه و ارزش اضافی تولید شده تبدیل می‌گردد، این دوتا که تا این زمان با هم یکی بودند، از همدیگر جدا می‌شوند.

ثانیاً، با وقوع این جدائی مسیر دورپیمائی آنها هم متفاوت می‌گردد. C-M-C گردش سرمایه‌ای خود را ادامه می‌دهد اما c-m-c وارد دورپیمائی کالائی می‌شود.

ثالثاً، اگر کل اضافه ارزش یعنی C یا m، به مصرف شخصی سرمایه‌دار نرسد و جزئی یا همه آن آمیخته با C یا M سرمایه الحاقی شود، در این صورت ارزش سرمایه حاضر در دورپیمائی پیش از پایان دوران دچار تغییر می‌گردد. در مثال ما سرمایه‌ای که دور تازه گردش را آغاز می‌کند به جای ۹۱ میلیون تومان ۹۸ میلیون یا ۱۰۰ میلیون تومان خواهد بود. اختصاص یافتن جزئی از (C') به مصارف شخصی سرمایه‌دار، بر نقش آن، به عنوان سرمایه کالائی درون دورپیمائی عام سرمایه نه فقط هیچ خراشی وارد نمی‌سازد که کاملاً بالعکس این نقش را هر چه بارزتر تصریح می‌کند. آنچه صاحب سرمایه از پروسه دورپیمائی سرمایه خارج و برای هزینه خود وارد مدار گردش کالائی می‌کند کار پرداخت نشده کارگر است. تولید سرمایه‌داری تولید سرمایه است اما بازتولید سرمایه‌دار نیز جزء پیوسته‌ای از این فرایند است.

۲- انباشت و بازتولید در مقیاس گسترده

سرشت‌نمای تولید سرمایه‌داری بارور شدن ارزش - سرمایه پیش‌ریخته و تولید هرچه بیشتر اضافه ارزش است، این نیز روشن است که ارزش اضافی باید وارد پروسه انباشت شود و نقش سرمایه الحاقی را ایفاء کند. اضافه ارزش شاید به طور کامل انباشت گردد و ممکن است جزئی از آن به صورت درآمد، مصرف شخصی سرمایه‌دار شود. هر دو حالت عادی است، اما اینجا با هدف تسهیل بررسی، از این فرض آغاز می‌کنیم که کل

آن انباشت می‌شود و وارد چرخه تولید یا دورپیمائی سرمایه می‌گردد. در چنین شرایطی این فرمول را خواهیم داشت. $P \dots C' - M' - C'$ که C' انتهای فرمول، تجسم شروع دورپیمائی جدید سرمایه در قالب نیروی کار (L) و وسائل تولید (MP) می‌باشد. P سرمایه مولد افزایش یافته‌ای است که دور جدید گردش را آغاز می‌کند. تفاوت مهم این دور با دور پیشین در آن است که سرمایه پولی اولیه به یمن اضافه ارزش تولید شده افزایش یافته و بزرگتر گردیده است. اما به محض شروع دورپیمائی، این تفاوت ناپدید می‌شود و سرمایه پولی اخیر راه همان شکل قبلی را پیش می‌گیرد. عین همین حکم در مورد سرمایه مولد افزون شده نیز صدق می‌کند. اما اگر $M - M'$ را با $P - P'$ مقایسه کنیم هر کدام معنائی متفاوت با دیگری دارد. $M - M'$ سرمایه صنعتی پیش‌ریز شده‌ای است که در هیأت سرمایه پولی وارد چرخه تولید گردیده است، پول زائیده است و اینک در آستانه دورپیمائی جدید، فربه‌تر، به صورت سرمایه پولی بزرگ‌تری، کار خویش را ادامه می‌دهد. ماجرا در مورد $P - P'$ چنین نیست. در اینجا شاهد دورپیمائی سرمایه مولد هستیم. سرمایه مولدی که $P - P'$ گواه پایان یافتن دورپیمائی آن و P نمایشگر اضافه ارزش نیست. نمایش آنست که اضافه ارزش تولیدی انباشت شده و در حال ارزش‌افزائی است. P' نیز در مقابل P خبر از آن می‌دهد که ارزش سرمایه اولیه بعلاوه ارزش سرمایه‌ای است که در نتیجه آن تولید و انباشت شده است. نکته بسیار اساسی در اینجا تمرکز دقیق کالبدشکافانه بر روی آن عنصر کلیدی یا سرشتی است که کل این فرایند یا دورپیمائی را هویت می‌بخشد و به آن ماهیت دورپیمائی سرمایه مولد یا ارزش‌افزا تفویض می‌کند. سرمایه پولی می‌تواند فقط کارکرد پولی و سرمایه کالائی نیز می‌تواند صرفاً کارکرد کالائی داشته باشند. تفاوت میان آنها تفاوت میان پول و کالا است. به همین سیاق سرمایه صنعتی در مکان سرمایه مولد می‌تواند صرفاً مرکب از عناصری باشد که در هر فرایند کار دیگر، هر فرایند تولیدی دیگر موجودند. دقیق‌تر بگوئیم،

وسائل تولید و نیروی کار حتی در فرایند تولید غیرسرمایه‌داری نیز حضور دارند. اما در اینجا، در بحث حاضر ما، همه چیز حول یک عنصر کاملاً متفاوت هویت آفرین حلقه بسته است. نیروی کار در اینجا نیروی کار غیر، نیروی کار کالا شده کارگر مزدی است. نیروی کاری که خریداری شده و ارزشی به مراتب بیش از بهای خود می‌آفریند. این عنصر است که به کل دورپیمائی ماهیت متفاوت می‌بخشد و آن را دورپیمائی سرمایه ارزش‌افزا می‌سازد. در پرتو نقش بازی این عنصر است که سرمایه پولی دیگر سرمایه پولی سابق نیست. بلکه حلقه‌ای از دورپیمائی سرمایه صنعتی است سرمایه کالائی نیز کالائی تولید شده در شیوه تولیدی پیشین نمی‌باشد. بالعکس سرمایه صنعتی در قالب کالا است. به بیان دیگر کارکرد پول و کالا دیگر کارکرد سرمایه صنعتی در مراحل مختلف دورپیمائی خویش است. بر همین اساس ارجاع خصوصیات آنها به پول به مثابه پول و کالا به عنوان کالا به طور کامل خطا است. در همین راستا انتساب خصوصیت سرمایه مولد به وسائل تولید نیز بسیار گمراه کننده است. آنچه هویت بخش و خصلت‌نمای کل اینها است کار کارگر مزدی است.

۳- انباشت پول

تبدیل بلادرنگ و هر چه بیشتر اضافه ارزش به سرمایه بارآور، سرشت شیوه تولید سرمایه‌داری است اما تحقق این امر منوط به پاره‌ای شرایط است. سرمایه‌دار می‌تواند اضافه ارزش تولیدی را برای تأسیس یک کارگاه جدید به کار گیرد، یا اینکه صرف گسترش همان کسب و کار موجود کند. در هر دو حالت برای حصول هدف نیازمند حجم معینی سرمایه جدید است که اضافه ارزش حاصل از چرخه تولید باید برای پیش‌ریز آن کفاف دهد. روال متعارف کار آنست که اضافه ارزش ناشی از یک دور سامان‌پذیری سرمایه برای انجام کار کافی نیست. در چنین شرایطی یگانه راه پیش پای

سرمایه‌دار آن خواهد بود که ارزش اضافی به دست آمده را به شکل پول ذخیره نماید، پس انداز کند و به صورت گنج در آورد. اقدامی که با انجامش این حجم اضافه ارزش عملاً از چرخه ارزش‌افزایی خارج می‌گردد، با هر دور بازتولید سرمایه مولد، بر مقدارش افزوده می‌شود اما این افزایش ناشی از به کار افتادن خود آن اندوخته نیست، بالعکس اضافه ارزش تازه‌ای است که توسط سرمایه مولد حاضر در فرایند تولید، حاصل گردیده و بر اضافه ارزش پیشین افزوده می‌شود. اینکه طول این مدت چه قدر خواهد بود و این روند تا کجا ادامه می‌یابد موضوعی است که پاسخ آن را تنها در حجم سرمایه مورد نیاز برای تأسیس کارگاه جدید یا گسترش کسب و کار موجود در یک سو و حجم ارزش اضافی تولیدی در هر دورپیمائی سرمایه مولد در سوی دیگر می‌توان جستجو نمود. نکته اساسی در این رابطه آنست که این اندوخته به هیچ وجه از جنس گنج‌سازی رایج ماقبل سرمایه‌داری نیست. در اینجا ما با اندوخته‌ای سر و کار داریم که یک دوره تجهیز و تدارک را پشت سر می‌نهد. نقش سرمایه پولی معینی را بازی می‌کند که در فرایند تکمیل خود برای پیش‌ریز به صورت سرمایه مولد است. درست است که فی‌الحال ارزش‌افزا نیست و از پروسه دورپیمائی خارج افتاده است اما هدف پیش روی آن و پروسه‌ای را که طی می‌کند، فرایند تجهیز برای ارزش‌افزا شدن است.

۴- اندوخت - مایه

اندوخت - مایه شکلی از همان ذخیره پول است که بالاتر توضیح دادیم. تفاوتش در این است که پول - مایه دقیقاً حالت پولی داشت و پویه استکمال برای پیش‌ریز به صورت سرمایه مولد را طی می‌کرد. اما اندوخت - مایه، احضار همان پول - مایه، در شرایط اضطراری برای حل معضلات سر راه دورپیمائی سرمایه مولد در گردش است. اندوخت - مایه در روند دورپیمائی سرمایه وارد می‌شود، بدون آنکه جزئی از آن گردد.

اندوخت - مایه را نباید با این یا آن جزء از بخش گردش سرمایه ثابت هم اشتباه نمود. جزء اخیر در واقع بخشی از ارزش سرمایه درون چرخه تولید است که سرمایه‌دار در واقع ضرورتاً برای رفع احتیاجات پروسه ارزش‌افزائی به کار می‌گیرد اما اندوخت - مایه چنین نیست.

اضافه ارزش اندوخته‌ای است که اضطراراً حالت پولی خود را ترک می‌کند و وارد روند دورپیمائی می‌شود.

فصل ۳: دورپیمائی کالا – سرمایه

 $C'-M'-C...P...C'$

تفاوت میان این شکل دورپیمائی با دو شکل دیگر آنست که: در شکل اول دورپیمائی با سرمایه پولی آغاز و پروسه دوران با روند تولید از هم گسیخته می‌شود، در شکل دوم سرمایه مولد آغازگر است و کل دوران با دو مرحله مکمل، به صورت وسیله‌ای برای تجدید تولید ظاهر می‌گردد، در شکل سوم مجموع دوران با دو مرحله متضادش پروسه دورپیمائی را می‌گشاید. موضوع را کمی باز کنیم. شکل نخست (سرمایه پولی – سرمایه مولد – سرمایه کالائی) روند دوران حالت (سرمایه پولی – سرمایه کالائی).... سرمایه کالائی افزایش یافته – سرمایه پولی افزون شده) را احراز می‌کند. در اینجا روند تولید میان دو مرحله مکمل و متقابل گردش سرمایه، قرار گرفته است. پروسه تولید پیش از آنکه مرحله $C'-M'$ فرا رسد پایان یافته است. پول به مثابه سرمایه ابتدا در وسائل تولید و نیروی کار پیش‌ریز شده است، این وسائل به محصول – کالا مبدل گردیده است و از نو به پول تبدیل شده است. این یک دور بسته است. می‌تواند در همین جا خاتمه یابد، صاحب سرمایه می‌تواند کسب و کارش را متوقف کند و با پول افزایش یافته خود هر کاری خواست انجام دهد. او در عین حال می‌تواند به کار ادامه دهد. (سرمایه پولی – سرمایه مولد – سرمایه کالائی) هم می‌تواند آخرین دور دورپیمائی سرمایه باشد و هم می‌تواند نقش نخستین دور از دورپیمائی سرمایه‌ای را ایفاء کند که تازه وارد میدان گردیده است.

شکل دوم عکس این است. در $P(P') - C... M' - C... P(P')$ (سرمایه مولد... سرمایه کالائی بارور شده – سرمایه پولی افزایش یافته... سرمایه مولد افزون شده) تمامی روند

دوران در فاصله میان سرمایه مولد اولیه و سرمایه مولد افزون شده رخ می‌دهد. سرمایه مولد نخستین سرمایه‌ای بارآور است و وظیفه‌اش انجام روند تولید به مثابه شرط مقدم وقوع دورانی است که به دنبال آن می‌آید. سرمایه مولد افزایش یافته، دیگر روند تولید نیست، بلکه تجلی تجدید تولید سرمایه صنعتی در شکل بارآور است و این بارآوری را صرفاً مرهون استحاله سرمایه پولی به نیروی کار و وسائل تولید یا در واقع استثمار نیروی کار است.

در شکل سوم (سرمایه کالائی افزایش یافته - سرمایه پولی بارور شده - سرمایه کالائی...سرمایه مولد... سرمایه کالائی افزوده شده) دو مرحله از فرایند گردش روند دورپیمائی را می‌گشایند. این دورپیمائی با سرمایه کالائی بارور شده پایان می‌پذیرد و از این لحاظ به شکل دوم شباهت دارد. در شکل ۲ سرمایه مولد روند جدید خود را با سرمایه مولد افزایش یافته آغاز نمود، در اینجا نیز با سرمایه کالائی افزون شده شروع می‌کند و کل روند به صورت 'C'....C' دیده می‌شود. آنچه این شکل را از دو شکل پیشین متمایز می‌گرداند به اختصار عبارت است از:

۱ - فقط در شکل سوم است که نقطه عزیمت به سوی باروری، نه سرمایه بدوی در جستجوی اضافه ارزش که بالعکس ارزش - سرمایه بارور شده است. سرمایه کالائی افزایش یافته در واقع ارزش سرمایه‌ای است که در پروسه تولید بارور شده و حامل اضافه ارزش می‌باشد، بر همین مبنی تأثیر قاطعی بر روی کل روند دورپیمائی دارد. زیرا فقط دورپیمائی ارزش سرمایه نیست، بلکه از همان آغاز دورپیمائی اضافه ارزش هم می‌باشد.

۲ - هر سه دورپیمائی در یک خصلت مشترک می‌باشند. سرمایه با همان شکلی که وارد فرایند شده است، از آن خارج می‌گردد. در واقع شکل بدوی خود را احراز می‌کند تا روند دورپیمائی را استمرار بخشد. 'M,P,C' شکلهائی هستند که ارزش سرمایه به صورت آنها پیش‌ریز می‌گردد. در این میان M و P سرمایه‌های پولی و کالائی اولیه اند

که در پایان دورپیمائی نیز هر چند حالت M' و P' را احراز می‌کنند اما می‌توانند در همان شکل نخستین خود ظاهر شوند و به طور مثال در بازتولید ساده به همان مقدار مجدداً پیش‌ریز گردند، اما در شکل سوم ماجرا فرق دارد. در اینجا C' ارزش سرمایه همراه با اضافه ارزش است که هم نقطه شروع دورپیمائی و هم حلقه پایان آن است. تعمق در نکات بالا یک بار دیگر این واقعیت را تصریح می‌کند که به محض تسلط شیوه تولید سرمایه‌داری در یک جامعه، هر کالائی در دست هر فروشنده کالا - سرمایه است. این صفت را در همان لحظه نخست انتقال به بازرگان دارا است، در غیر این صورت کالائی است که جانشین یک کالا - سرمایه بدوی شده و فقط شکل وجودی آن متفاوت است.

فصل ۴: اشکال سه گانه روند دورپیمائی

اگر هر سه شکل دورچرخى سرمايه را يکجا در کنار همدیگر قرار دهيم، تمامی مقدمات و ملزومات فرایند، به صورت نتیجه ظاهر خواهند گردید. هر لحظه به مثابه مبدأ حرکت، نقطه گذار و نقطه بازگشت دیده خواهد شد. کل پروسه نمایش وحدت روند تولید و دوران می‌شود و روند تولید سیمای واسطه میان شکل‌های دوران را پیدا می‌کند. در بررسی تا کنونی فرض بر این بود که ارزش - سرمايه در هر کدام از اشکال وجودی خود، یعنی پول - سرمايه، سرمايه مولد و کالا - سرمايه به طور کامل وارد میدان می‌گردد، در این فرض ابراز هستی و میدان‌داری هر شکل مبین ختم کارکرد و غیبت شکل دیگر است. هر مرحله در گسست از مرحله دیگر و در غیاب آن رخ می‌دهد. به طور مثال سرمايه مولد زمانی ظهور می‌کند که سرمايه پولی کارش را تمام کرده، دچار استحاله شده و از وجودش خبری نیست. سرمايه کالائی از فرایند دگردیسی سرمايه مولد بیرون می‌آید و با حضورش اثری از شکل پیشین نیست. به همین سبب سرمايه پولی در پی نقش‌بازی سرمايه کالائی ظاهر می‌شود و با ظهورش کارکرد سلف او پایان یافته است. به این ترتیب و با این فرض، دورپیمائی سرمايه مولد، از شکل نخست خود تا حالت افزایش یافته اش، فقط بیانگر تجدید ادواری این سرمايه نمی‌باشد، بلکه به همان اندازه بازگوی گسیختگی و پاره‌وار بودن پویه دوران نیز هست. به بیان دیگر تولید به جای استمرار به صورت منقطع و بریده انجام می‌گیرد. اما تولید سرمايه‌داری به طور واقعی چنین نمی‌باشد و گسیختگی شاخصی برای آن نیست. در شیوه تولید سرمايه‌داری ما با استمرار و عدم انقطاع چرخه سامان‌پذیری سرمايه مواجه هستیم. استمرار در اینجا نقش یک شاخص را بازی می‌کند و با پایه فنی تولید ملازمت دارد. در مثال پیشین ۱۰۰۰ متر مخمل طرح‌دار مانند کالا - سرمايه به بازار حمل می‌شود، در

حالی که مواد مورد نیاز چرخه ارزش‌افزائی، وارد روند تولید شده و در حال تبدیل شدن به سرمایه مولد هستند. سرمایه کالائی شکل موجودش را ترک و سرمایه پولی می‌شود، همزمان که سرمایه پولی سابق در حال تبدیل شدن به سرمایه بازآور جدید است. در همان اثنا که ۱۰۰۰ متر مخمل تازه تبدیل به پول می‌گردد، ۱۰۰۰ متر مخمل پیشین دومین مرحله دَوَران خود را طی می‌کند تا از شکل سرمایه پولی خارج و سرمایه مولد گردد. تمامی اجزاء سرمایه روند دورپیمائی را یکی پس از دیگری طی می‌کنند، با هم در مراحل مختلف این دورپیمائی وارد می‌شوند. بر این اساس سرمایه صنعتی با استمرار دَوَران، در آن واحد، در همه مراحل و در کلیه اشکال قرار می‌گیرد. دورپیمائی سرمایه صنعتی در استمرار بدون انقطاع خود نه تنها وحدت روندهای دَوَران و تولید است، بلکه تجسم یگانگی هر سه دورپیمائی آن نیز می‌باشد. روشن است که از کل سرمایه پیش‌ریز شده در چرخه تولید فقط جزئی از آن شکل ویژه سرمایه صنعتی را دارا است. مابقی شکل سرمایه پولی یا کالائی را دارند. اینکه حجم و نسبت سرمایه در هر کدام این شکلها و موقعیت‌ها چه اندازه است؟ پرسشی است که پاسخ آن را میزان کل سرمایه در یک سو و مؤلفه‌های دیگر مربوط به ملزومات پروسه سامان‌پذیری سرمایه تعیین می‌کند. در این مورد، آن طرف‌تر صحبت خواهیم کرد. عجلتاً بحث استمرار و عدم انقطاع در فرایند دورپیمائی را بیشتر ادامه دهیم. سرمایه به عنوان یک جزء سرمایه اجتماعی، جزئی از کل سرمایه‌های یک جامعه در دگرذیسی‌های متنوع و مراحل مختلف دَوَران خود، نقش‌های متفاوت بازی می‌کند، همه جا حضور دارد و نقش‌های مختلف را به صورت هم‌جوار و ملازم ایفاء می‌نماید. هر جزء به طور پی در پی از یک مرحله خارج و وارد مرحله دیگر می‌شود، یک شکل نقش‌بازی را ترک و شکل دیگر را احراز می‌نماید. متوالیا همه این مراحل را طی و تمامی این وظیفه‌ها را انجام می‌دهد. این توالی ایفای

نقش به گونه‌ای انجام می‌گیرد که بازگشت هر جزء سرمایه به یک شکل مستلزم بازگشت جزء دیگر به شکل دیگر است.

سرمایه به مثابه ارزشی که بارور می‌شود فقط پدیدآور روابط طبقاتی نیست. فقط متضمن واقعیت اجتماعی مشخص مبتنی بر کار مزدی نمی‌باشد. سرمایه در همان حال که همه اینها است یک حرکت است. یک پروسه دورپیمائی با مراحل مختلف است. پروسه‌ای که هر سه شکل دورپیمائی آن، وجوه گردشی یک عنصر واحد و بازگویی حضور این عنصر در همه این اشکال است. حتی وقتی که در حلقه تولید نیست، جزء انداموار سرمایه مولد است و کاری را انجام می‌دهد که نیاز حتمی ارزش‌افزائی سرمایه به طور کلی است. اگر فی‌الحال نیروی کار ظاهراً غیرمولد را به کار می‌گیرد، استثمار این نیرو شرط حیاتی و حتمی تحقق اضافه ارزش حاصل استثمار کارگر مولد و طبقه کارگر به طور کلی است. سرمایه را فقط به مثابه حرکت باید دید. حرکتی بدون سکون که در همان حال متضمن استقلال یابی ارزش می‌باشد. این استقلال به هیچ وجه انتزاع محض نیست. بالعکس واقعیتی است که در حرکت سرمایه آن را مشاهده می‌کنیم. ارزش در مراحل مختلف این حرکت یا دورپیمائی، خودش را هم حفظ می‌کند و هم افزایش می‌دهد و این کار را به عنوان ارزشی که مستقل شده است انجام می‌دهد. تولید سرمایه‌داری تا زمانی هستی دارد و به هستی خود ادامه می‌دهد که ارزش - سرمایه بارور می‌شود و به مثابه ارزش استقلال یافته روند دورپیمائی خود را طی می‌کند. ارزش به مثابه سرمایه وجودی مستقل می‌یابد و به وسیله حرکتش این استقلال را حفظ می‌نماید و بر شدت آن می‌افزاید.

در عصری که شیوه تولید سرمایه‌داری بسط یافته و مسلط گردیده است، قسمت مهمی از کالاهای حاضر در پروسه گردش [سرمایه پولی - سرمایه کالائی - وسائل تولید و نیروی کار] وسائل تولید را نمایندگی می‌کنند، سرمایه کالائی غیر به نظر می‌رسند و

این گونه عمل می‌کنند، بر همین اساس از منظر فروشنده [کالا سرمایه - پول سرمایه] تبدیل سرمایه کالائی به سرمایه پولی اتفاق می‌افتد، اما این امر قاعده مطلق نیست. بالعکس سرمایه صنعتی در درون روند دَوَران خود، در مراحل که به صورت پول یا کالا عمل می‌کند، اعم از اینکه نقش پول - سرمایه یا کالا - سرمایه را بازی نماید، دورپیمائی آن با گردش کالائی متفاوت ترین شیوه‌های تولید اجتماعی دیگر - مشروط به اینکه تولید کالائی باشند - تلاقی پیدا می‌کند. کالا خواه محصول دوره برده داری باشد، خواه فرآورده کار دهقان چینی، تولید کننده خرد هندی، همبائی هند شرقی، سِر و روسی، اقوام شکارچی وحشی، به هر حال به صورت کالا و پول در برابر کالا و پولی قرار می‌گیرد که نماینده سرمایه صنعتی است. نه فقط در دورپیمائی سرمایه صنعتی که در دورپیمائی اضافه ارزشی هم وارد می‌شود که کالا - سرمایه حامل آن است و به صورت درآمد خرج می‌گردد. منشا این کالاها و خصلت شیوه تولیدی که از درون آن بیرون آمده‌اند بی تفاوت است. آنها در بازار به عنوان کالا عمل می‌نمایند و مانند کالا وارد روند دورپیمائی سرمایه صنعتی می‌شوند. علاوه بر این در دَوَران اضافه ارزشی که این سرمایه حامل آن است نیز داخل می‌گردند. آنچه در مورد این کالاها صادق است درباره پول خارجی هم مصداق دارد، پول در اینجا به عنوان پولی جهانی عمل می‌نماید. در این رابطه دو نکته حائز اهمیت می‌باشد.

۱ - به محض آنکه سرمایه پولی به وسائل تولید تبدیل می‌شود، این وسائل دیگر کالا نیستند، یک شکل وجودی سرمایه صنعتی با کارکرد مولد را تشکیل می‌دهند و در حقیقت سرمایه مولد می‌باشند. خاستگاه آن‌ها، فاقد موضوعیت و نقش می‌شود و سوای شکلی از سرمایه صنعتی هستی دیگری ندارند. با همه اینها جایگزینی این وسائل نیازمند تجدید تولید آنها است و از این حیث چنین به نظر می‌آید که شیوه تولید سرمایه‌داری وابسته به شکل‌های تولیدی دیگر است. اما فراموش نکنیم که تبدیل و

تحول تمامی اشکال تولید پیشین به تولید سرمایه‌داری یک گرایش سرکش و نیرومند این نظام است. سلاح مؤثر آن در این راستا هم کشاندن شیوه‌های تولید مذکور به درون پویه دورپیمائی خود است. سرمایه‌داری خود عالی‌ترین سطح تکامل تولید کالائی است. نقش‌بازی سرمایه‌داری در پیشبرد این فرایند بسیار تعیین‌کننده است و همین امر موجب آنست که همه تولیدکنندگان مستقیم به نیروی کار مزدی مبدل گردند.

۲ - کالاهائی که در پروسه دورپیمائی سرمایه‌داری وارد می‌گردند و از نوع وسائل معیشت یا مایحتاج بازتولید نیروی کار توده کارگر هستند با هر منشأ، از هر شیوه تولید که باشند به صورت کالا - سرمایه، به شکل سرمایه تجاری در برابر سرمایه‌داری صنعتی ظاهر می‌شوند. سرمایه تجاری بنا به نقش خود کالاهای همه شکل‌های تولید را در بر می‌گیرد. پیش‌فرض تولید سرمایه‌داری، تولید در مقیاس عظیم است. بر همین مبنی پیش‌فرض فروش در این نظام نیز فروش انبوه است. موضوعی که دخالتگری تاجر و نقش‌بازی سرمایه تجاری در پویه سامان‌پذیری سرمایه را ایجاب می‌کند. با این وجود مادام که سرمایه‌دار صنعتی در یک شاخه معین تولید وسائل مورد نیاز سرمایه‌داران در شاخه‌های دیگر را تولید می‌نماید این داد و ستد می‌تواند به صورت مستقیم و بدون نیاز به پادرمیانی تاجر انجام گیرد.

تولید سرمایه‌داری تولید کالائی به عنوان شکل عمومی تولید است اما فقط به این دلیل که اولاً، مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار است. نیروی کار نیز در آن کالا است، کارگر نیروی کار خود را به مثابه یک کالا می‌فروشد، ثانیاً، کارگر این کالا یا نیروی کار را فقط به ارزشی می‌فروشد که توسط هزینه بازتولیدش تعیین می‌گردد. به همان اندازه که کار به کار مزدی توسعه می‌یابد تولیدکننده نیز سرمایه‌دار صنعتی می‌گردد. براین مبنی تولید سرمایه‌داری و در همین راستا سطح عالی تولید کالائی تنها زمانی ظاهر می‌شود که تولیدکننده مستقیم کشاورزی نیز کارگر مزدی گردد. در رابطه میان

سرمایه‌دار و کارگر مزدبگیر، رابطه پولی، رابطه فروشنده و خریدار، به رابطه ذاتی ملازم و همگن تولید تبدیل می‌شود. این رابطه اساساً بر ماهیت اجتماعی تولید مبتنی است، مبتنی بر مبادله نمی‌باشد زیرا مبادله خود در اینجا ناشی از تولید است. ماشین نظریاتی بورژوازی عکس این را القاء می‌کند و به این نگاه وارونه می‌آویزد که گویا بنیاد شیوه تولید را باید در داد و ستد جستجو نمود!!

سرمایه‌دار ارزش کمتری را در شکل پول به پویه گردش می‌ریزد و ارزش بیشتری از آن بیرون می‌آرد. او ارزش بیشتری را در شکل کالا وارد گردش می‌کند تا ارزش افزون‌تری را در همین شکل از آن خارج سازد. مادام که او سرمایه‌دار صنعتی است ارزش عرضه‌اش همواره بیش از ارزش تقاضایش است. اگر جز این باشد، اگر ارزش عرضه و تقاضایش تراز باشد، سرمایه او هیچ ارزش‌افزایی ننموده است و به طور واقعی اساساً سرمایه نبوده و نقش سرمایه را ایفا نکرده است. سرمایه‌دار باید گران‌تر از آنچه خریده است بفروشد، اما فقط به این دلیل قادر به چنین کاری است، تنها به این دلیل توانائی فروش گران‌تر از خرید را دارد که فرایند تولید سرمایه‌داری، فرایند استثمار کارگر ارزش آنچه را خریده است افزون ساخته و به گونه بسیار چشمگیری بالاتر برده است. او قادر به فروش گران‌تر است، نه از آن روی که کالاهایش را به ارزشی بالاتر از ارزش آنها می‌فروشد، بلکه صرفاً به این دلیل که کالاهایش را به ارزشی بسیار بالاتر از حاصل جمع ارزش عناصر حاضر در تولیدشان به فروش می‌رساند. او کار کارگر را نخریده، نیروی کارش را خریده و در قبال مصرف هر چندین ساعت این کالا (نیروی کار کارگر) فقط بهای یک ساعت یا بسیار کمترش را پرداخت کرده است. هر چه تفاوت بین عرضه و تقاضای سرمایه‌دار بیشتر باشد، هر چه فزونی کالای عرضه شده او بیش از کالای مورد تقاضایش باشد، خروج ارزش‌افزائی سرمایه‌اش نیز طغیان‌آمیزتر خواهد بود. تقاضا و عرضه برای او راهکار است. هدف تولید اضافه ارزش انبوه‌تر است. آنچه برای سرمایه‌دار منفرد صدق

می‌کند به عینه و تمام و کمال برای طبقه سرمایه‌دار نیز مصداق دارد. هنگامی که سرمایه‌دار فقط مظهر سرمایه صنعتی است تقاضایش مشتمل بر تقاضای وسائل تولید و نیروی کار است. او وسائل تولید را به ارزشی کمتر از ارزش سرمایه خود می‌خرد و بر همین اساس از سرمایه کالائی که عرضه می‌کند نیز کمتر است. در رابطه با نیروی کار ارزش این تقاضا منوط به نسبت میان سرمایه متغیر و کل سرمایه‌اش تعیین می‌شود. به همین دلیل در تولید سرمایه‌داری این تقاضا رشد بسیار کمتری از تقاضای وسائل تولید دارد. کارگر مزد خود را به خرید وسائل معاش و بیشترین بخش آن را به مایحتاج حیاتی اختصاص می‌دهد. تقاضای سرمایه‌دار برای نیروی کار حالت تقاضای غیرمستقیم او برای مایحتاج معیشتی کارگر را دارد. این تقاضا برابر با مزد کارگر یا بخش متغیر سرمایه است و هیچ ریالی از آن بیشتر نیست. اگر کارگر بخشی از مزدش را پس انداز کند، به اندازه همین اندوخته از تقاضایش برای کالاهای مصرفی تولید شده کاسته می‌شود. بیشترین حد تقاضای سرمایه‌دار با فرمول $C=C+V$ (ارزش وسائل تولید بعلاوه مزد کارگران) اما عرضه او $C+V+S$ (وسائل تولید یا سرمایه ثابت به کاررفته، سرمایه متغیر و اضافه ارزش تولید شده) است. اگر سرمایه کالائی او ۱۲۰ شامل ۸۰ ثابت، ۲۰ متغیر و ۲۰ هم اضافه ارزش باشد، آنگاه عرضه اش ۱۲۰ و تقاضایش ۱۰۰ است. این بدان معنی است که تقاضا ۲۰ درصد کوچکتر از عرضه می‌باشد.

درباره چگونگی بازگشت این سرمایه، بیشتر توضیح دهیم. این بار فرض را بر این گذاریم که کل سرمایه ۵۰۰۰ پوند استرلینگ باشد. از این رقم ۴۰۰۰ پوند به بخش استوار، ۸۰۰ پوند به جزء گردشی سرمایه ثابت و ۲۰۰ پوند نیز به مزد کارگران اختصاص یافته است. برای اینکه تمامی جزء گردان سرمایه (وسائل تولید و مزد کارگران) در طول یک سال ارزش‌افزائی به سرمایه‌دار باز گردد، باید در سال ۵ دور واگرد داشته باشد. اگر چنین شود آن گاه در پایان سال نخست، یک سرمایه کالائی ۶۰۰۰ پوندی خواهد

داشت. زیرا که در هر دور واگرد، ۲۰۰ پوند ارزش اضافی تولید شده است. فرض دیگر ما عجلتاً آنست که سرمایه‌دار کل ارزش اضافی را مصرف و هزینه زندگی، تفریح، عیش و نوش خود می‌سازد و در این میان فقط مقدار C معادل وسائل تولید را به سرمایه مولد جدید باز تبدیل می‌نماید. در چنین حالتی ظاهر داستان این است که تقاضای سرمایه‌دار به لحاظ ارزش با تقاضایش برابر خواهد شد، اما حرکت سرمایه این را تأیید نمی‌کند. او به عنوان سرمایه‌دار فقط ۸۰ درصد ارزش عرضه خود تقاضا دارد. ۲۰ درصد دیگر را به عنوان غیرسرمایه‌دار مصرف می‌نماید. هزینه رفع نیازها و لذات شخصی خود می‌کند که ربطی به حساب سرمایه او ندارد. به صورت درصدی در مقام سرمایه‌دار تقاضایش ۱۰۰ و عرضه اش ۱۲۰ است، در مقام یک خوشگذران تقاضایی معادل ۲۰ و عرضه‌ای دقیقاً صفر دارد، تنها با محاسبه کل اینها است که عرضه و تقاضای وی به حالت تراز می‌رسند و برابر می‌گردند. همه این مفروضات به تولید غیرسرمایه‌داری به شکل تولیدی که هدف آن تولید سرمایه و ارزش اضافی برای افزایش سرمایه نیست تعلق دارند. بر همین مبنی در اینجا سخنی از سرمایه صنعتی هم نمی‌تواند در میان باشد. تولید سرمایه‌داری تولید نیازها، لذات، عیش و نوش یا رفع حوائج نیست، تولید سرمایه و اضافه ارزش با هدف سرمایه‌افزایی است. مفروضات بالا البته به لحاظ فنی هم غیرواقعی و ناممکن هستند. سرمایه‌دار از یک سو برای مقابله با نوسان قیمت‌ها و فروش در شرایط مطلوب، مجبور است برای خود سرمایه ذخیره‌ای داشته باشد و از سوی دیگر نمی‌تواند در تدارک انباشت و سرمایه‌افزایی نباشد. حصول هدف اخیر در گرو آن است که او بخشی از اضافه ارزش را از پروسه گردش سرمایه بیرون آورد، ذخیره نماید، این اندوخته را افزایش دهد تا کفاف گسترش محل کار یا تأسیس یک کسب و کار جدید دهد. تا زمانی که این اندوختن ادامه دارد تقاضای سرمایه‌دار افزایش نمی‌یابد،

پول به حالت راکد در می‌آید و نمی‌تواند معادل خود، آن حجم کالا را از بازار کالاها خارج سازد که برای عرضه کالاها از آن بیرون آورده است.

فصل ۵: زمان دَوَران

دَوَران سرمایه همان گونه که دیدیم مرکب از قوس تولید و دو قوس گردش است. زمان حضور سرمایه در قوس تولید، زمان تولید، مدت حضورش در دو قوس دیگر را زمان گردش و کل این مدت را زمان دَوَران سرمایه می‌نامیم. زمان تولید سرمایه با زمان کارکرد سرمایه در قوس تولید را هم باید از هم تفکیک کرد. این دو با هم تفاوت دارند. یک جزء سرمایه ثابت، شامل ماشین‌آلات، ساختمان، انبارها و مراکز نگهداری محصولات و مواد خام یا کل آنچه سرمایه استوار خوانده می‌شود، در پویه دَوَران حضور دارند، بخشی از سرمایه مولد هستند، کارگرانی با این دستگاهها یا در این مراکز کار می‌کنند نیز همگی نیروی کار مولد می‌باشند، اما این ماشین‌ها، وسائل، ساختمانها، ارزش خود به صورت تدریجی، متناسب با طول عمری که دارند، طی دوره‌های مختلف دورپیمائی و در شکل استهلاک وارد پروسه تولید کالا می‌کنند. هر بار در هر دور تولید، جزء بسیار اندکی از ارزش خود را به محصول منتقل می‌نمایند. مابقی در فرایند تولید حضور دارد، به یمن نیروی کاری که آن را به کار می‌گیرد، در ارزش‌افزائی سرمایه ایفای نقش می‌کند اما وارد روند تولید محصول نمی‌گردند و در کالای جدید حلول نمی‌کنند. از این که بگذریم جزء دیگر سرمایه ثابت مرکب از مواد خام و کمکی نیز، همگی، یگراست و یکباره وارد پروسه تولید نمی‌شوند و به مصرف نمی‌رسند. بخشی در انبار و آماده استفاده اند، در روند گردش سرمایه حضور دارند اما این حضور متضمن حلول در کالای جدید نیست، دستخوش نوعی توقف است. حالت اخیر حتی در خود قوس تولید نیز می‌تواند مشهود باشد. به طور مثال غله‌ای که کشت گردیده است، چرمی که پروسه شیمیائی شدن خود را می‌گذراند، شرابی که در سرداب دوره تخمیر را طی می‌کند از این جمله اند. در این موارد زمان تولید طویل‌تر از زمان کار است.

فزونی زمان تولید بر زمان کار ناشی از هر کدام حالت های بالا که باشد، بیانگر این است که وسائل تولید در این حالات کار جذب نمی کنند و بر همین اساس هیچ اضافی ارزشی هم تولید نمی گردد. دقیق تر بگوئیم، سرمایه مولد در کل آن برهه زمانی که مبین فزونی زمان تولید از زمان کار است، اضافه ارزشی پدید نمی آرد. با اینکه همه این توقف ها از فرایند تولید جدائی ناپذیرند اما شاهد تولید ارزش اضافی نمی باشند. در همین راستا گرایش تولید سرمایه داری اساساً کوتاه نمودن هر چه بیشتر تفاوت میان زمان کار و زمان تولید است. از تولید که بگذریم، سرمایه در دو قوس گردش نیز به عنوان کمانه های مکمل قوس تولید حضور دارد. تبدیل از شکل کالائی به پولی و از حالت پولی به کالائی که پیش تر درباره آنها بحث کرده ایم. در چرخه اول، تبدیل کالا به پول، همزمان تحقق اضافه ارزش و در چرخه دوم بازتبدیل ارزش سرمایه به عناصر تولید یا نیروی کار و مواد خام و کمکی اتفاق می افتد. زمان گردش و زمان تولید همدیگر را دفع می کنند. مادام که سرمایه در مدار گردش است کارکرد سرمایه مولد را ندارد. نه کالائی تولید می کند و نه ارزش یا اضافه ارزشی می زاید. هر چه اجزای سرمایه بیشتر در چرخه گردش باقی مانند، جزئی از سرمایه که پیوسته در چرخه تولید است کوچک تر می گردد. به این ترتیب انقباض یا انبساط زمان گردش تأثیر معکوس بر انقباض و انبساط چرخه تولید دارد. هر چه اولی منقبض تر باشد سرمایه با مقدار معین خود بیشتر کارکرد سرمایه مولد را پیدا می کند. اگر زمان گردش به صفر رسد این کارکرد یا نقش بازی سرمایه به عنوان سرمایه مولد و خودافزا به بیشترین میزان صعود می کند. به طور مثال سرمایه دار محصولات تولید شده را یکر است تحویل دهد و همزمان کالاهای نیاز چرخه تولید را دریافت دارد. گردش به اندازه خود تولید برای تولید کالائی ضروری است و در همین راستا عاملان گردش نیز به اندازه عاملان تولید ضروری هستند. اما معنای این سخن مطلقاً آن نیست که این دوتا، یعنی عاملان تولید و گردش را، مثل هم انگاریم!!!

سرمایه‌دارانی که با هم خرید و فروش می‌کنند نه هیچ حبه کالائی می‌آفرینند و نه هیچ پیشیز ارزشی تولید می‌نمایند، میان CM و MC یک تمایز مهم موجود است. تفاوتی که هیچ ربطی به شکل کالائی و پولی بودن سرمایه ندارد، بلکه دقیقاً از سرشت سرمایه‌داری شیوه تولید نشأت می‌گیرد. هم CM و هم MC به طور در خود و برای خود، بازنمای ارزشی معین از یک شکل به شکل دیگر هستند اما (C'M') در همان حال تحقق ارزش اضافی موجود در 'C' است. در مورد MC چنین نیست. به همین دلیل نیز فروش مهم‌تر از خرید است. MC یک عمل ضروری برای ارزش‌افزائی ارزش نهفته در M است اما پویه تحقق ارزش اضافی نمی‌باشد.

شکل وجودی کالاها به عنوان ارزش‌های مصرفی محدودیت‌های مهمی را بر گردش کالائی سرمایه در 'C'M' تحمیل می‌نماید. کالاها اگر در فاصله زمانی معینی به فروش نرسند، فاسد و ضایع می‌گردند و ارزش‌ها و اضافه ارزش‌های خود را از دست می‌دهند. هرچه کالائی زودتر فاسد گردد، باید بعد از تولید سریع‌تر فروخته شود. هرچه حجم کالاهائی که فاسد شوند بیشتر باشد خطر کاهش سودها افزون‌تر و تقلای سرمایه‌داران برای سرشکن‌سازی اضافه ارزش‌های از دست رفته بر قیمت سایر کالاها هیستریک‌تر می‌گردد.

خطر فسادپذیری کالاها، از دست رفتن درصدی اضافه ارزش‌ها، محدود شدن زمان رقابت‌ها و در یک کلام کاهش هر چند ناچیز سودها، از همان روزهای آغاز توسعه سرمایه‌داری، صاحبان سرمایه و بعدها دولتهای سرمایه‌داری را بر آن داشته است تا برای فرار از این مشکل به هر کاری، از جمله به عظیم‌ترین نسل‌کشی‌ها و هولوکاست آفرینی‌ها دست یازند و از آن موحدش‌تر حتی هزینه تمامی این سببیت‌ها و درندگی‌ها را هم نهایتاً بر دوش همان توده‌های کارگر قربانی سرشکن‌سازند. نظام سرمایه‌داری در کنار محروم‌سازی بشر از غالب دستاوردهای دانش بشری در تاریخ و اختصاص یگراست

همه این دستاوردها به ارتقاء بارآوری کار اجتماعی و افزایش سود سرمایه، دهشتناک‌ترین کمپین‌ها را هم برای جلوگیری از فسادپذیری کالاها، به بهای آلوده‌سازی و مرگزا نمودن کل مایحتاج معیشتی و محیط زیست انسانها راه انداخته است. تمامی خورد و خوراک، پوشاک، میوه، سبزیجات یا هر احتیاج دیگر نوع بشر را با همین هدف و در راستای کاهش خسارت‌ها یا جلوگیری از کاهش سودها با هزاران سموم مهلک مرگ آفرین عجین کرده است.

فصل ۶: هزینه‌های گردش

اول: هزینه‌های خالص گردش

۱- زمان خرید و فروش

تغییر شکل سرمایه از کالا به پول، یا بالعکس، معاملاتی هستند که به شکل خرید و فروش انجام می‌گیرند. زمانی که صرف این معاملات می‌شود از منظر سرمایه‌دار زمان دوران سرمایه، یک بخش ضروری زمان تجدید تولید است. فرض ما کماکان آنست که کالاها به ارزش خود فروخته می‌شوند و بر همین مبنی این استحالها چیزی فراتر از تغییر شکل ارزش از حالت کالائی به پولی یا برعکس نیستند. اگر کالاها به ارزش خود فروخته نشوند هم، حاصل جمع ارزشهای تغییر یافته ثابت باقی می‌ماند، زیرا هرچه یک طرف بیشتر گرفته، طرف دیگر به همان اندازه از دست داده است. CM و MC معاملاتی هستند که میان خریدار و فروشنده صورت می‌گیرند و انجام آنها نیازمند صرف زمان است. به ویژه که هر کدام از طرفین برای تصاحب حصه‌ای افزونتر از اضافه ارزش موجود در کالاها باید به تمامی ترندها، شگردها و چاره‌اندیشی‌ها دست یازند، جنگی فرساینده علیه هم راه اندازند، به رقابت پردازند، اموری که نیازمند وقت است. وقتی که در زیج محاسبات سرمایه جزئی از مدار گردش سرمایه است. اما فراموش نکنیم که در این مدار و در پیچ و خم داد و ستدها هیچ ریالی اضافه ارزش تولید نمی‌شود، نه فقط تولیدی صورت نمی‌گیرد که هرچه سرمایه این مدار را دیرتر طی کند، هر چه حجم سرمایه حاضر در این قوس بیشتر باشد از زمان کارکرد آن به عنوان سرمایه ارزش‌افزا کاسته می‌شود. اینکه داد و ستدها توسط صاحبان سرمایه صورت گیرد یا افراد دیگر، در اساس ماجرا هیچ تغییری پدید نمی‌آرد. فرض کنیم که نیروی دخیل در انجام معاملات کارگر مزدی باشد. کارگری که با فروش نیروی کارش ارتزاق می‌کند. در این صورت نیز او

تولید کننده اضافه ارزش نیست. به بیان دیگر در عین کارگر بودن، کارگر مولد نمی باشد. سودمندی او برای سرمایه دار در مولد بودن کارش نیست، بالعکس در آنست که این حلقه نامولد پروسه تجدید تولید را هر چه کوتاه تر سازد. از این هم فراتر رویم. فرض کنیم که کارگر مورد نظر، مثل هر همزنجیر دیگر خود استثمار می شود، به شدت هم استثمار می گردد. مثلاً از ۱۰ ساعت کار روزانه اش فقط یک ساعت به هزینه معاش وی اختصاص می یابد و مابقی کار اضافی یا سرمایه و سود سرمایه دار می شود. این امر نیز باعث مولد شدن یا دلیل مولد بودن او نخواهد بود، هیچ یک از دو بخش کارش، نه یک ساعت لازم و نه ۹ ساعت اضافی اش، هیچ ریالی ارزش یا اضافه ارزش تولید نمی کنند. اما برای سرمایه یک تفاوت بسیار اساسی میان دو بخش کار این کارگر موجود است. وقتی که کارگر غیرمولد ۱۰ ساعت کار می کند و فقط یک ساعت را به صورت دستمزد دریافت می کند، سرمایه دار به جای تقبل هزینه ۱۰ ساعت کار، تنها هزینه یک ساعت را می پردازد. کاری که هر ۱۰ ساعتش نیاز حتمی چرخه ارزش افزائی، سامان پذیری، تجدید تولید سرمایه است و بر همین اساس هر ریال کاستن از هزینه آن، ریالی در افزایش سود سرمایه می باشد. هر چه حجم سرمایه پیش ریز در عرصه خرید نیروی کار غیرمولد بیشتر باشد، به همان اندازه از سرمایه حاضر در قوس تولید و استثمار نیروی کار مولد کاسته می شود. درست به همین دلیل است که سرمایه داران می کوشند تا سرحد امکان، توازن میان بخش مولد و نامولد سرمایه، توازن میان سرمایه پیش ریز در استثمار نیروی کار مولد و نامولد را به نفع اولی و به زیان دومی تغییر دهند. توازنی که برقراری آن شاخه ای از تضاد سرکش سرشتی سرمایه است و چگونگی آن زیر فشار این تضاد تعیین می گردد.

۲ - دفترداری

پروسه دَوَران سرمایه علاوه بر خرید و فروش، به امور دفترداری هم نیازمند است. بخشی از زمان کار، چه در هیأت نیروی کار اداری، چه در شکل وسائل کار مانند قلم، کاغذ و ساختمان محل انجام این امور از همان آغاز در این رابطه به کار گرفته شده است. قلمرویی که در عصر حاضر شکل سیستم سازمان‌یافته عظیم، گسترده، پیچیده و بدون ابتدا و انتهای بوروکراسی سرمایه اعم از دولتی یا غیردولتی را پیدا کرده است. نیروی کار شاغل در این عرصه علی‌العموم نیروی کار غیرمولد است. درباره کار مولد و غیرمولد در جای خود بحث خواهد شد، عجلتاً به طور تیتروار به چند نکته اشاره می‌کنیم خرید و فروش نیروی کار دو فاز متفاوت را پشت سر می‌گذارد، در فاز اول نیروی کار از دست کارگر خارج و در تملک سرمایه قرار می‌گیرد، سرمایه می‌شود و سرمایه‌دار در چگونگی مصرف آن فعال مایشاء می‌گردد. می‌تواند آن را هر کجا، در هر حوزه و با هر هدفی مصرف کند. فاز دوم فاز مصرف کار توسط سرمایه است. کار مولد کاری است که در پی عبور از فاز نخست، به جزء متغیر سرمایه مولد تبدیل و در پروسه تولید محصول به مصرف می‌رسد. کار مولد، می‌تواند فیزیکی یا فکری باشد اما در هر دو حال آفریننده مستقیم ارزش و اضافه ارزش است، کار معلم، پرستار، بهیار، مترجم، بازیگر، خواننده کاباره، روزنامه‌نگار با اینکه فیزیکی نیست اما مولد است. سرمایه آن را در حلقه تولید آموزش، سلامت، بهداشت، آواز، روزنامه، متن ترجمه مصرف می‌نماید و در پروسه مصرف آن به ارزش‌های جدید یا اضافه ارزش دست می‌یابد. کار غیرمولد کاری است که در حلقه‌ای سواى حلقه تولید مصرف می‌شود و خالق هیچ ارزش یا اضافه ارزشی نیست، دفتردار، بازاریاب، فروشنده، انباردار، حسابدار، خیل کثیر افرادی که در حوزه فروش استثمار می‌شوند کارگر مولد نیستند. نکته بسیار بنیادی و تعیین کننده در این رابطه و در این مبحث آنست که کار مولد و غیرمولد به اندازه هم نیاز چرخه تولید و

ارزش افزائی سرمایه اند. همان گونه که سرمایه مولد و غیرمولد اجزاء مکمل و مورد نیاز حتمی هم هستند. آنچه توسط کارگر مولد خلق می گردد باید پروسه سامان پذیری خود را طی کند تا اضافه ارزش موجودش محقق گردد. برای این کار سرمایه محتاج کارگر غیرمولد است، بدون وجود او تولید بی معنا و پروسه تجدید تولید ناممکن خواهد بود. یک نکته دیگر را اضافه کنیم. گفته شد که نیروی کار پس از فروش به سرمایه بدل می گردد، مایملک بلامنازع سرمایه دار می شود. به تعبیر دیگر خریدار خودش را سرمایه دار می کند. استثنائی در این گذر وجود دارد. نیروی کار می تواند به فروش رسد و خریدار خود را سرمایه دار نکند و لاجرم هیچ اضافه ارزشی نیافریند حتی اگر کار مولد باشد. جمعیت نسبتاً وسیعی از کارگران ساختمانی، برقکار، جوشکار، تعمیرکار، بنا، باغبان، مونتاژکار کامپیوتر، نقاش، نیروی کارشان را به افرادی می فروشند که اصلاً سرمایه دار نیستند، خریداران چه بسا خود کارگر باشند اما برای ساختن خانه مسکونی یا تعمیر وسایل خانه خود نیازمند خرید نیروی کار این کارگران هستند.

۳ - پول

محصولی که تولید می شود مستقل از آنکه کالا باشد یا نباشد شکل مادی ثروت است. کالا در تولید سرمایه داری شکل عام محصول است. حجم عظیمی از فراورده ها به صورت کالا تولید می گردند و لاجرم باید شکل پولی اتخاذ کند. این حجم کالا مستمراً در حال افزایش است و در همین راستا مقدار طلا، نقره، پولی که به عنوان وسیله گردش، وسیله پرداخت یا در شکل ذخیره عمل می کنند نیز افزایش می یابد. کالاهائی که نقش پول را بازی می کنند به مصرف فردی یا مولد نمی رسند، آنها کار اجتماعی تثبیت شده ای هستند که نیاز چرخه گردشند و بر همین مبنی جزئی از هزینه دوران سرمایه را تشکیل می دهند.

دوم: هزینه‌های نگهداری

هزینه‌های خالص گردش که بالاتر توصیف شد، در پروسه تشکیل ارزش وارد نمی‌شوند، زیرا در نگاه سرمایه‌دار جزئی از سرمایه پیش‌ریز شده یا سرمایه مولد هستند. این حکم در مورد هزینه‌های نگهداری صدق نمی‌کند. اینها چه بسا ناشی از فرایند تولیدند که در چرخه دوران نیز حضور دارند. شاید هم هزینه‌های نامولد کار اعم از زنده یا شیئی یافته‌اند که برای سرمایه‌دار منفرد می‌تواند نقش ارزش‌آفرین داشته و افزوده‌ای بر بهای کالا را تشکیل دهد. نکاتی که نیازمند توضیح هستند و سعی ما این است که پائین‌تر، با بررسی حوزه‌های مشخص این هزینه‌ها، با آوردن مثالهای معین، به صورت بسیار مختصر به این تشریح پردازیم.

۱ - ذخیره کالائی به طور عام

سرمایه کالائی در فرایند میان تولید تا مصرف، حکم ذخیره کالائی دارد. این حالت سرمایه یا ذخیره کالائی در هر دور بازتولید، دو بار ظاهر می‌شود. یک بار در شکل کالاهائی که وارد پروسه تولید می‌شود، بار دیگر در شکل محصولی که از این فرایند خارج و روانه بازار می‌گردد تا به سرمایه مولد تبدیل شود. از منظر سرمایه‌دار و ارزش - سرمایه پیش‌ریز شده، ذخیره کالائی یا حالتی که کالا - سرمایه به خود می‌گیرد، یک توقف عمیقاً ناخواسته، خارج از اراده و بسیار نامیمون است که باید هر چه سریع‌تر پایان یابد، کالاها باید در اولین فرصت به فروش برسند، و کالا - سرمایه جای خود را به سرمایه مولد بسپارد. از این که بگذریم توقف سرمایه کالائی در بازار به عنوان ذخیره کالائی نیازمند وجود ساختمان‌ها، انبارها، مخازن یا مقادیری سرمایه ثابت است. در همان حال مستلزم پرداخت دستمزد به نیروی کاری است که باید کالاها را به این مراکز منتقل کند. مشکل به همین جا هم ختم نمی‌شود، کالاها در خطر فاسد شدن هستند و لاجرم باید سرمایه‌ای اضافی در شکل وسائل کار و مزد کارگر برای جلوگیری از فساد

آنها هزینه گردد. این هزینه‌ها به پروسه تولید تعلق ندارند، در چرخه گردش است که لازم می‌آیند و لاجرم وارد پویه تشکیل ارزش می‌شوند، درعین حال با هزینه‌های نوع اول مثلاً دفترداری تفاوت دارند. نقش آنها تبدیل شکل ارزشی سرمایه از حالتی به حالت دیگر نیست. نیاز حیاتی نگهداری کالا - سرمایه‌ها و در همین راستا شرط حتمی حفظ ارزش‌ها هستند. هیچ ارزش مصرفی تازه‌ای نمی‌آفرینند اما ارزش‌های تولید شده را صیانت می‌کنند یا حداقل از ریخت و پاش آنها می‌کاهند.

هزینه‌های مورد گفتگو برخلاف تصور اقتصاددانان از جمله سیسموندی پدیده سرشتی شیوه تولید کالائی کلاً و تولید سرمایه‌داری به طور اخص هستند، در این مورد توضیح کوتاهی لازم است. ذخیره در سه شکل مختلف، سرمایه مولد، دستمایه مصرف فردی و ذخیره کالائی ظاهر می‌گردد. رابطه سه شکل چنانست که افزایش هر کدام با کاهش دو شکل دیگر همراه می‌شود، هر چند هر سه شکل می‌توانند به طور مطلق افزایش یابند. به عنوان مثال اگر تولید فقط نیازهای خود تولید کنندگان را برآورده نماید و محصول اجتماعی شکل کالائی پیدا نکند، ذخیره کالائی صرفاً جزء بسیار اندکی از تولید خواهد بود. در چنین وضعی دستمایه معاش حجم نسبتاً بزرگتری را احراز می‌نماید.

ذخیره در شکل سرمایه مولد از وسائل تولید یا مواد خام و کمکی مورد نیاز پروسه تولید تشکیل می‌شود. ذات نظام سرمایه‌داری است که بارآوری کار را تا منتهی‌الیه ممکن بالا می‌برد. با رشد روزافزون مقیاس تولید و بارآوری کار، حجم بسیار عظیم‌تری ماشین‌آلات و مواد خام و کمکی نیاز چرخه تولید می‌گردند. این وسائل باید از پیش در دسترس بوده و در حالت ذخیره موجود باشند. حجم و زمان ذخیره این کالاها یا در واقع سرمایه کالائی تابعی از شرایط روز و سطح تکامل تاریخی سرمایه‌داری است. هر چه اطمینان به تأمین سریع مواد کمتر باشد، هر چه شبکه حمل و نقل گرانتر و عقب مانده‌تر باشد، هر چه انتقال مصالح، ابزار و مواد از محل تولید، به حوزه‌های دیگری که قرار است آنها

را به صورت سرمایه به کار گیرند نامطمئن تر و دشوارتر باشد حجم سرمایه مولد ذخیره بیشتر خواهد بود. نظام اعتباری نیز در این گذر نقش بازی می‌کند. زمانی که داد و ستد اجزاء سرمایه مولد باید مستقیم و با پرداخت بلاواسطه صورت گیرد قطعاً سرمایه‌دار ترجیح می‌دهد که حجم خرید را افزایش دهد و مقادیر انبوه‌تری سرمایه مولد را به حال ذخیره درآورد. عکس آن در مورد خرید از طریق اعتبار صدق می‌کند. برخی از کالاها یا در واقع سرمایه کالائی که در حوزه‌هایی مانند کشاورزی تولید می‌شود، در مقاطع زمانی معینی وارد بازار می‌شود و ورود مجدد آنها به بازار نیازمند گذشت زمان است. این کالاهای تشکیل دهنده سرمایه مولد باید توسط سرمایه‌دار صنعتی و در غیر این صورت تاجر ذخیره شود و در هر حال نقش کالای ذخیره را به خود گیرد.

۲- ذخیره کالائی به طور خاص

در تولید سرمایه‌داری، کالا شکل عام محصول است. هر چه این نظام بیشتر می‌بالد بر حجم کالا، سرمایه کالائی و کالا - سرمایه افزوده می‌شود. هر کالا که مستقیم از پروسه تولید به حوزه مصرف مولد یا فردی نمی‌رود حالت ذخیره پیدا می‌کند. ذخیره‌ای که شکل‌های مختلف مولد، دستمایه مصرف یا ذخیره کالائی احراز می‌نماید و حالتی مستقل به خود می‌گیرد. با رشد سرمایه‌داری درجه وابستگی میزان تولید به تقاضای مستقیم کالا مستمراً کوچکتر و در عوض به حجم سرمایه تحت اختیار تک سرمایه‌دار، به پویه ارزش‌افزائی و نیاز خودگستری این سرمایه‌ها هر چه عظیم‌تر وابسته می‌شود. در همین راستا حجم محصولاتی که در هر قلمرو تولید به صورت کالا - سرمایه تولید شده و راهی بازار می‌گردد وسیعاً رشد می‌کند. گسترش مستمر سرمایه‌داری در همان حال با رشد شتابناک کالا شدن نیروی کار و کارگر شدن بخش غالب جمعیت همراه است. جمعیتی که مزدش بهای معاش مورد نیاز بازتولید نیروی کارش است و بخش مهمی از این نیازها باید به شکل ذخیره در بازار موجود باشد. همه اینها پدیده‌های

سرشتی سرمایه اند و همگی در رشد روزافزون ذخیره کالائی نقش دارند. بالاتر گفته شد که شکل اجتماعی ذخیره هرچه باشد نیازمند ساختمانها، انبارها، صندوقها، مواد و مصالح جلوگیری از ضایع شدن محصول است. تمامی اینها هزینه‌زا می‌باشند، هزینه‌هایی که چه در شکل کار عینیت یافته و چه کار زنده به هر حال بخشی از کار اجتماعی را تشکیل می‌دهند. صرف تولید محصول نمی‌شوند، حتی از آن کسر هم می‌گردند، اما مخارج گریزنپذیر سرمایه می‌باشند و حال سؤال مهم آنست که این هزینه‌ها تا کجا و چگونه در ارزش کالا وارد می‌شوند؟

اگر سرمایه‌دار برای مدتی موفق به فروش تولیدات خود نشود، فقط فرایند ارزش‌افزائی سرمایه‌اش در این مدت متوقف نشده است. همه هزینه‌های نگهداری محصول نیز بر ضررهای او اضافه شده است. سرمایه‌دار نمی‌تواند کالای خود را به بهانه طولانی شدن چرخه گردش و ماندن در انبار به قیمتی گرانتر بفروشد. هیچ خریداری حاضر به پرداخت بهای بیشتر برای چنین کالائی نیست. اگر سرمایه‌دارانی با توسل به احتکار، کالاهای خود را به قیمتی گزاف می‌فروشند، این افزایش قیمت و گرانفروشی هیچ ربطی به طولانی شدن زمان گردش کالا ندارد. ریشه آن را باید در جای دیگری کاوید. کاری که بعدها، در جایش انجام خواهیم داد. ذخیره کالائی تا جایی عادی است که شرط گردش کالائی و ناشی از نیازهای این گردش باشد، اگر از این حد فراتر رود، اگر کالاها بر هم تلنبار شوند، این تلنبار شدن امر عادی پویه گردش نیست، نیاز واقعی چرخه گردش کالا یا تغییر حالت‌های سرمایه نمی‌باشد، که ناشی از فروش نرفتن کالاها است. در این حال هزینه‌ها وارد ارزش محصول نمی‌گردد.

سوم: هزینه‌های حمل و نقل

کل هزینه‌های گردش که ناشی از تغییر شکل کالا هستند، در ارزش محصول وارد نمی‌گردند، آنها هزینه‌های تحقق ارزشند و از منظر طبقه سرمایه‌دار کسری از اضافه

ارزش می‌باشند. در این میان هزینه‌های حمل و نقل اهمیت خاص خود را دارند و نیازمند بررسی جداگانه اند. ارزش مصرف کالاها در مصرف آنها تحقق می‌یابد و این مصرف اعم از مولد یا فردی، معمولاً نیازمند تغییر مکان اشیاء است. فلسفه وجود صنعت حمل و نقل از همین جا ناشی می‌شود و بر همین اساس سرمایه مولد پیش‌ریز شده در حمل و نقل بر ارزش کالا می‌افزاید. میزان این افزایش توسط استهلاک وسائل حمل و نقل در یک سو و ارزش نیروی کار دخیل در این فرایند تعیین می‌شود. حمل و نقل فقط جا به جایی محصول از یک منطقه جغرافیایی به منطقه دیگر نیست. پنبه‌ای که از قسمت شانه‌زنی به ریسندگی می‌رود، ذغالی که از کف معدن به سطح زمین انتقال می‌یابد نیز اشکالی از حمل و نقل محصول هستند.

در شیوه تولید سرمایه‌داری بهره‌وری کار و ارزشی که کار می‌آفریند با هم نسبت معکوس دارند. این رابطه در صنعت حمل و نقل هم صادق است. هر چه نیروی کار بارآورتر باشد حجم کار زنده یا مرده لازم برای حمل و نقل کالا کمتر خواهد بود. هر چه صنعت حمل و نقل بارآورتر باشد، با فرض ثابت ماندن عوامل دیگر، مقدار ارزشی که به ارزش کالا می‌افزاید کمتر است. شیوه تولید سرمایه‌داری هزینه حمل و نقل برای کالای منفرد را از طریق تکامل هرچه بیشتر تکنیک، تمرکز هرچه افزون‌تر سرمایه‌گذاری و افزایش بارآوری کار در این حوزه کاهش می‌دهد. سرمایه‌داری نقش کار اجتماعی اعم از عینیت یافته یا زنده در قلمرو حمل و نقل را با تبدیل هر چه عظیم‌تر محصولات به کالا و سپس جایگزینی بازارهای نزدیک توسط بازارهای دور افزایش می‌دهد. صنعت حمل و نقل از یک سوی شاخه‌ای از تولید پدید می‌آرد و عرصه‌ای برای پیش‌ریز سرمایه مولد می‌گردد، از سوی دیگر به عنوان تداوم فرایند تولید در چرخه گردش و برای پویه گردش ظاهر می‌شود.

بخش دوم: زمان واگرد

فصل ۷: زمان و شمار بازگشت سرمایه

اگر سرمایه‌ای معلوم را در نظر گیریم کل زمان دورپیمائی آن برابر زمان تولید و گردش است، این دوره‌ای است که سرمایه از لحظه پرداخت به صورت ارزش - سرمایه تا بازگشت به آغازگاه خویش طی می‌نماید. اگر کل این چرخه را تعمق کنیم سه حالت متمایز در آن می‌بینیم اول: $M \dots M'$ دوم: $P \dots P$ سوم: $C' \dots C$. حالت سوم با دو حالت دیگر یک فرق دارد. اگر $M \dots M'$ را نقطه عزیمت گیریم در پایان دور نخست با ارزش سرمایه پرداخت شده اول بعلاوه اضافه ارزش مواجهیم. این اضافه ارزش می‌تواند وارد فرایند جدید تولید نشود. اگر $P \dots P$ یا فرایند تولید را نقطه شروع به حساب آریم باز هم در پایان دور، با ارزش سرمایه اول همراه با ارزش اضافی رو به رو هستیم و اگر باز تولید ساده باشد، اضافه ارزش می‌تواند پروسه دورپیمائی را ترک کند، حال $C' \dots C$ را نقطه آغاز حساب کنیم، در اینجا دورپیمائی جدید بر خلاف دو حالت بالا نمی‌تواند فقط با ارزش سرمایه اولیه آغاز کند زیرا با ارزش سرمایه از پیش ارزش‌افزا شده‌ای سر و کار داریم که ارزش سرمایه اولیه فقط جزئی از آن را تشکیل می‌دهد. اگر موضوع مطالعه تأثیر برگشت بر پویه تشکیل ارزش اضافی است باید به حالت اول توسل جست، اگر تأثیر برگشت بر تشکیل محصول، مطمح نظر است می‌توان حالت دوم را اساس قرار داد. حالت سوم وقتی مبنای کار قرار می‌گیرد که بخواهیم رابطه سرمایه منفرد با حرکت کل سرمایه اجتماعی را واکاویم.

هنگامی که دورپیمائی سرمایه نه یک عمل منفرد بلکه یک فرایند متناوب باشد آن را واگرد سرمایه می‌نامیم. مدت این واگرد همان زمان تولید بعلاوه زمان گردش است. اگر از تأثیر حوادث مجزا چشم پوشیم آنگاه تفاوت میان زمان واگرد سرمایه‌ها تابعی از

حوزه‌های متفاوت پیش‌ریز آنها خواهد بود. اگر روزانه کار واحد طبیعی سنجش کارکرد نیروی کار باشد، سال نیز واحد معمول زمان واگرد سرمایه است. اگر سال را به عنوان واحد عام بازگشت سرمایه با U ، زمان واگرد سرمایه معین را با u و تعداد دوره‌های واگرد را با n نمایش دهیم آنگاه فرمول محاسبه ما $n=U/u$ خواهد بود.

فصل ۸: سرمایه استوار و سرمایه در گردش

۱- تمایزهای صوری

بخشی از سرمایه ثابت، شامل ماشین‌آلات، ساختمان، وسائل و ابزار کار که برای دوره‌های زمانی متفاوت (کوتاه یا بلند)، در پروسه تولید محصول حضور دارند، سرمایه استوار نامیده می‌شود. ویژگیهای اساسی این بخش سرمایه به شرح زیر است.

اول: به طور تدریجی جزئی از ارزش خود را به کالاهای در حال تولید منتقل می‌کند.

دوم: جزء عمده و اساسی آن با اینکه وارد محصول نمی‌شود، شرکت کاملاً اثرگذار و

تعیین کننده در فرایند کار دارد.

سوم: تا وقتی که با شکل مصرفی معین در پروسه کار حاضر است، به رغم فرسایش یا انتقال تدریجی ارزش به کالاهای جدید، نقش مهم خود به مثابه عامل تولید را حتی تا زمان انتقال آخرین بازمانده ارزشهایش به طور کامل حفظ می‌کند.

چهارم: ابعاد اثرگذاری آن بر حجم تولید در هر واگرد سرمایه نه با ارزش انتقالی که با ارزش کل آن قابل محاسبه است.

پنجم: تا زمانی که اسقاط نگردیده پروسه کار و نقش اثرگذار خود را ترک نمی‌کند.

ششم: فقط جزئی از آن که به کالای تازه منتقل می‌شود، از چرخه تولید وارد پروسه گردش می‌گردد.

هفتم: هر چه عمرش طولانی‌تر و استهلاکش کندتر باشد، زمان اثرگذاری و حضورش در پروسه تولید بیشتر است.

هشتم: مثل اجزاء دیگر سرمایه دَوَران می‌کند اما اساساً نه در شکل مصرفی که به طور ارزشی در پویه دَوَران حضور دارد. از این لحاظ شبیه وسائل کمکی، ذغال یا روشنایی هستند، با این فرق مهم که وسائل اخیر باید مدام جایگزین شوند.

آنچه به سرمایه استوار سرشتی خاص می‌دهد، شیوه ویژه دَوَران آن است. شیوه‌ای که امکان می‌دهد تا این سرمایه از یک سو فقط جزء اندکی از ارزش خود را به محصول منتقل کند و از سوی دیگر با کل وجود مصرفی‌اش بر روند تولید تأثیر بگذارد. در نظر داشته باشیم که ایفای این نقش صرفاً در فرایند تولید ممکن است. یک ماشین فقط وقتی وارد پروسه تولید می‌شود سرمایه استوار است، در خارج از این فرایند فاقد این نقش است و لاجرم سرمایه استوار نیز نیست.

جزء دیگر سرمایه ثابت که وارد محصول جدید می‌شود، مانند مواد خام، جزء گردش سرمایه ثابت نام دارد. در صنایع شیمیائی و حوزه زراعت، این جزء گاه با وسائل کمکی به هم آمیخته اند. مواد افزوده به خاک برای حاصلخیزی آن، با اینکه نقش محصول آفرین بازی می‌کند وارد جسم فرآورده جدید نمی‌شود (۱)، همزمان اثر آن چه بسا برای چند دور کشت و برداشت باقی ماند و به تدریج مستهلک گردد، صفتی که آن را با جزء استوار سرمایه شبیه می‌سازد. بسیاری از تولیدات یک قلمرو معین انباشت سرمایه می‌توانند در قلمروهای دیگر به صورت سرمایه استوار به کار افتند، اما فقط هنگامی سرمایه استوار هستند که در چرخه تولید قرار گیرند. یک وَرزا در امور زراعی، سرمایه استوار است، اما اگر برای گوشتش ذبح شود، دیگر این نقش را نخواهد داشت.

اقتصاددانان صرفنظر از خطای پایه‌ای در تشخیص تمایز میان سرمایه ثابت و متغیر یا حالات متفاوت سرمایه ثابت، به لحاظ تعریف مفاهیم اقتصادی نیز دچار لغزشهای مهم می‌باشند. به طور مثال منقول بودن و نبودن را ملاک تشخیص سرمایه استوار و گردش از هم می‌گیرند. در حالی که شیئی منقولی مانند کشتی یا جانداري مثل گاو می‌تواند

سرمایه استوار باشد. بسیاری از ابزار کار درعین حال که سرمایه ثابت هستند قابل نقل و انتقال می‌باشند. در جلد اول کتاب گفته شد که وسائل تولید در فرایند کار مستقل از شرایط اجتماعی معینی که در آن به کار گرفته می‌شوند، می‌توانند به وسائل کار و محمول کار (آنچه کار روی آن انجام می‌شود مثلاً زمین، آب) تقسیم شوند. اما در تولید سرمایه‌داری است که اینها می‌توانند به سرمایه تبدیل گردند. در اینجا نکته مذکور را باید این‌گونه تکمیل کنیم که ابزار کار در این شیوه تولید نقش سرمایه استوار احراز می‌کنند. شاید خصوصیات مادی این وسیله کار به آن امکان دهد که کاربرد دیگری هم داشته باشد، پیداست که در این کاربرد دیگر سرمایه استوار نخواهد بود.

گردش ویژه سرمایه استوار واگرد ویژه خود را دارد. جزئی از این سرمایه که وارد محصول می‌شود، در پویه گردش از کالا به پول تبدیل می‌گردد. این مسأله درباره آن قسمت از **ارزش وسائل کار** که توسط محصول به گردش می‌افتد هم صادق است. به نسبتی که این وسائل کار (سرمایه استوار) ارزششان را به محصول می‌دهند خود از فرایند گردش بیرون می‌روند. ماشینی را در نظر آریم که قیمت آن ۹۰۰ میلیون تومان و طول عمرش ۱۵ سال است. به بیان دیگر زمان واگرد کل ارزش آن ۱۵ سال می‌باشد. ماشین ارزش خود را ذره، ذره به محصول منتقل می‌کند، ذره، ذره به پول تبدیل می‌شود تا در پایان ۱۵ سال از کار می‌افتد و از پروسه گردش خارج می‌گردد.

جزئی از سرمایه مولد، صرف خرید نیروی کار می‌شود. سرمایه‌دار این نیرو را مثل هر کالای دیگر اما برای زمانی معین مثلاً یک روز می‌خرد و در فرایند تولید به کار می‌گیرد. نیروی کار در طول این مدت نه فقط ارزش یک روز خود را به محصول انتقال می‌دهد بلکه چندین برابر آن نیز اضافه ارزش تولید می‌کند. موضوعی که فی‌الحال و در این بخش از بررسی دورپیمائی سرمایه، به آن نمی‌پردازیم. عجالتاً حرفمان این است که جزء متغیر سرمایه یا نیروی کار با ورود به چرخه تولید، ارزش خود را به محصول منتقل

می‌کند. محصول تبدیل به پول می‌شود و پول مجدداً به نیروی کار مبدل می‌گردد. این چیزی است که سرمایه متغیر را شبیه بخش گردش سرمایه ثابت می‌کند و از سرمایه استوار متمایز می‌نماید، در همین راستا است که از کل این دو جزء یعنی سرمایه متغیر و جزء گردش سرمایه ثابت، به عنوان سرمایه گردان یا سیال نام برده می‌شود. فشرده نکات بالا را می‌توانیم در چند جمله زیر جمع‌بندی کنیم.

الف - تعاریف مربوط به اشکال سرمایه استوار و گردان از نقشی که ارزش - سرمایه در پروسه واگرد اتخاذ می‌کند سرچشمه می‌گیرد. مبنای تعریفها نقش اشکال سرمایه در فرایند ارزش‌افزایی نیست. در ضمن فقط سرمایه مولد است که به سرمایه استوار و گردان قابل تقسیم است. این حکم در مورد پول - سرمایه و کالا - سرمایه صدق نمی‌کند.

ب - در یک واگرد سرمایه استوار، سرمایه گردان چند واگرد دارد. جزء ثابت سرمایه تا وقتی سرمایه استوار است که در عین انتقال جزئی از خود به محصول، خروج محصول به مثابه کالا از چرخه تولید، همچنان در پویه تولید باقی ماند. ماشین تا زمانی سرمایه استوار است که ضمن انتقال قطره، قطره ارزش خود به کالاها، بازهم در روند تولید باشد.

ج - سرمایه استوار برخلاف سرمایه گردان یک بار برای همه عمر خود پیش‌ریز می‌شود، وسائل تولید نماینده آن نیازمند جایگزینی در هر واگرد نیست. در پایان عمرش یکباره از گردش خارج و جایش را به وسائل جدید دارای همان نقش می‌سپارد. ارزش سرمایه‌ای که به عنوان بخش استوار سرمایه در وجود وسائل تولید، پیش‌ریز می‌گردد، تا پیش از اسقاط، شکل‌های مختلف دورپیمائی خود را نه در قالب مادی که به صورت ارزشی انجام می‌دهد. جزئی از ارزش وسیله تولید و نه جزئی از جسم وسیله وارد فرآورده می‌شود و به کالا و پول تبدیل می‌گردد.

د - بخش گردان سرمایه مولد نیز همواره در پروسه تولید حضور دارد، بدون وجود آنها تولیدی در کار نیست. تفاوتش با سرمایه استوار آنست که در هر واگرد جایش را به مواد و مصالح دیگری از همان جنس و با همان نقش می‌سپارند.

(۱) اشاره مارکس به عدم ورود موادی مانند کودها به درون محصول جدید به هیچ وجه منفی اثرگذاریهای شیمیایی و بیماری زای این مواد مثلاً بر میوه‌جات، سبزیجات و فراورده‌های گیاهی نیست. سخن مارکس در اینجا اساساً بر چگونگی انتقال ارزش بخش‌های مختلف سرمایه به محصولات، متمرکز است.

۲- اجزاء متشکله سرمایه استوار - تعویض، تعمیر و انباشت

عناصر مختلف سرمایه استوار طول عمرهای متفاوتی دارند و دوره واگرد آنها با هم فرق دارد. مثلاً در راه‌آهن ریلها، تراورس‌ها، ایستگاهها، زیرسازی‌ها، پلها، تونل‌ها، لکوموتیو و واگن‌ها دارای دوره‌های واگرد کاملاً مختلف هستند. بعضاً ممکن است سالها عمر کنند و برخی نیز پس از چند سال نیازمند جایگزینی باشند. عوامل مؤثر در تعیین زمان واگرد سرمایه استوار متعددند. هرچه این وسائل بیشتر استعمال شوند سریع‌تر مستهلک می‌شوند. عوامل طبیعی نیز با ضایعات و خساراتی که وارد می‌کنند، در این مورد نقش دارند. جنس و درجه مرغوبیت ماشین تأثیر مهم خود را دارد. ارزش زدائی مولود کاهش بهای وسائل تولید یک فاکتور مهم دیگر طول عمر ماشین‌آلات است. ماشینهائی وارد بازار می‌شوند که قیمت آنها در قیاس با سلف خود پائین‌تر است و سرمایه‌دار ترجیح می‌دهد وسیله تولید پیشین را از دور خارج کند. پیشرفت تکنیک و تأثیرش بر بارآوری کار و قدرت رقابت نیز مشابه نقش بالا را دارد و سرمایه‌دار را به اسقاط زود هنگام ماشین تشویق می‌کند. تفاوت در طول عمر وسائل مختلف تشکیل

دهنده سرمایه استوار در مورد اجزاء یک ماشین معین هم صدق می‌کند. برخی از قطعاً زودتر از سایر قطعاً محتاج تعویض و واگرد هستند. به سراغ نکات دیگری برویم که در مورد سرمایه استوار، بالاخص در پروسه گسترش تدریجی بنگاه سرمایه‌داری اهمیت دارند. گفته شد که سرمایه استوار، به طور تدریجی، نه در قالب جسمی، بلکه ارزشی، جزئی از خود را به کالا منتقل و به پول تبدیل می‌کند. میانگین زمانی این جزء ارزشی در حال انتقال به کالا، نقش نوعی ذخیره نقدی را احراز می‌نماید که سرمایه‌دار می‌تواند به جای برهم انباشتن، برای جایگزین سازی وسائل تولید حاضر، در موعد معین، آن را صرف بهسازی ماشین‌آلات یا توسعه بنگاه خود کند. از منظر جامعه این نوعی تجدید تولید با مقیاس گسترده است که می‌تواند «برون‌گستر» (متضمن گسترش دامنه تولید) یا «درون‌گستر» (باعث کارآمدی بیشتر ماشین‌آلات) باشد. این تجدید تولید گسترده از تبدیل اضافه ارزش به سرمایه الحاقی نشأت نمی‌گیرد، بلکه جزئی از سرمایه استوار است که از پیکره اصلی جدا شده، به کالا و پول تبدیل گردیده و جایگزین جزء مستهلک شده سرمایه استوار می‌گردد. سرمایه استوار هزینه‌های نگهداری ویژه‌ای دارد. جزئی از این هزینه را روند کار تضمین می‌کند. ماشینی که در چرخه تولید نیست، کهنه و متحمل ضایعات می‌گردد، بدون آنکه در تولید هزینه این ضایعات ایفای نقش نماید. به کارگیری ماشین در روند تولید و جبران این هزینه، ارمغان طبیعی صد در صد رایگانی است که کارگر به سرمایه اعطا می‌کند. نیروی کار به دو شکل وظیفه نگهداری کاملاً رایگان سرمایه استوار را بر دوش می‌کشد. اول آنکه ارزش و مصالح کار را به محصول منتقل و از این طریق باعث نگهداری آن می‌شود، دوم ارزش مصرفی بخش استوار سرمایه را حتی بدون انتقال آن به محصول از طریق به کارگیری در پروسه تولید نگهداری می‌نماید.

سرمایه استوار سوای موارد بالا باز هم نیازمند صرف نیروی کار برای نگهداری خود است. ماشین برای آنکه منظم کار کند، باید مستمراً تمیز شود، کاری که توسط کارگر انجام می‌گیرد. سرمایه این کار را هم بدون پرداخت هیچ مزد بر دوش کارگر می‌اندازد. ماجرا به این حد ختم نمی‌شود. ماشینها احتیاج به تعمیر دارند. تعمیرات در برخی حوزه‌ها باید برنامه‌ریزی شده باشد و در فواصل زمانی معین انجام گیرد. در مورد راه‌آهن، هواپیمائی، حتی ماشین‌آلات صنعتی کارخانه‌ها وضع چنین است. این تعمیرات محتاج صرف سرمایه و نیروی کارند. سرمایه و کاری که به گاه پیش‌ریز سرمایه استوار در بهای آن محاسبه نگردیده است. از اینها بگذریم حوادث ناگهانی نیز رخ می‌دهد که انجام تعمیرات را الزامی می‌کند. نکته اساسی آنست که این هزینه‌ها متعلق به هر نوع تعمیر، تمیزکاری و به هر حال تضمین سلامت ماشین در روند تولید، همه در محاسبات مربوط به میانگین عمر ماشین وارد می‌شوند. فقط متوسط هزینه استهلاک نیست که سهم ارزشی سرمایه استوار در محصول یک دوره واگرد را معین می‌کند، کل هزینه‌های اخیر نیز بر آن افزوده می‌شود. سرمایه اضافی که به این طریق خرج می‌شود حالتی متفاوت از دو شکل سرمایه استوار یا گردان دارد، اما به دومی شبیه‌تر است. سرمایه‌دار می‌خواهد که ماشین متوقف نشود، در این راستا همه تلاش را می‌کند تا نواقص آن، تعمیر و برطرف گردد. این کار محتاج تأمین سریع هزینه است و همان‌گونه پرداخت می‌شود که بهای مواد خام یا مزد کارگر پرداخت می‌گردد. در مورد مستغلات استیجاری که برای صاحبانشان حکم سرمایه استوار دارند، قانون سرمایه میان استهلاک ناشی از عمر ساختمان و تعمیرات مورد احتیاج نگهداری آن تفاوت قائل است. اولی را خود به عهده می‌گیرد و دومی را بر عهده مستأجر می‌گذارد. بیمه که خاص حوادث طبیعی غیرعادی مانند آتش‌سوزی، سیل، زلزله و نوع اینها است وضعی متمایز دارد و از محل اضافه ارزش‌ها پرداخت می‌گردد.

توضیح: اشاره مارکس به وضع بیمه‌ها و اینکه هزینه آنها از ارزش اضافی سرمایه‌دار کسر می‌شود، موضوعی مربوط به شرایط ویژه آن ایام است. شرکت‌های بیمه در زمره عظیم‌ترین گولهای سرمایه‌گذاری هستند، یک بخش مهم سود خود را از کار پرداخت شده طبقه کارگر برداشت می‌کنند، هر کارگری برای بیمه بازنشستگی، دارو و درمان، خانه مسکونی، اتوموبیل، وسائل خانه یا موارد دیگر جزئی از کار لازم خود را پرداخت می‌کند. بخش دیگر سود این تراستهای غول‌پیکر همان گونه که مارکس اشاره می‌کند سهمی است که از کل اضافه ارزش حاصل استثمار طبقه کارگر دریافت می‌نمایند. شرکت‌های بیمه در همان حال نقشی اختاپوسی در انباشت سرمایه در تمامی حوزه‌های موجود اقتصادی و عرصه‌های استثمار توده کارگر دارند.

تعیین هزینه‌های تعمیر و استهلاک بر مبنای میانگین اجتماعی، نابرابری‌هایی را برای سرمایه‌داران مختلف هر قلمرو تولیدی به لحاظ میزان این هزینه‌ها پدید می‌آورد. ماشین‌آلات، عده‌ای طول عمری بالاتر و برخی کمتر از این میانگین دارند. اما افزایش قیمت کالاها که ناشی از این هزینه‌ها است برای همه همسان است. همین امر بر روی سود آنها تأثیر می‌گذارد. شبیه حالتی که رقابت، تشکیل قیمت تولیدی و نرخ سود عمومی بر روی چگونگی توزیع اضافه ارزشها میان سرمایه‌های مختلف با توجه به درجه بارآوری و ترکیب ارگانیک آنها اثر می‌گذارد.

فصل ۹: واگرد کامل سرمایه‌های پیش‌ریز شده

چرخه‌های واگرد

دیدیم که سرمایه‌های استوار و گردان زمان واگرد متفاوتی دارند، زمان واگرد اجزاء مختلف سرمایه استوار نیز یکسان نیست. اختلاف دوره بازگشت اجزاء سرمایه گردان را آخر این فصل بحث می‌کنیم. عجالتاً نکات زیر را در نظر گیریم.

۱- مدت واگرد تام سرمایه پیش‌ریز شده، میانگین زمانی واگرد تمامی اجزاء مختلف تشکیل دهنده این سرمایه است.

۲- در این بررسی نه فقط با تمایزات کمی که با تفاوت‌های کیفی هم مواجهیم. سرمایه گردان در هر دور واگرد به کالا و پول تبدیل می‌شود. سرمایه استوار چنین نیست. پس باید برای واگردهای متفاوت سرمایه‌های مختلف شاخصی همگون پیدا کنیم. شاخصی که ملاک مشترک تعیین میانگین واگردها باشد. اگر $P \dots P$ را مبنی گیریم تمایز بالا نافی این همگونی است اما در $M \dots M'$ این همگونی هست. ماشینی را به ارزش ۸۰۰ میلیون تومان در نظر آریم که هر سال ۸۰ میلیون تومانش مستهلک و به کالا و پول تبدیل می‌گردد. سرمایه پولی، مولد، کالا سرمایه می‌شود و به دورپیمائی خود ادامه می‌دهد. وقتی سرمایه استوار را از این منظر یا شکل ارزشی آن کاویم، میان آن و سرمایه گردان همگونی می‌بینیم.

۳- هشتاد میلیون سرمایه استوار بالا به عنوان جزء مستهلک سالانه سرمایه استوار ۸۰۰ میلیون تومانی، در یک سال، در ۵ دور واگرد شرکت می‌کند و در هر کدام این واگردها ۲۰۰ میلیون سرمایه گردان به کالا و پول تبدیل می‌شود. کل سرمایه‌ای که در طول یک سال واگرد می‌کند، ۱۰۸۰۰۰۰۰۰۰ (یک میلیارد و ۸۰ میلیون) تومان است که ۸٪ از سرمایه مولد پرداخت شده بیشتر است. (از اضافه ارزش چشم‌پوشی شده و توجه

بر روی وجه ارزشی سرمایه‌های استوار و گردان به عنوان شاخصی همگون برای محاسبه میانگین اجتماعی واگرد کل سرمایه‌های پرداخت شده است.)

۴- واگرد ارزش سرمایه پرداخت شده از زمان بازتولید واقعی آن جدا است. سرمایه گردان ۲۰۰ هزار تومانی در سال، ۵ واگرد می‌کند اما با چشم‌پوشی از اضافه ارزش، رقم واقعی در آخر هر دور همان ۲۰۰۰۰۰ تومان است. دوام سرمایه استوار با رشد شیوه تولید سرمایه‌داری بالا می‌رود، ولی تحول مستمر تکنیک مایه تعویض سریعتر ماشین می‌گردد. در این رابطه نکته مهم آنست که دور واگردهای مرتبط چند ساله که در طول آن، روند ارزش‌افزایی سرمایه به گونه‌ای بارز تحت تأثیر کارایی بخش استوار خود است یکی از شالوده‌های مهم چرخه تناوبی را تعیین می‌کند که در آن کسب و کار از دوره‌های متوالی رکود، رونق متوسط، رونق طلائی و بحران عبور می‌کند. زمانی که سرمایه برای ارزش‌افزایی در طول آن پیش‌ریز می‌شود از لحاظ مقاطع مختلفش با هم متفاوت است اما بحران همیشه آغازگه سرمایه‌گذاری‌های بسیار بزرگ جدید است.

۵- شیوه محاسبه بازگشت سرمایه یا تعیین میانگین دوره واگرد چنین است که زمان واگرد بخش‌های مختلف سرمایه را در نظر می‌گیریم. رقمی را که در یک سال بر می‌گردد حساب می‌کنیم، بعد کل سرمایه را بر این رقم تقسیم می‌نمائیم. مثلاً جمع سرمایه ۵۰۰ هزار دلار است. ۲۵۰۰۰۰ دلار سرمایه استوار به شکل ماشین‌آلات است. طول عمر ماشینها ۱۰ سال و رقم بازگشت سالانه آنها ۲۵۰۰۰ دلار است. ۱۲۵ هزار دلار صرف خرید وسائل با طول عمر کوتاهتر شده و بازهم سرمایه استوار است. دوره واگرد آن ۲ سال و هر سال ۶۲ میلیون و پانصد هزار دلار است. ۱۲۵۰۰۰ دلار آخر به خرید مواد خام و نیروی کار اختصاص یافته است. این جزء هر سال دو بار واگرد می‌کند. در این مثال هر سال بالغ بر ۳۳۷۵۰۰ دلار سرمایه بر می‌گردد و لاجرم میانگین زمانی واگرد کل آن حدود ۱۸ ماه است.

۶- سرمایه‌دار دستمزد کارگران را ممکن است روزانه، هفتگی، ماهانه و در جایی مانند ایران، چندین ماه یک بار پرداخت کند. ملاک محاسبه در تعیین میانگین اجتماعی واگرد، روز پرداخت مزدها نیست.

فصل ۱۰: تئوریهای مرتبط با سرمایه استوار و گردان

فیزیوکرات‌ها و آدام اسمیت

فرانسوا کِنه فیزیوکرات، تفاوت میان سرمایه استوار و گردان را از نوع تفاوت میان پرداختهای اولیه و سالانه می‌دید. او به درستی این تمایز را امری در پروسه تولید و مربوط به سرمایه مولد می‌دانست. مثل همه فیزیوکرات‌ها فقط سرمایه کشاورزی را مولد می‌پنداشت و این تفاوت را نیز خاص همین حوزه می‌دید. فیزیوکرات‌ها بعداً به طور تصادفی این تمایز را به سرمایه صنعتی هم تعمیم دادند. نکته‌ای که کنه قادر به درک آن نشد این بود که تفاوت میان دو شکل پرداخت وقتی ظاهر می‌گردد که پول پرداختی به اجزاء استوار و گردان سرمایه مولد تبدیل می‌شود و لاجرم این پول نیز دو شکل متفاوت پرداخت احراز می‌کند. پرداخت‌هایی که به چرخه تولید و نقش بازی سرمایه مولد مربوطند و با پول یا کالای درون بازار تفاوت دارند. کنه البته به درستی تمایز میان دو بخش سرمایه مولد را به تفاوت آنها در چگونگی انتقال به محصول مرتبط می‌دید.

آدام اسمیت گامی به جلو برداشت، فیزیوکرات‌ها فقط سرمایه کشاورزی را مولد می‌دانستند و حوزه بررسی خود را به چگونگی واگرد سرمایه مزرعه‌دار محدود می‌کردند. اسمیت مسأله را به همه شکل‌های سرمایه مولد تعمیم داد. در همین راستا بحث تفکیک پرداخت‌ها و چگونگی واگرد اجزاء سرمایه را که فیزیوکرات‌ها با رجوع به کاشت، داشت و برداشت محصولات زراعی، پرداختهای اولیه و یک ساله می‌خواندند، او به سرمایه استوار و گردشی تغییر داد. اسمیت در همان در حال نکاتی را وارد بحث ساخت که محل گفتگوی فراوان بود. از جمله گفت: «دو شیوه متفاوت در کاربرد سرمایه وجود دارد تا درآمد یا سودی را برای صاحبش بار آرد»

شیوه‌های کاربرد ارزش به عنوان سرمایه با هدف سود، موضوعی مربوط به حوزه‌های مختلف انباشت سرمایه است. سخنی است پیرامون اینکه سرمایه‌دار برای بردن سود، کدام قلمرو را پیش رو قرار دهد یا سرمایه‌اش را در چه شکلی مثلاً مولد، تجاری، ربائی، سودآور سازد. این بحث هیچ ربطی به چگونگی واگرد اجزاء مختلف سرمایه مولد ندارد. اسمیت در این گذر از فیزیوکراتها هم عقب‌تر است زیرا پایه‌ای را که آنها برای تشخیص تمایزات موجود در واگرد اجزاء استوار و گردان سرمایه مولد پیش کشیده بودند، خرد می‌کند و دور می‌اندازد. او یک جا قبول دارد که سرمایه تجاری یا ربائی نیز به رغم مولد نبودنشان می‌توانند برای صاحبان خود سودآور باشند، در جای دیگر با تمرکز بر روی سرمایه‌های صنعتی و کشاورزی، می‌گوید این سرمایه‌ها «مادام که در دست صاحب خود هستند یا به همین شکل باقی می‌مانند، سودی برای مالک خود به بار نمی‌آرند.» منظور اسمیت روشن نیست اما شاید اشاره‌اش به سرمایه‌ای است که برای تولید کالا و فروش به کار رفته و حالت کالا - سرمایه پیدا کرده است. سرمایه‌ای که با فروش از دست صاحبش خارج و به سرمایه پولی بدل می‌گردد، بدون آنکه در این فرایند ویژه سودی بیافریند. اگر منظور این باشد او دچار نوعی اغتشاش جدی است و مسائل را به هم می‌آمیزد. سرمایه مورد نظر وی پیشتر سرمایه مولد بوده و حالت کالا- سرمایه‌ای اش فقط شکلی از استحاله گردشی آن می‌باشد. این سرمایه با این ویژگی نه استوار است و نه گردان زیرا این تفکیک امری متعلق به حوزه تولید است. آنچه اسمیت در ادامه کلام خویش به عنوان سرمایه در گردش توصیف می‌کند، به طور واقعی سرمایه پولی یا کالائی هستند که با احراز این اشکال از سرمایه مولد متمایز شده و در مقابل آن قرار می‌گیرند. وجود آنها مبین تقسیم سرمایه مولد توسط سرمایه‌دار به اجزاء استوار و گردان نیست. بالعکس هر دو تا چه استوار و چه گردان در پویه گردش این حالت‌ها را به خود می‌گیرند و به سرمایه پولی یا کالائی تبدیل می‌شوند. اسمیت با مثالی که

می آورد غلط اندیشی خود را هرچه بیشتر عیان می سازد. او می گوید: «سرمایه بازرگان یکسره سرمایه در گردش است» مراد وی از سرمایه بازرگان، کالا - سرمایه است. سرمایه ای که به پویه تولید تعلق ندارد و جزء گردان سرمایه مولد نمی باشد، اما وی میان سرمایه کالائی و سرمایه گردان فرق نمی گذارد. او در ادامه بحث، مطالب آشفته دیگری را نیز ردیف می نماید. القاء می کند که گویا کالا و پول با مجرد تغییر شکل، برای صاحب خود سودآور می شوند!!، سرمایه را به اعتبار سرمایه استوار بودنش آفریننده ارزش می خواند!! ماشین را سرمایه کالائی و در حال گردش می بیند!! تفاوت سرمایه استوار و گردان را به جای آنکه در نوع متفاوت گردش عناصر متشکله سرمایه مولد جستجو کند، در شکل های متمایز یک سرمایه واحد می جوید!! بر اساس تلقی وی اشیای یکسان، می توانند با توجه به مکان خود در فرایند هستی سرمایه، هم جزء استوار، هم گردان، هم سرمایه مولد و هم کالائی باشند!!

اسمیت مفروضات خود را با ضد و نقیض گوئی فاحش تغییر می دهد بدون آنکه نکته درستی را جایگزین تحلیل غلط قبلی بنماید. او پیش تر بر آن بود که: سرمایه با دو کاربرد مجزای استوار و گردشی برای صاحب خود سود می آورد و بعد مدعی می شود که: مشاغل مختلف، نیازمند نسبت های متفاوتی از سرمایه استوار و در گردش هستند. به این ترتیب وی باور خود به پیش ریز مجزای سرمایه استوار و گردان را کنار می نهد و قبول می کند که این دو، اجزاء متفاوت سرمایه مولد هستند. اما رشته مغشوش سازبها و سطحی نگری های سرمایه مدار وی سر دراز دارد. او قادر به تشخیص تفاوت واقعی میان سرمایه استوار و گردان نیست. در مثالهایی که می آورد تا اینجا پیش می آید که ماشین آلات و وسائل کار جزء استوار سرمایه اند، در حالی مواد خام و نیروی کار جزء گردان آن را می سازند. اما در سخن از تمایز آنها به جای رجوع به مبانی واقعی، به ملاکهای کاملاً غلط می آویزد، دست به دامن مؤلفه های مانند تغییر یا عدم تغییر مالک،

دست به دست شدن و نشدن سرمایه، به گردش افتادن یا نیفتادن آن و چگونگی تثبیت شدن یا نشدنش در کارافزار می‌گردد!! مؤلفه‌هایی که کاملاً بی‌ربط هستند. یک معدن مس را در نظر گیریم. در اینجا هیچ کدام از عناصر روند تولید، از نیروی کار گرفته تا مواد کمکی، آب و غیره به طور جسمانی وارد محصول نمی‌شوند، ذغال با آنکه تماماً مصرف می‌شود اما فقط ارزش خود را به محصول منتقل می‌کند، کارگر نیز پابرجا می‌ماند و تنها ارزشی که حین کار می‌آفریند جزئی از ارزش مس می‌گردد. هیچ جزئی از اجزاء سرمایه مولد دست به دست نمی‌شود، هیچ تغییر مالکیتی اتفاق نمی‌افتد، هیچ کدام از اجزاء سرمایه بارآور به گردش در نمی‌آید، هیچ یک از آنها جسماً وارد محصول نمی‌شوند و سؤال ما از اسمیت آنست که پس سرمایه گردان با تعریف وی کجاست؟! حال بیائیم و صنعت دیگری مانند نخریسی را به نظر آریم که اجزاء روند تولیدش در شکل مواد خام وارد محصول جدید می‌شوند. وسائل کمکی به جای انتقال ارزش، جسماً وارد ترکیب فرآورده می‌گردند و تفاوت‌های زیادی با صنعت اول دارد. آنچه در هر دو حوزه یا کل قلمروهای پیش‌ریز سرمایه مولد، تمایز میان سرمایه استوار و گردان را تعیین می‌کند، نه شاخصهای سراسر غلط و نامربوطی که اسمیت می‌گوید بلکه همان مؤلفه‌های معتبری است که پیش‌تر توضیح دادیم. سرمایه گردان در هر دور واگرد کلاً مصرف می‌شود، ارزشش را به محصول منتقل می‌کند و جایش را به مواد و مصالح جدید می‌سپارد، اما سرمایه استوار چنین نیست، به تدریج و ذره، ذره ارزش خود را به محصول می‌دهد، یک دوره فرسایش و انتقال ارزش را پشت سر می‌گذارد و در پایان این دوره جایگزین می‌گردد. این امر در مورد نیروی کار هم صادق است. فرق ماشین و نیروی کار آن نیست که اولی یک بار و برای همیشه خریداری می‌گردد و کارگر برای همیشه خریده نمی‌شود. تفاوتشان تا جایی که به بحث حاضر مربوط می‌شود آنست که نیروی

کار خریداری شده به طور کامل وارد ارزش محصول می‌شود اما ماشین ارزش خود را ذره، ذره به محصول منتقل می‌کند.

اسمیت استحاله کاملاً ظاهری سرمایه کالائی در پروسه گردش را با تغییرات واقعی که عناصر سرمایه مولد در فرایند تولید متحمل می‌شوند، با هم همتراز می‌کند!! به اشتباه بسیار رعب انگیزتر دیگر اسمیت بپردازیم. او مدعی است که: «اگر آن سرمایه برای کسب سود آینده به کار افتاده است، این سود یا با ماندن نزد کارفرما و یا با دور شدن از وی به دست می‌آید، در یک مورد با سرمایه استوار و در مورد دیگر با سرمایه گردان سر و کار داریم» اسمیت اسیر امپریسم هولناکی درباره مسأله سود است. نگرش امپریستی پوسیده‌ای که وی از سرمایه و سرمایه‌دار زمخت‌اندیش به عاریت گرفته است. در بهای محصول، هم قیمت مواد خام، وسائل کمکی، نیروی کار یا کلا سرمایه گردان جایگزین می‌شود و هم هزینه استهلاک ماشین‌آلات جبران می‌گردد اما نفس این جایگزینی‌ها مطلقاً ارزش اضافی و سود پدید نمی‌آرد. این فقط سرمایه‌دار است که به اقتضای منافع پوشالی انسان‌ستیز خود اضافه ارزش را محصول جا به جایی کالاها و مبادله آنها می‌بیند، سرچشمه زایش سود جای دیگری است. کنه فیزیوکرات در این گذر گامها از اسمیت جلوتر بود. او حداقل جایگزینی ارزش‌ها را به مبادله محصولات ربط نمی‌داد و آن‌ها را پدیده روند تولید می‌دید. اسمیت در عبارتی که بالاتر آمد تصریح می‌کند که سرمایه استوار با استقرار در فرایند تولید، اضافه ارزش می‌آفریند!! و سرمایه گردان نیز همین کار یا همین آفرینش ارزش اضافی را از طریق فرار از فرایند تولید و درون چرخه گردش انجام می‌دهد!! او با این سخن عمیقاً باژگون و غلط، کل تمایز میان جزء گردش سرمایه ثابت و سرمایه متغیر را انکار می‌کند و مخدوش می‌سازد. از این هم فراتر او کل راز شیوه تولید سرمایه‌داری، منشا واقعی سرمایه و یگانه سرچشمه کل سرمایه‌های دنیا را آماج بدترین تحریف‌ها و جعل بافی‌ها قرار می‌دهد.

یکی از اشتباهات مهم نگرش اسمیتی آن بود که استوار یا گردان بودن سرمایه را خواص ثابت آنها می دید!!، در حالی که چنین نیست. ما در بررسی روند کار توضیح داده ایم که عناوینی مانند وسیله کار، مصالح و فراورده کار بر حسب نقشهائی که شیئی واحد در این روند احراز می کنند دستخوش تغییر می شوند. استوار یا گردان بودن سرمایه نیز همین گونه است و بر حسب نقشی که سرمایه در روند کار یا ارزش آفرینی ایفاء می کند تعیین می شود. اشتباه دیگر او از میان انبوه اشتباهاتش آنست که تفاوت میان اجزاء استوار و گردان سرمایه مولد را، با تفاوت میان سرمایه مولد و سرمایه پولی یا کالائی اشتباه می گیرد. یک بار دیگر تصریح کنیم که فرق سرمایه استوار و گردان مسأله ای مربوط به فرایند تولید و خاص سرمایه مولد است. فقط در این شکل سرمایه است که گردان و استوار معنای درست خود را پیدا می کنند، اسمیت این موضوع را نمی فهمد و با تفاوت میان سرمایه مولد در یک سو و کالا - سرمایه یا پول - سرمایه در سوی دیگر فرق نمی گذارد.

فیزیوکرات ها سرمایه متغیر را در مقابل سرمایه ثابت قرار می دادند. اما آنچه آنها تحت این عنوان در نظر می آوردند نه نیروی کار بلکه وسائل معاش کارگر زراعی بود که در کنار مواد خام، کمکی و همسان با آنها!! سرمایه سیال تلقی می کردند. آنان فرق نیروی کار و سایر اجزاء سرمایه گردان را نمی دیدند، در همین راستا نیروی آفریننده اضافه ارزش را نه کار بلکه طبیعت می پنداشتند و نتیجتاً از منظر آنان این فقط کار کشاورزی بود که منشأ ارزش می شد. اسمیت با آنکه سرمایه مولد را به سرمایه کشاورزی منحصر نمی نمود اما در تحلیل نقش کارگر به گونه ای بارز از آنها متأثر بود. فیزیوکراتها وقتی به جای نیروی کار، وسائل معاش کارگر را قرار می دادند، عملاً تمایز این نیرو با مواد خام را نفی می کردند و جایی برای آن، در تولید اضافه ارزش باقی نمی گذاشتند. اسمیت در برخی جاها تحلیل متفاوتی داشت اما زیر فشار آشفته نظری بازهم نیروی کار را با

مواد خام و کمی همسطح می نمود! سرمایه متغیر از لحاظ جایگزین شدن در هر واگرد شبيه سرمایه گردان است اما در فرایند تولید نه برای کارگر که برای سرمایه دار از کمیتی معین و ثابت به کمیتی متغیر تبدیل می شود و نقش یگانه جزء ارزش افزای سرمایه را ایفاء می نماید.

فصل ۱۱: نظریه‌های درباره سرمایه استوار و گردان

ریکاردو

پیش از اشاره به اشتباهات ریکاردو، با توجه به اهمیت مسأله، یک بار دیگر بر معضل بنیادی و عامی انگشت نهیم که همه متولیان اقتصاد سیاسی بورژوازی از فیزیوکراتها گرفته تا اسمیت، ریکاردو یا اسلاف قدیم، جدید، امروزی آنها در همین مبحث خاص اسیر آن هستند. عزیمت از فرایند گردش به جای فرایند تولید، عجز از درک تفاوت این دو عزیمتگاه، یک کاسه کردن تفاوت میان سرمایه استوار و گردان، با تفاوت میان سرمایه ثابت و متغیر، ناتوانی در فهم تمایز میان دو بخش ثابت و متغیر سرمایه گردان، پرده‌اندازی بر روی تفاوت میان انتقال ارزش از سرمایه به محصول جدید و آفرینش ارزشهای تازه از جمله موارد کلیدی هستند که این جماعت به رغم تمایزات و اختلافاتی که با هم دارند، بر گرده نظرات خود حمل می‌کنند. این اقتصاددانان زیر فشار این کژانگاریهای طبقاتی به ورطه آشفته‌بافی می‌افتند، اینجا و آنجا با گوشه‌ای از حقیقت تماس می‌گیرند اما حتی در همین تماس پاره‌وار به تناقض می‌غلطند. حاصل کل این عجز، آشفته‌گی و تناقض طبقاتی آنست که بالاخره از شناخت ژرف، منسجم و استخواندار سرچشمه واقعی تولید ارزش اضافی یا آنچه که راز واقعی وجود سرمایه‌داری است و می‌مانند.

ریکاردو وسائل کار را سرمایه استوار و بخش گردان را سرمایه پیش‌ریز در ازاء کار می‌خواند! عبارتی بی‌معنی که از اسمیت وام گرفته است. سرمایه متغیر و گردان را با هم فرق نمی‌نهد، شالوده تفاوت بخشهای مختلف سرمایه را نه در فرایند ارزش‌افزایی که در پویه گردش جستجو می‌کند. ریکاردو تا همین جا دچار اشتباهات جدی است. از جمله:

۱- تفاوت در درجه استحکام سرمایه استوار و تنوع در ترکیب آلی سرمایه یا نسبت اجزاء ثابت و متغیر آن را معادل می‌پندارد!! در حالی که اولی تا جایی که به فرایند تولید مربوط است، فقط میزان ارزش انتقالی از سرمایه استوار به کالای جدید و طول عمر این سرمایه را معلوم می‌کند. اما دومی تنوع در تولید اضافه ارزش را عیان می‌سازد. اگر به جای تعمق در مکانیسم درونی تولید سرمایه‌داری، فقط به رویه‌ها نظر اندازیم، آنگاه این تفاوتها با هم تلاقی می‌نمایند. در جریان توزیع اضافه ارزش‌های اجتماعی میان سرمایه‌های پیش‌ریز در قلمروهای گوناگون، تفاوت‌های موجود در مدت سرمایه‌گذاری و عمر سرمایه ثابت در یک سو و اختلافات مربوط به ترکیب آلی سرمایه، هر دو بر روی پروسه تشکیل نرخ عمومی سود و قیمت تولیدی به یک اندازه تأثیر می‌گذارند.

۲- از منظر دَوَران، در یک سو سرمایه استوار و در سوی دیگر سرمایه گردان یا دستمزد و مواد کار قرار دارد. اما از نگاه روند تولید و ارزش‌افزائی، سرمایه ثابت و متغیرند که قطبهای متقابل را می‌سازند. از لحاظ ترکیب آلی سرمایه، در شرایط متفاوت پیش‌ریز یا حوزه‌های مختلف سرمایه‌گذاری، ممکن است سرمایه ثابت بیشتر از متغیر یا بالعکس دومی افزون بر اولی باشد. موضوعی که به چگونگی توزیع کل سرمایه میان وسائل کار در یک سو و نیروی کار در سوی دیگر مربوط می‌شود، عکس ماجرا در مورد روند دوران و تقابل میان سرمایه استوار و گردان صدق می‌کند، در اینجا برای اولی کاملاً بی تفاوت است که کدام بخش سرمایه گردان به مواد و مصالح تولید اختصاص یابد و کدام مقدار صرف خرید نیروی کار شود.

اقتصاد سیاسی از پیش‌ریز سرمایه برای نیروی کار توسط سرمایه‌دار سخن می‌راند. واقعیت عکس آن است. کارگر است که منوط به روزانه، هفتگی یا ماهانه بودن مزد، کارش را پیش‌ریز و تسلیم سرمایه می‌نماید. سرمایه‌دار ابتدا مزد را نمی‌پردازد تا بعداً نیروی کار را به کارگر گیرد و استثمار نماید، او نخست نیروی کار را به تصاحب خود

در می‌آورد، با آن انبوه ارزش‌ها و اضافه ارزش‌ها را تولید می‌نماید و سپس جزء ناچیزی را مزد کارگر می‌سازد.

به ریکاردو و اشتباهات بنیادی او باز گردیم. سرمایه متغیر جزئی از سرمایه است که صرف خرید نیروی کار می‌شود. ارزش‌افزائی می‌کند، نه فقط خود را بازآفرین می‌نماید، نه فقط آن بخش سرمایه را که صرف خرید نیروی کار شده بازتولید می‌نماید، که ارزش اضافی می‌آفریند. ارزش‌هائی به وجود می‌آورد که در قبالش هیچ پرداختی صورت نگرفته است. خود را تغییر می‌دهد و ارزشی بیشتر از خود، چند یا چندین برابر خود تولید می‌کند. به همین خاطر صفت متغیر احراز می‌نماید و با این شاخص از سرمایه ثابت متمایز می‌گردد. همه این واقعیت‌های بدیهی و شفاف فقط زمانی دیده می‌شود که سرمایه را از منظر پروسه تولید و ارزش‌افزائی نظر اندازیم. کاری که اقتصاد سیاسی و نظریه پردازانش مانند اسمیت و ریکاردو و دیگران از آن فرار می‌کنند. آنها سرمایه را از فرایند گردش رصد می‌نمایند و در این رصد بر روی کل تفاوت میان سرمایه ثابت و متغیر پرده آهنین می‌اندازند. میان این دو نوع کاویدن تفاوت ماهوی موجود است. در فرایند تولید فقط با سرمایه ثابت و متغیر رو به رو می‌شویم. در فرایند گردش بالعکس سخن از سرمایه‌های استوار و گردان است. بحث بر سر چگونگی انتقال ارزش سرمایه به محصولات جدید و زمان واگرد سرمایه پیش‌ریز شده است. ریکاردو با سقوط در این ورطه قادر به رؤیت سرچشمه تولید اضافه ارزش نمی‌شود. منشأ ارزش اضافی را یکسره گم می‌کند. یک فاجعه مهم دامنگیر اقتصاد سیاسی از اسمیت گرفته تا ریکاردو و سایرین همین است. از زیج گردش، شروع به بازشناسی سرمایه می‌نمایند!!، تفاوت ماهوی بخش‌های ثابت و متغیر سرمایه با توجه به نقش آنها در پروسه تولید را نمی‌بینند. قادر به درک این حقیقت نمی‌شوند که سرمایه ثابت اعم از استوار یا بخش‌گردشی آن هیچ ارزشی نمی‌آفریند و فقط ارزش موجودشان را به محصول می‌دهند. با چرخ خوردن

در فراز و فرود روند گردش، تنها به تمایز میان سرمایه استوار و گردان خیره می‌گردند، این تمایز که اولی ارزش خود را به صورت تدریجی به محصول می‌دهد، در حالی که دومی یکجا وارد کالای تازه می‌شود. چگونگی انتقال ارزش سرمایه پیش‌ریز شده به کالاهای جدید، زمان بازگشت اجزاء مختلف این سرمایه، تدریجی بودن یا یکسره و یکراست بودن این بازگشت و نوع اینها صدر و ذیل شاخص‌ها یا ملاک‌های شناخت آنان از سرمایه و شیوه تولید سرمایه‌داری می‌شود. اقتصاد سیاسی با این کار نقش بتواره آفرینی خود را به سرحد کمال می‌رساند. خصلت اقتصادی و اجتماعی اشیاء را که مبتنی بر نقش آنها در فرایند تولید است، سرشت طبیعی این اشیاء القاء می‌کند!! وقتی از سرمایه استوار سخن می‌رانند، استوار بودن را هویت همیشگی متمایزی در مقابل سرمایه گردان می‌بینند. درک نمی‌کند که کل این هویت‌ها اولاً زائیده جایگاه معین اشیاء در پروسه تولید سرمایه‌داری هستند، ثانیاً ماده‌ای که در شرایطی سرمایه استوار است در شرایط دیگر چه بسا حائز این نقش نباشد.

فصل ۱۲: دوره کار

دو مؤسسه مختلف تولیدی مثلاً نخریسی و لکوموتیوسازی را با روزانه کار مساوی ۱۰ ساعته در نظر آریم. در اولی هر روز کمیت معینی نخ تولید می شود. دومی محل استمرار فرایند کار با همین زمان روزانه در طول ۳ ماه برای تولید یک لکوموتیو است. با آنکه روزانه کار در هر دو بنگاه برابر است اما تفاوت عمل چشمگیری در مدت تولید وجود دارد. منظور از مدت تولید، فرایند کار در زمانی است که برای تولید یک محصول در شکلی کامل و ارسال آن به بازار به عنوان یک کالا لازم است. این تفاوت عمل فقط میان تولیدات مختلف رخ نمی دهد. در درون یک قلمرو واحد تولیدی هم وجود دارد. برای ساختن یک خانه مسکونی مدتی کمتر از زمان لازم برای ایجاد یک کارخانه احتیاج داریم. تفاوت عمل تولید تفاوت در سرعت بازگشت سرمایه را در پی دارد.

فرض کنیم سرمایه هم اندازه ای، با ترکیب برابر از بخش ثابت و متغیر، استوار و گردان، زمان کار و نرخ ارزش اضافی در این دو حوزه پیش ریز شده است. برای نخریسی هر روزانه کار یک واحد است اما برای لکوموتیوسازی مثلاً ۱۰۰ روز یک واحد است. در اولی با روزانه کار و در دومی با «دوره کار» سر و کار داریم. در حوزه اخیر محصول کار روزانه فقط جزء معینی از محصول یک دوره به هم پیوسته کار است. تأثیر وقفه ها و اختلالات فرایند تولید مثلاً بحران ها بر محصول کار این دو حوزه متمایز - یکی ناپیوسته و دیگری پیوسته - کاملاً متفاوت است. در دومی یعنی لکوموتیوسازی نه تنها خودِ کار بلکه عمل پیوسته تولید دچار وقفه فاحش می شود. وقتی فرایند کار قطع یا مختل می گردد وسائل تولید و کاری که قبلاً انجام گرفته بیهوده از آب در می آید. منوط به اینکه دوره کار دراز یا کوتاه باشد برای هزینه های پیوسته مقادیر اضافی سرمایه لازم می گردد. مزدها باید به دفعات پرداخت شود، مواد خام تهیه و وارد پروسه تولید گردد، هیچ

کدام اینها هم قادر نیستند که خارج از نقش دوره ای خود، بدون طی این دوره به صورت کالای نهائی روانه بازار شوند و نقش سرمایه بازگشته را ایفاء نمایند. بالعکس به عنوان یک جزء از محصول در حال شکل گیری، در درون پروسه تولید حبس می گردند و به شکل سرمایه مولد در این مکان باقی می مانند. در اینجا افزایش زمان تولید لاجرم کاهش سرعت واگرد سرمایه را در پی می آورد. سرمایه های برابر در این دو فرایند و به طور مشخص فرایند روزانه در یک سو و دوره های سه ماهه یا بیشتر در سوی دیگر، به رغم حجم مساوی، به شکلهای کاملاً متفاوتی هزینه می شوند، در یکی شاهد واگرد هفتگی سرمایه هستیم، در حالی که دیگری برای این واگرد نیازمند یک دوره چند ماهه است. در دوره ماقبل سرمایه داری، ساختن تأسیساتی که محتاج فرایند کار دوره ای طولانی هستند فقط توسط دولت‌ها انجام می گرفت و سرمایه داران مجزا قادر به انجام آن نبودند. یک مالک خصوصی سرمایه دست به کار احداث یک سد یا یک تأسیسات بزرگ آبرسانی نمی گردید. با ظهور سرمایه داری به ویژه پس از پیدایش شرکت های سهامی، بنگاههای بزرگ سرمایه گذاری و نظام اعتباری این وضع دگرگون شد. نقش سرمایه داران خصوصی یا تراستهای مالی بالید. تحولاتی مانند همکاری، تقسیم کار، استفاده از ماشین آلات جدید که باعث افزایش محصول انفرادی روزانه کارند، زمان کار و در همین راستا طول دوره کار را هم تقلیل می دهند. کاربرد ماشین آلات به کاهش زمان کار در احداث پل و راه کمک می رسانند. خرمنکوب دوره کار برای تبدیل گندم به کالای آماده را کوتاه می گرداند. این بهسازی ها محتاج افزایش بخش استوار سرمایه اند اما گاه از طریق توسعه همکاری هم مقدور می شوند. دوره کار برای تأسیس یک راه آهن را می توان با کثرت شمار کارگران و یورش همزمان آنها در ساختن بناها هم پائین آورد. در این مورد زمان واگرد از طریق نمو سرمایه پیش‌ریخته اعم از وسائل تولید و نیروی کار کوتاه می شود.

فصل ۱۳: زمان تولید

زمان کار همیشه زمان تولید است اما عکس آن صادق نیست. انگور برای اینکه شراب شود باید پس از فشرده شدن، مدتی روند تخمیر طی کند و سپس دوره ای را برای آمادگی و قابلیت مصرف پشت سر بگذارد. غلات پس از کشت دانه ها، ۹ ماه نیاز دارند تا شاخ و برگ کشند، بپرورند و آماده درو گردند. ظروف سفالی بعد از ریخته گری باید خشک شوند و مدتی در گرما مانند در همه این نمونه ها مراحل از پروسه تولید با انجام کار خاصی مواجه نیست و فقط گاهگاه نیازمند شکلی از کار می شود. به بیان دیگر در تمامی این موارد زمان تولید سرمایه پرداخت شده مرکب از دو دوره متمایز است. دوره ای که سرمایه در فرایند کار است و دوره ای که به شکل محصول تمام نشده، خارج از فرایند کار قرار دارد. به این ترتیب دوره کار و تولید بر هم منطبق نیستند. دومی طولانی تر از اولی است و محصول فقط پس از پایان فرایند تولید و زمان آن قابل استفاده می گردد. به بیان دقیق تر از شکل سرمایه مولد به حالت سرمایه کالائی در می آید. هر چه طول زمان تولید که زائد بر زمان کار است بیشتر باشد زمان واگرد بلندتر خواهد بود. این فاصله را می توان به شیوه مصنوعی کوتاه نمود. در دباغی پیش تر برای تزریق اسید تانیک به پوست ۶ تا ۱۸ ماه وقت لازم بود. این کار اکنون توسط پمپ در یک فاصله زمانی یک و نیم ماهه انجام می گیرد. نمونه بارز تفاوت میان زمان کار و تولید را در صنعت کفش امریکا می توان مشاهده نمود. در اینجا بخش مهمی از هزینه ها ناشی از چوبی است که باید ۱۸ ماه در انبار بمانند و خشک شوند تا قالب ها تاب نخورند. بر همین مبنی سرمایه پیش از آنکه بتواند وارد فرایند کار به طور اخص شود باید ۱۸ ماه در فرایند تولید بدون اینکه هیچ کاری انجام گیرد در حال انتظار ماند. زمان برگشت سرمایه نیز به همین میزان طولانی تر خواهد شد. تفاوت زمان کار

و تولید در کشاورزی بیش از سایر حوزه ها نمایان است. هر چه اقلیم نامساعدتر باشد دوره اخص کار برای تولید محصول فشرده تر می شود، آن گونه که به طور مثال در روسیه کل این زمان در ۱۳۰ تا ۱۵۰ روز خلاصه می شود.

تفاوت میان زمان تولید و زمان کار، پایه ای اساسی برای اتحاد کشاورزی با صنایع جنبی روستائی شد. وقتی دهقانان مجبور بودند ماههای زیادی از سال را در خانه بمانند، می توانستند این مدت را صرف دباغی، کفش دوزی، آهنگری، چاقوسازی و نوع آن کنند. در همین راستا سر و کله تاجرانی پیدا می شد که برای استثمار نیروی کار این جمعیت دست به سرمایه گذاری بزنند. هر قدر که تولید سرمایه داری جدائی بین صنعت و کشاورزی را تکمیل می کرد به همان اندازه هم وابستگی کارگر روستائی به صنایع جنبی محکم تر می گردید. در غالب رشته های صنعت مثلاً معادن، زمان کار از آغاز تا آخر سال تنظیم شده است. هزینه های روند گردش سرمایه نیز اگر شرایط بازار ثابت باشد، به طور منظم توزیع می شود، در چنین وضعی واگرد سرمایه در طول سال به دوره های معینی تقسیم می گردد. عکس ماجرا در مورد سرمایه گذارانهائی صدق می کند که زمان کار فقط بخشی از زمان تولید است، در اینجا نامتوازنی بارزی بروز می کند. بر همین اساس با آنکه در قیاس با قلمروهای نخست، حجم برابری سرمایه گردان انباشت می شود، باید این سرمایه یک باره و برای مدت طولانی تری پیش ریز شود. در اینجا عمر سرمایه استوار نیز نسبت به زمانی که عملاً به شکل سرمایه مولد عمل می کند دچار تفاوت چشمگیر می گردد. مثلاً در کشاورزی اگر این سرمایه استوار گاو شخم زن باشد، همان علوفه ای که به گاه حضورش در کار مورد نیاز است باید برای دوره انقطاع نیز پیش ریز شود. چیزی که باعث افزایش هزینه تولید محصول خواهد بود. در این رشته ها بیکار ماندن سرمایه استوار جزئی از شرایط تولید است، همان گونه که به طور مثال هدر رفتن مقداری پنبه امر طبیعی پروسه ریسندگی است. تفاوت میان زمان

کار و زمان تولید در جنگلداری، دامداری و قلمروهای دیگر نیز بر پروسه واگرد سرمایه و هزینه های تولید محصول تأثیر بارز دارند.

فصل ۱۴: زمان دَوَران

همه حالاتی که تا کنون بررسی کردیم و موجب تفاوت در دوره های گردش و نیز واگرد سرمایه در رشته های گوناگون می شدند از درون روند تولید بر می خاستند. اما زمان واگرد سرمایه حاصل جمع دوره تولید و گردش است. بر همین اساس طول زمان دوران نیز بر روی دوره واگرد تأثیر دارد. یکی از حلقه های دَوَران زمان فروش یا مدتی است که سرمایه در شکل کالا - سرمایه به سر می برد. تغییرات درون این زمان می تواند موجب هزینه های اضافی مانند انبارداری و مانند آن نیز بشود. زمان فروش کالا برای سرمایه داران مختلف می تواند متفاوت باشد. به بیان دیگر این مدت نه فقط برای سرمایه های پیش ریز شده در حوزه های مختلف که برای سرمایه های منفرد هم می تواند دچار تفاوت شود. عامل مهم بروز تفاوت در زمان فروش و لاجرم اختلاف دوره واگرد، دوری و نزدیکی محل تولید با بازار فروش است. هر چه این فاصله کمتر و کالا - سرمایه، سریع تر در دسترس مشتریان قرار گیرد طول دوره گردش و واگرد سرمایه هم کوتاه تر خواهد شد. بهبود وسائل ارتباطات و ترابری اگر چه بر تفاوت نسبی میان زمان دَوَران سرمایه های مختلف بی تأثیر است اما باعث تسریع انتقال کالاها به بازار می شود. در این راستا افزایش مستمر وسائل حمل و نقل مانند شمار کشتی ها و راه آهن ها باعث می گردد که کالاها در بنادر و مراکز مشابه بر روی هم تلنبار نشده و با سرعت راه مقصد پیش گیرند. این امر برگشت پول را هم به دوره های مختلف تقسیم می کند، به گونه ای که بخشی از کالاها شکل پول - سرمایه می گیرند، در حالی که بخش دیگر به صورت کالا - سرمایه هستند. این امر به نوبه خود موجب کوتاهی دوران واگرد می شود. از اینها که بگذریم افزایش روزافزون نقش وسائل حمل و نقل و سرمایه گذاریهای انبوه در این قلمرو، سیر صعودی اهمیت برخی بزرگراههای تجاری یا بنادر و

مراکز داد و ستد را به دنبال می‌آورد، در حالی که مراکز و خطوط نقلیه دیگر را به ورطه کساد یا حتی تعطیل می‌اندازد. این جا به جایی‌ها هم می‌تواند بر روی زمان فروش کالاهای تولید شده در مناطق مختلف، مدت دوران سرمایه‌های گوناگون و بالاخره دوره واگرد این سرمایه‌ها تأثیر بگذارد.

با پیشرفت شیوه تولید سرمایه‌داری و گسترش وسائل ترابری، زمان دوران عده‌ای از کالاها کوتاه می‌شود، این پیشرفت همزمان مایه توسعه فزاینده بازار جهانی و حمل و نقل کالا به اقصی نقاط دنیا می‌گردد. حجم کالاهای در حال انتقال به گونه‌ای عظیم افزایش می‌یابد، بخشی از سرمایه اجتماعی که در حالت کالا - سرمایه است وسیعاً نمو می‌کند، نمو این بخش در همان حال باعث پیش ریز حجم عظیم سرمایه‌ها به صورت استوار و گردان در شبکه حمل و نقل به جای عرصه‌های تولید می‌شود. بین المللی شدن هر چه فراگیرتر داد و ستد کالاها، مدرنیزاسیون مستمر امکانات ترابری، صدور محصولات تولید شده از یک قاره به تمامی قاره‌های دیگر یا دورترین نواحی دنیا، همه با هم، نه فقط بخش اول پویه دوران یا زمان فروش که بخش دوم آن، پروسه تبدیل مجدد پول به عناصر سرمایه بارآور یا زمان خرید را نیز کوتاه می‌سازد. تفاوت‌هایی که در این گذر در طول دوره واگرد پدید می‌آید یکی از ارکان مادی مهلت‌های مختلف اعتبارات را به وجود می‌آورد.

حجم قراردادهای تحویل کالاها که خود تابعی از ابعاد گسترش تولید سرمایه‌داری است یکی از عوامل تفاوت در زمان واگرد سرمایه است. قرارداد تحویل به مثابه داد و ستد بین فروشنده و خریدار عملی است که به بازار یعنی محیط دوران تعلق دارد، بر همین اساس تأثیر آن بر طول زمان واگرد نیز از حوزه دوران نشأت می‌گیرد، اما بلافاصله در حوزه تولید منعکس می‌گردد و واکنش می‌گیرد. این واکنش خاص مهلت‌های پرداخت و شرایط اعتباری نیست، بالعکس در مورد پرداخت‌های نقدی نیز صادق است.

حال به مرحله دوم زمان گردش یا زمان خرید بپردازیم. دوره ای که در آن سرمایه از شکل پولی به سرمایه مولد مبدل می گردد. نیاز به گفتن نیست که بخش معینی از سرمایه پیش ریز شده همواره در حالت سرمایه پولی است. بخشی که بر همین مبنی به حوزه گردش و نه تولید تعلق دارد. پیش تر دیدیم که طولانی شدن فاصله میان مراکز تولید و بازار فروش یا تطویل زمان توقف سرمایه در حالت کالائی، باعث تأخیر در تبدیل سرمایه پولی به سرمایه مولد شد. در مورد خرید کالاها نیز (در فصل ششم) شاهد بودیم که زمان خرید و دوری و نزدیکی از مراکز عمده مواد خام سبب می شود که این مواد برای دوره های طولانی تر خریداری گردند و به صورت ذخیره بارآور سرمایه مولد در انبارها نگهداری شوند. این امر به نوبه خود موجب خواهد شد که به رغم یکسان ماندن میزان تولید، پیش ریز حجم بزرگتر سرمایه برای مدت طولانی تر به صورت یکجا ضروری گردد.

فصل ۱۵: تأثیر زمان واگرد بر مقدار سرمایه پیش‌ریخته

کالا - سرمایه ای را در نظر آریم که به طور مثال محصول کار - دوره ای به مدت ۹ هفته است. در بررسی موضوع اولاً جزء ارزشی اضافه شده به محصول و ناشی از استهلاک سرمایه استوار، ثانیاً اضافه ارزش تولید شده در دوره مورد بحث را نادیده می‌گیریم. به این ترتیب ارزش کل محصول عبارت از ارزش سرمایه گردان پیش ریز شده مرکب از دستمزد و بهای مواد خام و کمکی خواهد بود. فرض کنیم که ارزش این سرمایه ۹۰۰ پوند، هزینه هر هفته ۱۰۰ پوند (نهمصد بخش بر ۹)، زمان تولید منطبق بر زمان کار ۹ هفته، زمان دوران ۳ هفته و کل دوره واگرد ۱۲ هفته باشد. پس از ۹ هفته سرمایه مولد پیش ریخته به کالا - سرمایه تبدیل می‌شود، سه ماه نیز در حالت اخیر باقی می‌ماند و در شروع هفته ۱۳ است که روند جدید تولید آغاز می‌گردد. روندی که مبین ۳ هفته توقف در هر ۳ ماه تولید است. اگر بناست تولید بدون انقطاع باشد و هر هفته به میزان قبل انجام گیرد، فقط دو راه وجود دارد.

راه نخست اینکه مقیاس تولید را کوچک تر کنیم، ۹۰۰ پوند را به جای تقسیم بر ۹ ماه و هر ماه ۱۰۰ پوند، بر کل زمان تولید و گردش تشکیل دهنده یک دوره واگرد تقسیم کنیم و میزان ماهانه آن را به ۷۵ پوند تنزل دهیم. در این صورت دوره دوم کار را می‌توان در آغاز هفته دهم، بلافاصله بعد از دوره نخست کار و سه ماه پیش از شروع دوره دوم واگرد شروع کرد. پرسش مهم آنست که آیا چنین چیزی با اساس شیوه تولید سرمایه داری سازگار است، پاسخ نمی‌تواند مثبت باشد. خودگستری، توسعه مستمر و فزاینده انباشت امر سرشستی سرمایه است، تکامل تولید در شاخه‌های گوناگون صنعت نیازمند حجم معینی از پیش ریز سرمایه است. این میزان می‌تواند در فاصله ای از حداقل تا حداکثر دچار تغییر شود، بالا رود یا پائین آید، اما کاهش آن به زیر مرز

حداقل، فرو ماندن سرمایه از احراز توان رقابت و سایر شرایط بازتولید را در پی می آورد. این حداقل به طور واقعی رقم ثابتی نیز نیست، هر چه سرمایه داری عظیم تر باشد، حداقل سرمایه مورد نیاز برای پیش ریز هم دچار افزایش می گردد. راه دوم اینکه سرمایه گذاری با کاهش مقیاس تولید و تنزل حجم سرمایه پیش ریز در هر هفته ناممکن باشد، در این صورت بر عکس مورد نخست، تولید بدون انقطاع تنها با افزایش حجم سرمایه گردشی قابل تحقق خواهد بود. برای این مورد می توانیم به ۳ مثال متمایز اشاره کنیم.

مثال نخست: سرمایه دار به جای ۹۰۰ پوند استرلینگ ۱۲۰۰ پوند پیش ریز کند. در طول ۹ هفته نخست ۹۰۰ پوند پیش ریز شده از حالت سرمایه مولد خارج و شکل کالا - سرمایه می گیرد. دور اول کار به نقطه پایان می رسد و با این پول نمی توان دور دوم کار را آغاز نمود. برای اینکه تولید قطع نگردد، ۳۰۰ پوند اضافی در سه ماه باقی مانده پیش ریز می شود. در اینجا نخستین دور واگرد ۱۲ هفته و اولین دوره کار ۹ هفته است. سرمایه ای که پیش ریز شده در آغاز هفته ۱۳ بازگشت می کند، در ۳ هفته آخر سرمایه اضافی ۳۰۰ پوندی به کار می افتد و یک دوره کار ۹ ماهه جدید را شروع می نماید. دور دوم واگرد در ابتدای هفته ۱۳، هنگامی که ۹۰۰ پوند سرمایه پیش ریز شده باز گشته است گشایش می یابد، اما پیش از آن در شروع هفته دهم، دوره کاری دوم با ۳۰۰ پوند آغاز شده است. در شروع هفته ۱۳، با همین ۳۰۰ پوند سرمایه اضافی، ثلث این کار دوره انجام گرفته و ۳۰۰ پوند از شکل سرمایه بارآور به کالا - سرمایه مبدل گردیده است.

حال به سراغ مثال دوم برویم. فرض را بر این می گذاریم که کار - دوره ۵ هفته، زمان دوران ۵ هفته، مدت واگرد ۱۰ هفته، سرمایه گذاری هفتگی ۱۰۰ پوند است و سال را برای سهولت محاسبه ۵۰ هفته در نظر می گیریم. در این صورت ۵۰۰ پوند به

کار - دوره و ۵۰۰ پوند به دَوَران اختصاص می یابد و روند کار و واگرد سرمایه ها شکل زیرین را اتخاذ می نماید.

| تاریخ بازگشت سرمایه | سرمایه پیش ریخته | هفته ها | کار - دوره |
|---------------------|------------------|---------------------------|------------|
| پایان هفته ۱۰ | ۵۰۰ | یکم تا پنجم | اول |
| پایان هفته ۱۵ | ۵۰۰ | ششم تا دهم | دوم |
| پایان هفته ۲۰ | ۵۰۰ | یازدهم تا پانزدهم | سوم |
| پایان هفته ۲۵ | ۵۰۰ | شانزدهم تا بیستم | چهارم |
| پایان هفته ۳۰ | ۵۰۰ | بیست و یکم تا بیست و پنجم | پنجم |

اگر زمان دَوَران مساوی صفر و لاجرم کار - دوره ها با دوره های واگرد سرمایه برابر باشد، آنگاه در مثال بالا با فرض دوره کار ۵ هفته ای، تعداد واگردها در سال ۵۰ هفتگی معادل ۱۰ بار و حجم سرمایه بازگشته برابر با ۵۰۰۰ پوند خواهد بود.

مثال سومی را هم بررسی کنیم که در آن کار - دوره ها ۶ هفته، دوره های دوران ۳ هفته، سرمایه پیش ریخته هفتگی ۱۰۰ پوند و شمار هفته های سال همان ۵۰ باشد. در اینجا، هفته های ۱ تا ۶، دوره اول کار را تشکیل می دهد. در انتهای هفته ششم با کالا - سرمایه ای به میزان ۶۰۰ پوند مواجه هستیم که در پایان هفته نهم واگرد می کند. کار دوره دوم از هفته ۷ گشایش می یابد و تا آخر هفته دوازدهم طول می کشد، در هفته های هفتم تا نهم ۳۰۰ پوند سرمایه اضافی پیش ریز می گردد. در آخر هفته نهم ۶۰۰ پوند سرمایه پیش ریخته واگرد می کند که ۳۰۰ پوند آن در هفته های ۱۰

تا ۱۲ پیش ریز می شود. ۳۰۰ پوند در پایان هفته دوازدهم و ۶۰۰ پوند در انتهای هفته ۱۵ به صورت کالا سرمایه باز می گردد. سومین کار - دوره در فاصله میان هفته های سیزده تا هجده رخ می دهد، در این فاصله، در هفته های سیزدهم تا پانزدهم ۳۰۰ پوند پیش ریز می شود، ۶۰۰ پوند استرلینگ بازگشت می کند که ۳۰۰ پوند آن برای هفته های ۱۶ تا ۱۸ پرداخت می گردد. در پایان هفته هجدهم ۳۰۰ پوند آزاد و ۶۰۰ پوند به صورت سرمایه کالائی در انتهای هفته ۲۱ بازگشت می کند.

مثال های بالا، حکایت از این دارند که در رابطه میان کار - دوره ها، زمان دوران و کل دوره واگرد سرمایه ۳ حالت می تواند اتفاق افتد، اول: دوره کار و دوره گردش با هم برابر باشد. دوم: دوره کار از دوره گردش طویل تر شود. سوم و بالاخره دوره کار کوتاه تر از دوره گردش گردد. در هر کدام این حالات اولاً واگرد سرمایه دچار تغییراتی خواهد شد، ثانیاً سرمایه پولی محبوس از این تغییرات متأثر می شود.

فصل ۱۶: واگرد سرمایه متغیر

۱- نرخ سالانه ارزش اضافی

بحث را با یک مثال آغاز می‌کنیم. در این مثال کل سرمایه در گردش ۲۵۰۰ پوند استرلینگ است. ۲۰۰۰ پوند آن مواد اولیه و کمکی یا اجزاء سرمایه ثابت و ۵۰۰ پوند مابقی به دستمزد اختصاص دارد. دوره واگرد نیز ۵ هفته است که ۴ هفته اش دوره کار و یک هفته دوره گردش می‌باشد. پیداست که سرمایه میان دوره های کار و گردش نیز تقسیم می‌شود و در این صورت در بخش نخست ۱۶۰۰ پوند ثابت و ۴۰۰ پوند متغیر پیش ریز می‌شود. در حوزه دوم هم ۴۰۰ پوند ثابت و ۱۰۰ پوند متغیر خواهیم داشت. سرمایه پیش ریز هفتگی ۵۰۰ پوند و سال را نیز همچنان ۵۰ هفته در نظر می‌گیریم. کل محصول سالانه بالغ بر ۲۵۰۰۰ پوند برای ۱۰ دوره واگرد است. این داده ها می‌گویند که:

مبلغ ۲۰۰۰ پوند استرلینگ که در هر دوره کار پیش ریز می‌شود ۱۲ و نیم بار واگرد خواهد داشت. این رقم نتیجه تقسیم ۵۰ هفته سال بر ۴ هفته یعنی شمار هفته های هر دور کار است. اگر ۱۲ و نیم را در ۲۰۰۰ ضرب کنیم به رقم ۲۵۰۰۰ پوند می‌رسیم که ۲۰۰۰۰ آن سرمایه ثابت و مابقی سرمایه متغیر است.

جزء متغیر سرمایه گردان ۵۰۰ پوند استرلینگ است. سرمایه متغیر موجود در کل ۲۵۰۰۰ پوند محصول سالانه نیز معادل ۵۰۰۰ پوند خواهد بود. اگر این رقم را بر ۵۰ تقسیم کنیم، مخرج کسر یا رقم ۱۰ مبین شمار دورهای واگرد سرمایه در سال است. رقم ۱۰ در همان حال بیانگر نسبت میان کل اضافه ارزش های تولید شده در سال و حجم سرمایه متغیر پیش ریز شده یا دستمزد کارگران در همین سال است. نسبتی که گویای نرخ اضافه ارزش و درجه فشار استثمار کارگران است. آنچه در اینجا به این

محاسبه معنا و صحت می بخشد نیز دقیقاً همین موضوع است، در غیر این صورت و به طور مشخص، استخراج این میانگین برای شمار دوره های واگرد فاقد دقت خواهد بود. در تمامی بررسی های بالا که چگونگی واگرد بخش های مختلف سرمایه را دنبال کرده ایم از سرنوشت یک جزء بسیار اساسی آن یا اضافه ارزش تولید شده هیچ نگفته ایم. وقت آنست که چگونگی آفرینش و پویه تغییرات یا واگرد این بخش را واکاوی کنیم. از این فرض شروع نمائیم که ۱۰۰ پوند سرمایه متغیر پیش ریز در هر هفته، ۱۰۰ پوند اضافه ارزش به وجود آرد، در چنین وضعی سرمایه متغیر ۵۰۰ پوندی در پایان ۵ هفته اضافه ارزشی به میزان ۵۰۰ پوند متولد خواهد کرد. اگر این را در ۱۰ ضرب کنیم کل اضافه ارزش سالانه به میزان ۵۰۰۰ پوند به دست خواهد آمد و مقایسه میان این رقم و ۲۵۰۰۰ پوند محصول اجتماعی سالانه دقیقاً همان نرخ اضافه ارزش سالانه ای است که پیش تر صحبت کردیم. این نرخ برابر با ۱۰۰۰ درصد است. یک نکته نیازمند توضیح است و باید مورد تعمق کافی قرار گیرد. در مثال ما سرمایه متغیری که طی یک دوره واگرد پیش ریز شده است ۵۰۰ پوند استرلینگ و اضافه ارزش تولید شده توسط آن هم برابر با ۵۰۰ پوند است. در این صورت با یک نرخ اضافه ارزش صد درصدی مواجه هستیم که به طور واقعی نرخ اضافه ارزش یک دوره واگرد است. پرسش اساسی آنست که چرا همین نرخ اضافه ارزش را به سال تعمیم ندهیم و نمایانگر نرخ اضافه ارزش سالانه ندانیم، به روایت دیگر چرا باید برای محاسبه نرخ اضافه ارزش سالانه، نرخ یک دوره واگرد را در شمار دوره های بازگشت سرمایه در سال ضرب کنیم؟ پاسخ این است که ما ۱۰ سرمایه کاملاً جداگانه اما برابر را طی یک سال ۱۰ بار پیش ریز نکرده ایم، بالعکس فقط یک سرمایه را ۱۰ بار و هر بار همان یک سرمایه را به کار گرفته ایم. دقیق تر بگوئیم، یک سرمایه ۲۵۰۰ پوندی، ۱۰ مرتبه متوالی انباشت و در پایان هر دور ۵ هفته ای به نقطه بازگشت رسیده است. بخش متغیر ۵۰۰ پوندی این سرمایه در هر

کدام این دوره های ۵ هفته ای ۵۰۰ پوند اضافه ارزش جدید و در طول یک سال ۵۰۰۰ پوند ارزش اضافی آفریده است. این داده ها به صورت واضح اعلام می کنند که کل سرمایه مورد گفتگوی ما ۲۵۰۰ پوند استرلینگ است. بخش متغیر آن نیز فقط ۵۰۰ پوند است. این سرمایه ۱۰ دور واگرد داشته است. در طول سال منشأ یک محصول اجتماعی ۲۵۰۰۰ پوندی بوده است. در هر دور واگرد ۵۰۰ پوند اضافه ارزش آفریده و لاجرم حجم ارزش اضافی سالانه اش به رقم ۵۰۰۰ پوند بالغ گردیده است. در اینجا دیگر نرخ اضافه ارزش پیش روی ما نه خارج قسمت ۵۰۰ بر ۵۰۰ که کاملاً بالعکس ۵۰۰۰ بر ۵۰۰ یعنی ۱۰۰۰ درصد است.

مثال دیگری را بررسی کنیم. سرمایه متغیری به میزان ۵۰۰۰ پوند استرلینگ در طول سال فقط یک بار واگرد دارد. زمان دوران برابر صفر است. طول دوره واگرد با زمان دوره کار برابر است. در هر هفته سرمایه متغیری به میزان ۱۰۰ پوند پیش ریز می شود، نرخ اضافه ارزش را نیز ۱۰۰٪ در نظر می گیریم. سرمایه متغیر هفتگی ۱۰۰ پوند اضافه ارزش می آفریند و در ۵۰ هفته ۵۰۰۰ پوند تولید می کند. این اضافه ارزش با سرمایه متغیر پیش ریز شده در سال برابر است و لاجرم نرخ اضافه ارزش سالانه از همان ۱۰۰٪ تجاوز نمی نماید. در مورد این دو مثال خوب دقت کنیم، همه داده ها مانند هم هستند. حجم سرمایه متغیر هفتگی، حجم نیروی کار، شدت بهره کشی و نرخ استثمار، شمار روزانه های کار، مبلغ سرمایه متغیری که طی سال به کار افتاده است همه و همه بر هم منطبق هستند، با این وصف نرخ اضافه ارزش سالانه در مثال نخست ۱۰۰٪ و در مورد دوم فقط ۱۰۰٪ است. ماجرا چیست؟ آیا عامل دیگری سوای نرخ استثمار یا درجه بهره کشی می تواند در این تفاوتها مؤثر باشد؟! پاسخ قطعاً منفی است و برای روشن شدن مسأله کافی است این کار را انجام دهیم. ۵۰۰۰ پوند استرلینگ سرمایه متغیر در مثال دوم را در یک دوره واگرد ۵ هفته ای، هر هفته ۱۰۰۰ پوند پیش ریز کنیم. عین

همین عمل را در طول ۵۰ هفته سال با همین ۵۰۰۰ پوند ادامه دهیم. در پایان سال، پس از ۱۰ دور واگرد ۵۰۰۰ پوند سرمایه متغیر به کار افتاده، اما ۵۰۰۰۰ پوند اضافه ارزش تولید شده خواهیم داشت. به این ترتیب نرخ اضافه ارزش در اینجا نیز ۱۰۰٪ خواهد بود.

روند کار با زمان اندازه گیری می شود. اگر طول روزانه کار معلوم باشد، می توان کل مدت کار را بر حسب ساعت و البته با توجه به تعداد کارگران محاسبه نمود، اگر روزانه کار ۱۰ ساعت، شمار روزهای کار هفته ۶ و عده کارگران ۱۰ نفر است، آنگاه ما یک زمان کار ۳۰۰۰ ساعته خواهیم داشت. سرمایه های متغیر هم مقدار زمانی با روزانه های کار برابر و نرخ اضافه ارزش های واحد در جریان هستند که حجم های هم مقداری از نیروی کار در فاصله زمانی واحد به حرکت در آمده باشند. به همان مثال های بالا نگاه کنیم. سرمایه های متغیری که واقعا در روند کار حضور دارند و به کار گرفته می شوند با هم برابر هستند، اما سرمایه های پیش ریز شده چنین نیستند، بالعکس نابرابرند. در مثال اول از ۵۰۰ پوند سرمایه پیش ریز در ۵ هفته، ۱۰۰ پوند به طور هفتگی وارد جریان تولید محصول می گردد، در مثال دوم چنین نیست، در ۵ هفته نخست شاهد ۵۰۰۰ پوند سرمایه پیش ریخته و فقط ۱۰۰ پوند مصرف هفتگی در تولید کالاها هستیم، در ۵ هفته دوم ۱۰۰ پوند از ۴۵۰۰ پوند، ۵ هفته سوم ۱۰۰ از ۴۰۰۰ پوند استرلینگ، ۵ هفته چهارم ۱۰۰ از ۳۵۰۰ پوند، هفته پنجم ۱۰۰ از ۳۰۰۰ پوند وارد پویه تولید کالا می شوند، این روند در تمامی دوره های واگرد با کاهش هر دور ۵۰۰ پوند اما با مصرف هفتگی همان ۱۰۰ پوند تداوم می یابد، در کلیه این واگردها شاهد حضور حجم انبوهی سرمایه پیش ریخته اما بدون ورود به روند تولید محصول و فقط آماده مصرف برای دوره های بعد می باشیم. هر چه نسبت میان این دو جزء سرمایه متغیر یعنی حجم پیش ریز و مقدار به کار رفته در روند تولید کالا بالاتر باشد، به همان میزان

با نرخ اضافه ارزش سالانه بالاتری مواجه خواهیم بود. سرمایه اول با رقم ۵۰۰ پوند برای ۵ هفته پرداخت می شود و در پایان این مدت دور جدیدی از واگرد را شروع می کند و این کار را در طول سال ۱۰ بار تکرار می نماید. این امر ما را در مقابل دو مؤلفه واقعی قرار می دهد.

یکم اینکه سرمایه پرداخت شده در اینجا فقط ۵ بار بزرگتر از سرمایه ای است که در یک هفته به کار گرفته و در تولید کالا مصرف می شود، در حالی که سرمایه دوم یک بار در سال بازگشت می کند و لاجرم حجم آن ۵۰ برابر میزانی است که طی هفته وارد جریان تولید محصول می گردد. به این ترتیب تعداد واگردها، نسبت میان سرمایه پیش ریز شده و سرمایه به کار گرفته در پروسه تولید را تغییر می دهد. **دوم** آنکه دوره برگشت سرمایه اول ۵ هفته است، همین سرمایه ۱۰ مرتبه در سال واگرد می کند، از یک سوی کارکرد یک سرمایه ۵۰۰۰ پوندی را پیدا می کند و از سوی دیگر همیشه و در تمامی دورهها همان ۵۰۰ پوند است، ۵ برابر سرمایه هفتگی در حال تبدیل به کالا است و در هر دور به اندازه خود اضافه ارزش خلق می کند.

نکات بالا روشن می سازند که برای محاسبه نرخ ارزش اضافی سالانه باید نه کل سرمایه متغیر پرداخت شده، بلکه سرمایه متغیر وارد در روند تولید محصول در طول سال را ملاحظه نظر داشت. سرمایه مصرف شده در پویه تولید کالا کل سرمایه پیش ریز شده نیست بلکه آن حجم از سرمایه متغیر است که طی سال واگرد می کند. به بیان دقیق تر نرخ ارزش اضافی سالانه را باید در حاصل تقسیم حجم اضافه ارزش های تولید شده سالانه بر سرمایه متغیر واگرد یافته در سال جستجو نمود. این نکات در همان حال تصریح می کنند که نرخ سالانه ارزش اضافی با نرخ اضافه ارزش این یا آن دوره واگرد تفاوت فاحش دارد. فقط در یک حالت این دو، بر هم منطبق هستند و آن شرایطی است که سرمایه متغیر پرداخت شده در طول سال فقط یک دور واگرد داشته باشد.

۲- واگرد سرمایه متغیر منفرد

در مثال اول یا «الف» هر هفته ۱۰۰ پوند و جمعاً ۵۰۰ پوند استرلینگ هزینه خرید نیروی کار بود. این ۵۰۰ پوند پس از مصرف به صورت مایحتاج معیشتی کارگران یا نیروی کار مورد احتیاج سرمایه در می آید. در فرایند تولید محصول به کار گرفته می شود و در پایان دوره واگرد، نه فقط خود که ۵۰۰ پوند اضافه ارزش هم خلق می نماید و به ۱۰۰۰ پوند تبدیل می شود. در مورد سرمایه دوم یا «ب» هم شاهد همین وضعیت هستیم. هر دو سرمایه الف و ب در ۵ هفته نخست هر کدام ۵۰۰ پوند استرلینگ را به خرید نیروی کار اختصاص می دهند، این ۵۰۰ پوند را با ۵۰۰ پوند جدید بعلاوه ۵۰۰ پوند اضافی جایگزین می سازند. تا اینجا شاهد تفاوت مهمی نیستیم. تفاوت ها از این به بعد است که رخ می نمایند. به بررسی آنها پردازیم.

در پایان ۵ هفته، هر دو سرمایه الف و ب همانند دور نخست ۵۰۰ پوند صرف خرید نیروی کار می کنند، اما آنچه اتفاق می افتد برای هر دو سرمایه نه فقط مثل هم نیست که مبین بیشترین تمایز است. سرمایه الف ۵۰۰ پوندی را صرف خرید نیروی کار می کند که قبلاً خود همراه با ۵۰۰ پوند دیگر آفریده است و پس از آفرینش در پایان دوره واگرد به کالا سرمایه و سپس پول سرمایه بدل گردیده است. این سرمایه اکنون ۵۰۰ پوند آفریده خود را جایگزین ۵۰۰ پوند قبلی می سازد. در سایر دوره های ۱۰ گانه واگرد نیز عین همین ماجرا اتفاق می افتد. بر این اساس ما در کل ۵۰ هفته سال با همین سرمایه متغیر ۵۰۰ پوندی سر و کار داریم. ۵۰۰ پوندی که در ۱۰ دور، هر دور ۱۰۰۰ پوند ارزش آفریده و جمع اضافه ارزش های آفریده اش به ۵۰۰۰ پوند بالغ گردیده است.

در مورد سرمایه ب وضع چنین نیست. در اینجا با یک سرمایه متغیر ۵۰۰۰ پوندی سر و کار داریم که اگر چه در هر ۵ هفته ۵۰۰ پوند آن پیش ریز و وارد پروسه تولید

محصول می شود، اما این ۵۰۰ پوند در پایان ۵ هفته به سرمایه کالائی و سپس پولی تبدیل نمی گردد. ۵۰۰ پوند شروع ۵ هفته بعد حاصل ارزش افزائی ۵۰۰ پوند پیشین نمی باشد، به عنوان جزئی از ۱۰۰۰ پوند ارزش آفریده جایگزین سرمایه قبلی نمی گردد. بالعکس جزئی از سرمایه ۵۰۰۰ پوندی است که به تدریج و در هر ۵ هفته، ۵۰۰ پوند آن پیش ریز و وارد پروسه تولید کالا می شود، این سرمایه متغیر در طول سال ۵۰۰۰ پوند ارزش جدید می آفریند و نرخ اضافه ارزش سالانه اش بیش از ۱۰۰٪ نیست. شمار واگردهای سالانه آن فقط یک بار است و ۱۰ بار نمی باشد.

۳- واگرد سرمایه متغیر از منظر اجتماعی

مثال های بالا را رها نکنیم. سرمایه های الف و ب هر کدام ۱۰۰ کارگر را در طول سال مورد استثمار قرار می دهند. هر یک از این کارگران هر روز ۱۰ ساعت و در طول هفته ۶ روز کار می کنند. مزد هفتگی هر کارگر یک پوند است. براین مبنی ۱۰۰ کارگر در ۵۰ هفته، ۱۰۰ ضرب در ۵۰ ضرب در ۶ برابر با ۳۰۰۰۰۰ ساعت برای سرمایه الف و ۱۰۰ کارگر دیگر نیز همین تعداد ساعت برای سرمایه ب کار می کنند. در هر دو مورد مزد هفتگی هر کارگر یک پوند است و لاجرم ۱۰۰ کارگر مورد استثمار سرمایه الف در ۵۰ هفته سال ۵۰۰۰ پوند و ۱۰۰ کارگر مورد استثمار سرمایه ب نیز همین رقم را دریافت می دارند. مزد کل ۲۰۰ کارگر در سراسر سال معادل ۱۰۰۰۰ پوند استرلینگ است. تا اینجا همه چیز عین هم است و حال به سراغ تفاوت ها برویم.

۱ - پولی که کارگران مورد استثمار سرمایه الف می گیرند فقط شکل پولی ارزش نیروی کارشان نیست، بلکه از همان دور دوم واگرد شکل پولی ارزش محصول کار یعنی مزد بعلاوه اضافه ارزش تولید شده توسط آنان هم هست. در مورد سرمایه ب چنین نیست. در اینجا هم بدون شک پول وسیله پرداخت مردها است اما دستمزد کارگران

همان ارزشی نیست که خود تولید کرده اند. پرداخت مزدها از این محل فقط از شروع سال دوم می تواند انجام گیرد.

هر چه دوره واگرد کوتاهتر باشد جزء متغیر سرمایه زودتر به شکل پولی محصول - ارزشی در می آید که توسط کارگر به عنوان جایگزین سرمایه متغیر تولید گردیده است. این محصول مشتمل بر ارزش نیروی کار و اضافه ارزش تولید شده است. در کارکرد سرمایه الف، با توجه به مؤلفه های بالا زمانی که سرمایه دار باید پول را از دستمایه بپردازد، کاملاً کوتاه تر است، کل سرمایه ای که در رابطه با مقیاس معینی از تولید پرداخت می شود نیز کمتر است، در همین راستا مقدار ارزش اضافی که سرمایه دار در طول سال با نرخ معین اضافه ارزش به چنگ می آرد بیشتر خواهد شد. چرا؟ به این دلیل روشن که سرمایه دار می تواند در دفعات کاملاً بیشتری کارگران را با همان اضافه ارزش های آفریده خودشان به کار گیرد، مورد استثمار قرار دهد و حاصل استثمارشان را سرمایه مجدد سازد. در دایره معینی از تولید، با کوتاه شدن دوره واگرد، سرمایه متغیر پولی پرداخت شده، همچنین سرمایه در حال گردش، به طور عام کاهش می یابد و متقابلاً نرخ اضافه ارزش بالاتر می رود.

۲ - در هر دو حوزه الف و ب، کارگران بهای وسائل معاش خریداری شده خود را با سرمایه متغیری پرداخت می کنند که در دست آنان به وسائل دَوَران تبدیل شده است. آنها به طور مثال فقط گندم را از بازار بیرون نمی کشند، بلکه با ارزشی در شکل پول هم جایگزین می کنند، اما پولی که کارگران مورد استثمار سرمایه ب به وسائل معیشت تبدیل می نمایند، شکل پولی ارزش - محصول تولید شده توسط خودشان نیست که طی سال وارد بازار می گردد. در حالی که برای کارگران مورد استثمار سرمایه الف دقیقاً چنین است، یعنی ارزش - محصول تولیدی خود آنان است.

۳ - در رابطه با سرمایه در حال دَوَران که به طور واقعی به کار گرفته شده است، خواه متغیر، خواه ثابت، وقتی که دوره واگرد ناشی از دوره کار است، با شرایطی رو به رو می گردیم که در آن با شمار بزرگتری از واگردهای سالانه، عناصری از سرمایه ثابت و متغیر در گردش می تواند توسط فراورده های خودش مثلاً لباس های آماده، ذغال و غیره فراهم شود. در حالی که در شرایط دیگر دست کم، طی سال چنین وضعی به وجود نمی آید.

فصل ۱۷: گردش ارزش اضافی

در همین فصل پیش شاهد بودیم که چگونه تفاوت در شمار واگردهای سرمایه حتی با وجود ثابت ماندن مقدار ارزش اضافی تولید شده در طی سال تفاوت‌هایی در نرخ سالانه اضافه ارزش پدید می‌آرد. سوای آن، حتی در صورت ثابت ماندن نرخ اضافه ارزش، در میزان اضافه ارزشی که به سرمایه الحاقی تبدیل می‌شود، در همین راستا در مقدار ارزش اضافی سالانه نیز تغییراتی الزامی رخ می‌دهد. در واکاوی حاضر نیز باید مثال‌های فصل پیش را همراه داشته باشیم. سرمایه دار الف درآمد دوره ای مستمری دارد. او سوای دور اول واگرد که برای پیش ریز سرمایه اش از دستمایه کمک می‌گیرد در سایر دوره‌ها این هزینه را از اضافه ارزش تولید شده در واگردهای پیش، پرداخت می‌کند. بنا بر این محتاج تأمین سرمایه از جای دیگر نیست. عکس ماجرا در مورد سرمایه دار ب صادق است. او هم در فاصله زمانی مشابه شاهد تولید همین میزان اضافه ارزش توسط کارگران مورد استثمار خویش است اما این اضافه ارزش محقق نمی‌گردد و نمی‌تواند به شکل شخصی یا مولد هزینه شود.

جزئی از سرمایه مولد و از جمله سرمایه الحاقی مولد مورد نیاز مرمت یا تکمیل سرمایه استوار اکنون محتاج واکاوی تازه ای می‌باشد. از سرمایه الف شروع کنیم. در اینجا این جزء سرمایه کلا یا بخشی از آن در شروع دوره‌های جدید واگرد هیچ نیازی به پرداخت ندارد. همان‌گونه پیش‌تر تصریح شد، در پروسه ارزش افزائی دور قبل سرمایه تولید و تأمین شده است.

در مورد سرمایه ب موضوع بالا غیرممکن است. این جزء سرمایه باید از آغاز و در همان بدو سرمایه‌گذاری پرداخت شده باشد. هر دو سرمایه این هزینه‌ها را پرداخت می‌کنند، اما چگونه و از طریق کدام مؤلفه ای است که وضع آن‌ها را از هم متمایز می‌کند،

سازد. الف آن را از اضافه ارزش تولید شده اش می پردازد، در واقع اضافه ارزش را به سرمایه الحاقی مبدل می کند. ب مجبور است که از اول آن را تأمین و پرداخت کرده باشد.

اگر نقش اعتبار را در نظر گیریم، همین موضوع اهمیت بسیار زیادی پیدا می کند. فرض کنیم که سرمایه دار الف در شروع کار سرمایه لازم را نداشته است و همه یا یک جزء سرمایه مولد خود را از بانکدار ص وام گرفته است. سرمایه بانکدار ص متشکل از اضافه ارزشهایی است که سرمایه داران دیگر مثلاً علی، محمود و نقی از طریق استثمار کارگران حوزه سرمایه گذاری خود کسب کرده اند. سرمایه دار الف این اضافه ارزش ها را از بانک وام گرفته و پیش ریز کرده است او به همین دلیل هنوز این عمل را انباشت سرمایه خودش نمی داند اما همین کار برای صاحبان اضافه ارزش های سپرده شده به بانک دقیقاً پیش ریز سرمایه است. سرمایه دار الف در این میان یک کارگزار یا شریک است. او حجمی اضافه ارزش متعلق به دیگران را در شکل سرمایه به کار گرفته و با آن عده ای کارگر را استثمار می کند، سهمی از اضافه ارزش های جدید حاصل استثمار کارگزارش را به عنوان بهره به بانک و سرمایه داران مذکور می پردازد. در اینجا به طور واقعی با تولید گسترش یافته سرمایه داری سر و کار داریم.

گسترش تولید ممکن است به طور اندک صورت گیرد. مثلاً جزئی از اضافه ارزش صرف بالا بردن بارآوری کار و تشدید فزاینده استثمار کارگران یا تولید کنندگان همان اضافه ارزش گردد. شاید فقط به خرید مواد اولیه و پرداخت مزد اختصاص یابد. در این حالت سرمایه استوار تغییر نمی کند اما تبدیل اضافه ارزش به سرمایه الحاقی باعث تطویل روزانه کار و استثمار مشدد و بیشتر کارگران می شود.

شمار افزون تر دوره های واگرد سرمایه، سامان پذیری افزونتر اضافه ارزشهای تولید شده و تبدیل آنها به سرمایه الحاقی را به دنبال می آرد. در این راستا شرایط و دوره

هائی ظاهر می شود که در این نیازی به تعمیر و بهسازی ابزار کار نیست. تطویل روزانه کار هم در دستور نمی باشد، گسترش کل کسب و کار در مقیاس متناسب از جمله ساختمان و تأسیسات یا دائره کشت و زرع هم ولو در محدوده معین مستلزم حجم قابل توجهی از سرمایه اضافی است. سرمایه ای که با انباشتن اضافه ارزش های حاصل استثمار کارگران در چند دوره متوالی واگرد سرمایه قابل تأمین است. همین امر ضرورت انباشت پول را مزید بر انباشت واقعی یا تبدیل ارزش اضافی به سرمایه مولد پیش می کشد. باید اضافه ارزشها به صورت سرمایه پولی انباشت شوند تا برای سرمایه الحاقی مولد مورد نیاز کفاف دهند. موضوع از منظر سرمایه دار منفرد چنین است اما با تکامل شیوه تولید سرمایه داری شاهد تکامل نظام اعتباری بوده ایم. اضافه ارزشهایی که این یا آن سرمایه دار تنها نمی تواند به سرمایه مولد نوین تبدیل کند، توسط آن ها در اختیار بانک یا یک مؤسسه اعتباری قرار می گیرد و سرمایه داران دیگر آن را پیش ریز می کنند. سرمایه داران اخیر با سرمایه ناشی از اضافه ارزشهای مذکور و استثمار توده کارگر، انبوه اضافه ارزش های جدید تولید می نمایند و سهمی از آن را در شکل بهره به بانک و از این طریق به صاحبان اضافه ارزش های طلبکار بانک می پردازند.

۱- بازتولید ساده

در بازتولید ساده، کل اضافه ارزش تولیدی توسط سرمایه دار به مصرف می رسد. حتی در این شکل هم یک جزء ارزش اضافی باید به شکل پول و نه محصول باشد. چه در غیر این صورت نمی تواند برای مصرف شدن از پول به محصول تبدیل گردد. استحاله اضافه ارزش از شکل کالائی بدوی به پول باید دقیق تر بررسی شود. برای این کار ساده ترین شکل مسأله را که گردش پول فلزی است در نظر می گیریم.

حجم پول فلزی موجود در یک کشور، نه تنها برای دوران کالاها، بلکه برای مقابله با نوسانات گردش پول، نوسانات ناشی از سرعت دوران یا هر تغییر بهای کالاها باید کافی باشد. حجم پول همواره با حاصل جمع پول در گردش و آنچه که شکل گنج یا اندوخته به خود گرفته، برابر است. این توده پول یا فلز گرانبها گنجینه ای است که اندک، اندک بر هم انباشته شده است. هر جزء آن که مصرف می شود باید جایگزین گردد. این جایگزینی از طریق مبادله یک بخش محصول کار و تولید یک جامعه با جامعه دیگر انجام می گیرد. یک کشور کالا می دهد و از کشور مقابل، فلزات قیمتی دریافت می کند. حجم تولید یا تهیه فلزات گرانبهای هر جامعه باید صرفنظر از طلا و نقره زینتی با حداقل فرسایش این فلزات برابر باشد. بعلاوه همزمان و متناسب با افزایش سالانه حجم محصول اجتماعی کار و تولید باید حجم فلزات قیمتی مذکور افزایش پیدا کند. نتیجتاً اینکه باید هر سال بخشی از حاصل کار و تولید جامعه تبدیل به مسکوک شود.

طبق قانون دوران کالاها، حجم پول باید با پول مورد نیاز دوران، پول گنج شده، نوسانات انقباض یا انبساط دورانها و ذخیره - مایه ضروری وسائل پرداخت ها برابری کند. آنچه با پول پرداخت می گردد ارزش کالاها است. جزئی از این ارزش، اضافه ارزش است. اینکه اضافه ارزش برای فروشنده کالاها هیچ هزینه ای نداشته است اصل مسأله را دچار هیچ تغییری نمی کند. فرض کنیم تولیدکنندگان همه صاحبان مستقل وسائل تولید باشند و دوران این کالاها در میان آنها به طور مستقیم انجام گیرد. در این صورت با چشم پوشی از جزء ثابت سرمایه ها، می توان محصولات سالانه را بر حسب تشابه با تولید سرمایه داری به دو دسته تقسیم نمود. بخش الف مرکب از وسائل معیشتی مورد نیاز تولیدکنندگان است. بخش ب محصولات است که نیاز پروسه گسترش تولید هستند و در غیر این صورت تجملی می باشند. گروه الف نماینده سرمایه متغیر و ب بیانگر اضافه ارزش است و تقسیم بندی آنها با این ترکیب هیچ تأثیری در مقدار حجم

پول مورد نیاز پروسه گردش محصولات نخواهد داشت. ارزش کالاهائی که وارد دوران شده همان می ماند و حجم پولی که برای گردش این ارزش لازم است نیز همان خواهد بود. این قسمت را خلاصه کنیم، اضافه ارزش بودن یک جزء از ارزش کالاها به هیچ وجه، هیچ تغییری در حجم پول مورد احتیاج راه اندازی بنگاه یا بنگاههای مختلف پدید نمی آرد. در اقتصاد بورژوائی وجود اضافه ارزش به خودی خود مفهوم است. بنابراین نه تنها وجود اضافه ارزش پذیرفته شده است، بلکه وجود جزئی از توده کالا در درون پویه دوران، مرکب از اضافه محصول و نماینده ارزشی سواى ارزش پیش ریز شده به صورت سرمایه نیز مفروض است.

ارزش کالا - سرمایه ای که سرمایه دار به دوران می ریزد بزرگتر از سرمایه مولدی است که به صورت نیروی کار و وسائل تولید پرداخت کرده است. این را همه سرمایه داران می دانند، چیزی است که راز سرمایه دار بودن آنها، سرّ هستی اجتماعی و طبقاتی آنان و رمز وجود سرمایه داری است. کلیه صاحبان سرمایه فکر و ذکرشان آنست که همین چیز اضافی یا اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران را میان خود تقسیم کنند، برای افزایش حجم آن، کارگران را از هستی ساقط کنند و برای بالا بردن سهم خود از آن، مثل درندگان صحرا به جان رقبا و شرکا افتند. مشکل اقتصاد سیاسی نفس وجود اضافه ارزش نیست، مشکلش آنست که این ارزش اضافی پیش از هزینه شدن باید به پول تبدیل شود و سؤال این است که پول مورد نیاز این کار از کجا می آید؟ به این سؤال معمولاً پاسخهای نادرست و گمراه کننده بسیاری داده می شود که پرداختن به آنها نوعی اتلاف وقت است. بحث واقعی آنست که چنین مشکلی با این فرمولبندی اساساً وجود ندارد و لاجرم طرح آن به صورت پرسشی با این فحو نیز بی معنا است. اگر قرار است حجم معینی از کالا به مقدار ایکس ضرب در ۱۰۰۰ پوند استرلینگ به گردش افتد، اینکه بخشی از ارزش این محصول اضافه ارزش است یا نیست؟ حتی اینکه

کالاها تحت شرایط سرمایه داری تولید شده یا نشده اند؟ هیچ تأثیری بر روی مقدار پول لازم برای گردش آنها نمی تواند داشته باشد. اگر بناست سؤال مطرح شود، درستش آنست که مبلغ پول لازم در یک کشور برای گردش کل کالاها از کجا و چگونه فراهم می شود؟ پرسش واقعی این است که باید به آن پاسخ داد.

در اینجا نکته ای را باید در نظر داشت. از منظر تولید سرمایه داری، فرد سرمایه دار به این خاطر که سرمایه ای را به گردش می اندازد، نقطه شروع محسوب می شود، پولی که کارگر برای تهیه وسائل معاش پرداخت می کند، پیش تر سرمایه متغیر سرمایه دار بوده است و علی الظاهر ابتدا توسط او برای خرید نیروی کار به گردش افتاده است. درست است که ما نه با یک نقطه آغاز بلکه با دو آغازگاه مواجه هستیم، سرمایه دار و کارگر هر دو نقطه شروع هستند و تمامی طرف های دیگر یا باید از این دو طبقه در قبال آنچه انجام می دهند و در مقابل امکانی که می گیرند، پولی دریافت نمایند یا شرکای مالک ارزش اضافی، شرکای سرمایه دار صنعتی، مثلاً گیرنده اجاره بها، بهره و مانند اینها هستند. تمامی اینها واقعیت دارند اما حتی با ملحوظ داشتن همه آنها همان گونه که بالاتر آمد نهایتاً سرمایه دار است که به عنوان نقطه آغاز گردش پول باقی می ماند، بر همین اساس پرسش مورد کنکاش کماکان این است که طبقه سرمایه دار مثلاً یک سرمایه ۵۰۰ پوندی را به گردش انداخته است و چگونه می تواند پولی معادل ۶۰۰ پوند را از روند گردش استخراج کند؟ برای یافتن پاسخ باز هم به سراغ یک مثال رویم. همزمان فراموش نکنیم که کل این واکاوی و محاسبه و گفتگوی ما در رابطه با بازتولید ساده کالاها و فقط در این محدوده انجام می گیرد. به شرح مثال پردازیم. سرمایه دار مالک یک مزرعه ۴۰۰۰ پوند وسائل تولید خریداری کرده است. ۱۰۰۰ پوند برای خرید نیروی کار پرداخته است. نرخ اضافه ارزشی به میزان ۱۰٪ را محقق نموده است. بر این اساس صاحب محصولی معادل ۶۰۰۰ پوند استرلینگ شده است. محصولی که باید

به گردش افتد و داد و ستد شود. او ۵۰۰۰ پوند به صورت وسائل کار و نیروی کار یا بخش های ثابت و متغیر پیش ریز کرده است. اما این سرمایه دار در همان حال که کل هوش، حواس یا هستی خود را بر استثمار هر چه وحشیانه تر کارگران متمرکز ساخته است و به سود هر چه سرشارتر می اندیشد باید وسائل معیشت، رفاه و عیش و نوش و تفریح خود را هم فراهم سازد. همه اینها نیازمند تقبل هزینه است. فرض را بر این گذاریم که او در طول دوره واگرد سرمایه و تا پایان سال برای همین امرار معاش متعارف خود به ۱۰۰۰ پوند نیاز داشته باشد. باز هم به یاد آریم که از بازتولید ساده صحبت می کنیم و مشخصه اساسی این شکل بازتولید آنست که کل اضافه ارزش ناشی از استثمار کارگران توسط سرمایه دار صرف می شود و هزینه می گردد. این بدان معنی است که سرمایه دار در طول سال یا طول دوره واگرد ۱۰۰۰ پوند را عملاً از گردش بیرون کشیده و خرج نموده است. او انواع کالاهای مورد نیاز را خریده است و پولی که برای تهیه آنها پرداخته است در همان حال که به عنوان جزء سازنده ای از ذخیره پول در

گردش وجود دارد اما او این پول را در شکل محصولات از گردش بیرون کشیده

است. سخن از ۴۰۰۰ پوند وسائل تولید، ۱۰۰۰ پوند بهای نیروی کار، ۱۰۰۰ پوند ارزش اضافه بود. سؤال هم آن بود که سرمایه دار یا فی الواقع طبقه سرمایه دار ۵۰۰۰ پوند استرلینگ به گردش انداخته است، چگونه قادر است ۶۰۰۰ پوند از گردش بیرون آرد؟ حال تا اینجا مشاهده می کنیم که او طی سال ۱۰۰۰ پوند از چرخه گردش بیرون کشیده و هزینه کرده است. این بدان معناست که معادل ۴۰۰۰ پوند برای تهیه وسائل تولید و ۱۰۰۰ پوند برای خرید نیروی کار، پول در روند گردش موجود است.

جستجوی پاسخ را ادامه دهیم. قلمرو سرمایه گذاری یک بخش از طبقه سرمایه دار حفاری و استخراج و تولید طلا است. آنان همه اجزاء محصول خود را باید که جایگزین سرمایه ثابت، سرمایه متغیر یا اضافه ارزش شود به صورت طلا در تصاحب دارند. به این

ترتیب اگر بخشی از سرمایه داران ارزش - کالائی، بزرگتر از سرمایه پولی پرداخت شده، وارد چرخه گردش می کنند، بخشی دیگر ارزش - پولی بزرگتر از سرمایه کالائی به گردش می اندازند. اگر گروههایی از طبقه سرمایه دار بیش از آنچه پول به پویه دوران تزریق می کنند، از آن بر می دارند، گروه یا گروههایی هم بیشتر از چیزی که خارج می کنند تزریق می نمایند.

بر اساس فرض ما در مثال مورد کنکاش، تولید ۵۰۰ پوند طلا برای جبران فرسودگی سالانه پول در گردش کافی است. بر همین نکته چشم دوزیم و سرنوشت مابقی محصولات تولید شده را که برای گردش خود به پول محتاجند، عجلتاً از نظر دور داریم. اضافه ارزشی که به شکل کالا تولید گشته حتی به این دلیل که اضافه ارزش سالانه دیگری با همین میزان به شکل طلا تولید شده است، پولی را که برای نقد شدن نیاز دارد، در درون دوران به دست می آرد. این حکم در باره اجزاء دیگر ۵۰۰ پوند طلا که جایگزین پول - سرمایه پیش ریز شده می شود نیز صدق می کند.

در بررسی مسأله واگرد سرمایه تعمق در نکاتی دیگر هم لازم است. از جمله:

اول: قبلاً دیدیم که تغییر در طول دوره واگرد اگر با ثابت ماندن سایر شرایط همراه باشد، پول - سرمایه جدیدی را لازم می سازد تا بتوان تولید را در همان مقیاس پیشین ادامه داد. بر همین مبنی گردش پول باید به اندازه کافی منعطف باشد.

دوم: اگر همه شرایط دیگر یکسان باقی مانند. زمان، شدت و بارآوری کار هم تغییر نکنند، اما توازن میان اضافه ارزش و مزد دستخوش تغییر گردد، اولی کاهش یابد و دومی دچار افزایش شود. در این صورت حجم پول در گردش متأثر نخواهد شد. زیرا در یک سو مرزها بالا می رود و پول بیشتری لازم می گردد اما اضافه ارزشها تنزل می کند و برای سامانیابی آنها پول کمتری نیاز است. حتی قیمت ها اگر چه ممکن است برای سرمایه دار منفرد تغییر کند ولی برای کل سرمایه اجتماعی بی تغییر باقی می ماند.

عده ای می گویند که با بالا رفتن دستمزدها، حجم بیشتری پول در اختیار کارگران قرار می گیرد، تقاضای کالا از جانب آنان بیشتر می شود و لاجرم قیمت کالاها افزایش می یابد!! عده ای دیگر جنجال می کنند که با افزایش دستمزدها، سرمایه داران شروع به بالا بردن قیمت کالاها می کنند. هر دو جمعیت مدعی هستند که با وقوع حالت های بالا گردش کالاها نیازمند حجم پول افزون تری می گردد.

پاسخ ما به اولی ها این است که با افزایش مزدها، افزایش تقاضا و افزایش قیمت ها، فوراً بخشهایی از سرمایه آزاد، راکد، مشغول سفته بازی یا راضی به سودهای کم، راه پیش ریز در قلمرو تولید مایحتاج معیشتی و محصولات مورد نیاز را پیش می گیرند، عرضه بالا می رود و قیمت ها به حال اول برمی گردد.

در مورد دومی ها جواب از این هم روشن تر است. اگر سرمایه داران می توانستند فقط به دلخواه خویش، در ماوراء کارکرد قوانین سرمایه و شیوه تولید سرمایه داری، به محض افزایش مزدها، قیمت ها را بالا ببرند، قطعاً و یقیناً بدون افزایش مزد هم این کار را انجام می دادند. واقعیت آنست که کل اینها بهانه تراشی و معماری توجیهات سبعانه برای تشدید فشار استثمار توده کارگر، کاهش هر چه سهمگین تر بهای نیروی کار و صعودی کردن هر چه سرکش تر نرخ اضافه ارزش ها است. در این گذر سه نکته را تصریح کنیم.

۱- این یک قانون عام است که افزایش قیمت ها در صورت ثابت ماندن شرایط دیگر حجم پول مورد نیاز برای گردش محصولات را بالا می برد. اما در همین جا یک باژگونه پردازی اتفاق می افتد و جای علت و معلول را عوض می کنند. بالا رفتن قیمت ها است که افزایش دستمزدها را الزامی می سازد. افزایش مزدها باعث بالا رفتن قیمت ها نمی گردد.

۲- در مواردی که مزدها فقط در یک حوزه محدود محلی بالا رود، ممکن است و می تواند مایه افزایش قیمت محصولات همان حوزه معین شود. خود این ماجرا می تواند چند علت داشته باشد که شرح آنها شاید غیرلازم باشد.

۳- افزایش عمومی دستمزدها می تواند قیمت کالاهای تولید شده در رشته های با ترکیب ارگانیک نازل سرمایه، بارآوری پائین کار و نقش برتر سرمایه متغیر در مقابل سرمایه ثابت را بالا برد، اما در حوزه های دارای ترکیب آلی بالا و نقش برتر بخش ثابت سرمایه در مقابل بخش متغیر آن، تنزل قیمت ها را در پی می آرد.

توضیح:

نکته بالا به احتمال زیاد برای توده وسیع کارگران دنیا و به طور خاص کارگران در ایران این پرسش را پیش خواهد آورد که اگر سرمایه داران به اراده خود و به طور دلخواه قادر به بالا بردن قیمت ها نیستند، اگر افزایش مزدها نیست که سلاح دست صاحبان سرمایه برای به طغیان کشاندن قیمت ها می گردد، پس چرا ما هر روز و دهه بعد از دهه، شاهد وقوع این ماجرا در زندگی خویش می شویم. هنوز بحث بالارفتن سنار دستمزد شروع نشده، قیمت ها فوج، فوج به اوج می روند و هیچ گاه هم راه بازگشت و تنزل پیش نمی گیرند. این سؤال بسیار برحق و درستی است، اما آنچه مارکس می گوید نیز سخنی از همه لحاظ، علمی، دقیق، سنجیده و مبتنی بر کالبدشکافی انداموار و ریشه ای شیوه تولید سرمایه داری است. قیمت کالاها اساساً بر مبنای اراده و هوس این یا آن سرمایه دار تعیین نمی شود. در پروسه ای معین و زیر فشار عوامل و اهرم های درونی سرمایه شکل می گیرند، ظهور می کنند و برای مهلتی خاص حاکم می گردند. قیمت بیان پولی ارزش کالا است. ارزش هر کالا با کار اجتماعاً لازم نهفته در آن محاسبه می شود. کار لازم اجتماعی متوسط کاری است که در هر دوره و هر شرایط تاریخی، اقتصادی، اجتماعی معین با رجوع به سطح بارآوری کار و مؤلفه های دیگر، برای تولید یک فرآورده

معین ضروری است. کالا در مواردی نادر، مطابق ارزش واقعی خود به فروش می رسد و در غالب اوقات کمتر یا بالاتر از این میزان در اختیار خریدار قرار می گیرد. فروش کالا در زیر ارزش واقعی خود مطلقاً متضمن زیان دهی نیست. کاملاً بالعکس کالاها می توانند بسیار پائین تر از ارزش واقعی خود فروخته شوند و در عین حال سودهای کلان همراه آرند. روند تشکیل قیمت‌ها به طور معمول چنین است که تولید کنندگان گوناگون، محصولات تولید شده خود را راهی بازار می کنند. هر واحد از این کالاها با توجه به شرایط تولیدی ویژه حوزه تولیدش، درجه بارآوری کار، ترکیب آلی سرمایه، هزینه بخشهای ثابت و متغیر سرمایه متراکم در کالا، می توانند دارای ارزش منشأ کاملاً متفاوت با هم باشند. اما این کالاها در بازار سرمایه با هم به رقابت می پردازند. رقابت به نوبه خود متأثر از دو فاکتور تعیین کننده عرضه و تقاضا است. این دو عامل تعیین می کنند که کدام بخش از کل کالاها، بخش تولید شده در حوزه های دارای بالاترین بارآوری کار و ترکیب آلی سرمایه، بخش دارای حد متوسط این مؤلفه ها یا بالاخره بخش با پائین ترین میزان بارآوری کار و ترکیب ارگانیک سرمایه، پاسخگوی اصلی نیاز مشتریان هستند؟ از یاد نبریم که بحث فقط بر سر کالاهای مصرفی تولید شده نیست، سخن اصلی حول تولیدات اجزاء استوار و گردان سرمایه ثابت است. کل کالاهای تولید شده نهایتاً معادل کل ارزش ها یا همان کار اجتماعاً لازم متراکم در آنها به فروش می روند اما هر واحد محصولات بر پایه مؤلفه هائی که گفته شد، زیر فشار عرضه و تقاضا به قیمتی فروخته می گردند که قیمت تولیدی نام دارد. قیمت این گونه پدید می آید اما آیا همه جا، همیشه، در همه کشورها و در تمامی شرایط چنین است. پاسخ برای هر کارگری در هر گوشه دنیا روشن است. قطعاً و یقیناً چنین نیست. سرمایه داران و به ویژه دولت سرمایه از راههای مختلف می توانند بر روی پروسه تشکیل و ظهور قیمت ها تأثیر بگذارند. قادرند دست به احتکار زنند، خیل کثیر متقاضیان حیاتی ترین مایحتاج

معیشتی کارگران را با کمبود افراطی عرضه مواجه سازند، می توانند دست در دست هم در معیت تمامی نهادهای قدرت سرمایه شروع به بالا بردن بهای کالاها کنند و این قیمت ها را بر توده کارگر تحمیل نمایند. همه این ها به صورت بسیار ساده و بدون هیچ هزینه قابل انجام است. نکته بنیادی در همه این موارد اما این است که اولاً، حتی در هر کدام این حالات باز هم صاحبان سرمایه و دولت آنها از همان مجاری اندرونی سرمایه و سوار موج کارکردهای سرشتی سرمایه دست به کار افزایش قیمتها می گردند، مثلاً احتکار توازن میان عرضه و تقاضا را بر هم می ریزد یا اقدام همزمان و متحد سرمایه داران در بالا بردن قیمت ها مستقل از اینکه برنامه ریزی شده باشد یا نباشد، با رجوع به وجود متقاضی کافی برای فروش رفتن محصولات صورت می گیرد. ثانیاً، و اساسی تر آنکه به هیچ وجه، هیچ گاه و در هیچ شرایطی افزایش مزدها منشأ بالا رفتن قیمت ها نیست. اگر در جهنم سرمایه داری ایران به دنبال هر ریال افزایش دستمزد کارگران، موج خیره کننده ای از سیر صعودی قیمت ها راه می افتد، باز هم آنچه اصلاً دلیلش نیست همین بالا رفتن دستمزد است. علت مستقیم حادثه این است که طبقه سرمایه دار موقعیت زمینگیر، فرسوده و زبون جنبش کارگری را خوب می داند، احتیاج حاد حیاتی کارگران به خرید ابتدائی ترین ارزاق معیشتی را هم کاملاً متوجه است. با استفاده از این فرصت، متحد و همگام، سبعمانه و جنایتکارانه شروع به بالا بردن قیمت ها می کنند.

۲- باز تولید گسترده

در باز تولید گسترده برای گردش پول با هیچ مشکل پیچیده ای مواجه نیستیم. سرمایه اضافی که برای راه اندازی سرمایه مولد رشد یابنده لازم است، به وسیله جزئی از اضافه ارزش تأمین می گردد. این جزء به شکل درآمد مصرف نشده است، به صورت پول -

سرمایه وارد دَوَران گردیده است. با این سرمایه مولد الحاقی، توده ای از کالای اضافی نیز به عنوان محصول آن وارد بازار شده است. همزمان جزئی پول اضافی نیز که نیاز سامان یابی این کالاها است به درون پویه گردش راه یافته است. این پول اضافی در شکل پول - سرمایه الحاقی پیش ریز شده و در جریان واگرد، به سرمایه دار باز می گردد. حال با در نظر داشتن تمامی ماجرا مجدد و به شیوه سابق این پرسش مطرح خواهد بود که پول اضافی برای سامانیابی اضافه ارزش افزون گشته که اینک در حالت کالا است از کجا می آید؟

پاسخ کلی سؤال همان است که در بحث پیش آمد. جمع قیمت کالاهای موجود در دَوَران به خاطر افزایش بهای یک کالای معین بالا نرفته است. حجم کالاها دچار افزایش شده است و برای اینکه در گردش آنها خللی رخ ندهد حجم معینی پول اضافی لازم می باشد. این پول باید از راه صرفه جوئی در مصرف پول حاضر در پروسه گردش و یا از طریق تبدیل پول گنج شده پیشین به پول موجود در دَوَران تأمین گردد. اگر این چاره اندیشی ها کفایت ندهد، آنگاه تولید اضافی طلا لازم خواهد شد. جزئی از محصول اضافی باید مستقیماً با طلا مبادله شود. مجموع نیروی کار و وسائل اجتماعی تولید که در استخراج سالانه طلا و نقره به عنوان افزار دَوَران خرج می شود قلم سنگینی از مخارج شیوه تولید سرمایه داری یا به طور کل شیوه تولید کالائی است. تولید این حجم طلا مقداری از وسائل ممکن و اضافی تولید، مصرف یا ثروت واقعی را از دسترس جامعه خارج می سازد. در همان حال با این کار تا حدی که از هزینه ماشین دَوَران کاسته می شود می توان بارآوری کار اجتماعی را بالا برد. در همین راستا هر قدر که گسترش سیستم اعتباری این نقش را ایفاء کند، ثروت سرمایه داری افزایش خواهد یافت. خواه از این طریق که بخش مهمی از روند تولید و کار بدون دخالت پول انجام گیرد و خواه اینکه با پول کمتر مشکل بیشتری از گردش کالا حل گردد.

به مورد دیگری پردازیم. به زمانی که گسترش مستقیم تولید رخ نمی دهد، بلکه جزئی از اضافه ارزش متحقق شده برای یک دوره کم یا بیش طولانی ذخیره می شود تا بعدها به سرمایه مولد تبدیل گردد. این امر را در جامعه ای بررسی می کنیم که تولید مسلط آن سرمایه داری است و لاجرم سوای طبقه کارگر و سرمایه دار هیچ طبقه سومی در آن وجود ندارد. کل خرید طبقه کارگر معادل دستمزد اوست، سرمایه متغیری است که طبقه سرمایه دار پیش ریز کرده است. با فروش محصولات تولید شده به طبقه کارگر، این پول به طبقه سرمایه دار باز می گردد و با بازگشت آن سرمایه متغیر طبقه سرمایه دار مجدداً حالت پولی به خود می گیرد. فرض کنیم مجموع سرمایه متغیر به کار رفته و نه پیش ریز شده سرمایه داران معادل ۱۰۰ ضرب در ایکس پوند استرلینگ باشد. طبقه سرمایه دار با این پول نیروی کار می خرد و نخستین معامله انجام می گیرد. کارگران با همین پول کالا می خردند و پول دوباره به دست سرمایه داران می رسد. در واقع معامله دوم اتفاق می افتد و این روند تداوم می یابد. فراموش نکنیم و دقیقاً می بینیم که طبقه کارگر هرگز نمی تواند جزئی از محصول را که نماینده سرمایه ثابت یا اضافه ارزش است خریداری کند. اگر انباشت همه سویه پول بیانگر تقسیم واردات اضافی فلزات قیمتی میان سرمایه داران باشد این پرسش پیش می آید که پس طبقه سرمایه دار چگونه پول انباشت می کند؟ پاسخ به اجمال در نکات زیر قابل تلخیص است.

۱ - سپرده های بانکی که در شکل صوری پول - سرمایه جمع می گردد.

۲ - اسناد دولتی، اسنادی که مطلقاً سرمایه نیستند و فقط نمایانگر طلب هائی از «محصول ملی» می باشند.

۳ - اوراق سهام تا حدی که جعلی و محصول حقه بازی نباشند. اینها اسناد مالکیت سرمایه واقعی متعلق به یک شرکت هستند یا حواله هائی برای اضافه ارزش هائی که سالیانه از این سرمایه ها ناشی می گردد.

بخش سوم

بازتولید و گردش کل سرمایه اجتماعی

فصل ۱۸

۱- مدخل

روند تولید بلاواسطه سرمایه، روند کار و ارزش افزائی است. بازتولید سرمایه، مرکب از این روند و دو دوره متمایز گردش یا دَوَران سرمایه های کالائی و پولی است. جمع اینها دورپیمائی سرمایه نام دارد. این دورپیمائی را از هر طرف نگاه کنیم، روند خاص و مستقیم تولید فقط حلقه ای از آنست. حلقه ای که هم به مثابه واسطه فرایند گردش دیده می شود و هم فرایند گردش، واسط آن به حساب می آید. ظهور مدام سرمایه در شکل مولد در هر دو حال، مشروط به دگرسانی آن طی روند گردش است. در همان حال که بازتولید شرط لازم دگرسانیهائی است که سرمایه در درون محیط دَوَران به طور مدام انجام می دهد و به تناوب در شکل پول - سرمایه و کالا - سرمایه ظاهر می گردد.

هر تک سرمایه، جزء استقلال یافته ای از سرمایه اجتماعی است. حرکت سرمایه اجتماعی شامل مجموع حرکات اجزاء آن یا واگرد تک سرمایه ها است. اگر استحالته کالای منفرد حلقه ای از زنجیره استحالته جهان کالاها است، واگرد سرمایه مجزا نیز حلقه ای از دورپیمائی سرمایه اجتماعی است. این دورپیمائی از یک سو خرید نیروی کار توسط سرمایه دار و انحلال کارگر در روند تولید سرمایه داری را در بر می گیرد و از سوی دیگر خرید و مصرف کالاها توسط طبقه کارگر از صاحبان سرمایه را شامل می شود. در بخش اول کتاب حاضر (جلد دوم) شکلها و حالات متنوع سرمایه در پروسه

دورپیمائی بررسی شد، در بخش دوم دورپیمائی را به شکل امری ادواری یا واگرد کاویدیم و شیوه های تکمیل دورپیمائی اجزاء مختلف سازنده سرمایه، در فواصل زمانی متفاوت، عوامل بروز مدت های متفاوت کار - دوره ها و گردش - دوره ها را تجسس نمودیم. در هر دو بخش موضوع کاوش ما تک سرمایه ها بود، در این بخش روند گردش سرمایه های منفرد را به مثابه اجزاء متشکله سرمایه اجتماعی و لاجرم دورپیمائی کل سرمایه اجتماعی می کاویم.

۲- نقش پول - سرمایه

سرمایه پولی عنصری از سرمایه اجتماعی با دو شاخص زیر است.

اول: نقش آغازگر دارد و به محرکی می ماند که تمامی فرایند تولید را به حرکت در می آرد. عملکرد دو وجهی کالا به صورت کالا و پول یک نشانه کالا شدن محصول است، تولید سرمایه داری نیز مستلزم ظهور سرمایه در شکل پول یا پول - سرمایه به مثابه محرک و نقطه آغاز فرایند است. همه عناصر سرمایه مثل مواد اولیه، ماشین آلات و نیروی کار باید پی در پی با پول خریداری گردند. آنچه در این مورد برای سرمایه منفرد صادق است برای سرمایه اجتماعی نیز مصداق دارد.

دوم: بر حسب طول دوره واگرد سرمایه و نسبت متغیر میان کار - دوره و گردش - دوره، این ارزش - سرمایه که مدام به شکل پولی پرداخت و تجدید می شود، در ارتباط با سرمایه مولد راه افتاده، نسبت متفاوتی احراز می کند. اما مستقل از این نسبت، در همه اوضاع و احوال جزئی از ارزش - سرمایه موجود در این فرایند است. می تواند به عنوان سرمایه مولد عمل کند، در کنار سرمایه مولد در شکل پولی مأوا گیرد و ایفای نقش نماید.

در مورد نکته اول، باید این مسأله مهم را به خاطر داشت که میدان عمل سرمایه و مقیاس تولید، توسط حجم پول تعیین نمی گردد. حجم تولید می تواند با تشدید فشار استثمار کارگران یا تطویل روزانه کار افزایش یابد، در این حال حتی با فرض فزونی دستمزدها، تناسبی میان افزایش تولید و میزان سرمایه پولی پرداختی برقرار نخواهد بود. سرمایه می تواند با استثمار شدیدتر نیروی کار یا طولانی کردن روزانه کار بدون آنکه سرمایه پولی بیشتری پیش ریز نماید آب، زمین، جنگل و عناصر طبیعی رایگان را به خدمت گیرد و مایه افزایش حجم و ارزش محصول سازد. وسائل کار و سرمایه استوار، بدون نیاز به سرمایه اضافی شاید طول عمر بیشتر یابند یا ساعات بیشتری در روز مورد استفاده قرار گیرند، در این صورت طول دوره واگرد دوره جزء استوار کوتاه تر و تحویل عناصر بازتولید سریعتر می شود. بالا رفتن بارآوری نیروی کار نیز اگر چه بر ارزش کالاها نمی افزاید، اما بدون نیاز به سرمایه پولی افزونتر باعث افزایش حجم محصول می شود. همین بارآوری بیشتر می تواند سبب بازتولید سرمایه ثابت بیشتری شود، به جای یک ماشین چند ماشین را به کار اندازد، با کار انداختن بیشتر سرمایه استوار و جلوگیری از فرسایش نامولدش به حفظ بیشتر آن کمک رساند و پایه انباشت فزاینده تر را فراهم گرداند. تمرکز فزاینده سرمایه های منفرد در دستان واحد، فاکتور دیگری است که با تحقق آن بدون نیاز به پیش ریز سرمایه انبوه تر، می توان بر بارآوری کار افزود و حجم محصول را بالا برد و سرانجام اینکه با واگرد سریع تر، مقدار سرمایه مولد بیشتری با سرمایه پولی کمتری به کار می افتد.

در باره نکته دوم، کاملاً روشن است که بخشی از کار اجتماعی و وسائل تولید باید هر سال صرف خرید پول مورد نیاز برای جایگزینی مسکوکات فرسوده شود. امری که متضمن بروز کاهش در مقیاس تولید است. بنا به طول دوره واگرد کمیت معینی سرمایه پولی لازم است تا سرمایه مولد به جریان افتد. تقسیم دوره واگرد به کار - دوره و

گردش - دوره نیز موجد افزایش سرمایه پولی در شکل نهفته یا معلق می گردد. سرمایه ای که باید در جایی وجود داشته باشد تا صرف خرید مایحتاج پروسه تولید و گردش شود. نیاز به پول - سرمایه تا جایی که از طول مدت کار - دوره ناشی شده باشد، تابع دو عامل است. ۱- هر تک سرمایه مجبور است قالب پولی اتخاذ کند، (غیر از اعتبارات) تا به سرمایه مولد تبدیل شود. این سرشت تولید کالائی کالا و لاجرم تولید سرمایه داری است. ۲- طی زمان نسبتاً دراز به طور مستمر نیروی کار و وسائل تولید خریداری می شود بدون آنکه در اثنای این مدت محصول تبدیل به پول شود، این امر پیش ریز حجم معینی پول را الزامی می سازد. نکته آخر آنکه در تولید اجتماعی مابعد سرمایه داری پول به طور کامل فاقد موضوعیت خواهد شد.

فصل ۱۹: پیشینه های نظری واکاوی ها

فیزیوکرات ها

کنه یگانه عرصه انباشت ارزش افزای سرمایه را قلمرو کشاورزی می داند. عرصه ای که در آن روند بازتولید با هر خصلت اجتماعی ویژه با روند بازتولید طبیعی آمیخته است. او محصول سال پیش را نقطه شروع دوره تولید می بیند، واقف است که یک جزء محصول حاوی ارزش سرمایه پیشین در همان شکل طبیعی مجدداً ظاهر می شود، بدون آنکه وارد پویه گردش شود در دست مزرعه دار تولید کننده باقی می ماند تا به عنوان سرمایه به کار افتد. نگرش فیزیوکراتی به رغم تصور خیلی ها از جمله شخص کنه که خود را به درفش فئودالی می آویخت، نخستین نگرش منسجمی بود که به تصویر تولید سرمایه داری پرداخت. وی دریافت که زراعت به صورت سرمایه داری و در شکل بنگاهی که تحت تصدی سرمایه دار زراعی است اداره می شود. کسی که مستقیماً به کشت و کار می پردازد کارگر کشاورزی است. تولید فقط اقلام مصرفی به بار نمی آرد، ارزش می آفریند و هدف ارزش آفرینی کسب اضافه ارزش در تولید و نه گردش است. کارگر در اینجا تولید کننده ارزش اضافی و مزرعه دار تصاحب کننده اضافه ارزش است. نگرش فیزیوکراتی سرمایه داری از یک سو توسط کسانی مانند «لنگه» و «مابلی» و از سوی دیگر مدافعان مالکیت ارضی آماج انتقاد شدید واقع شد. «آدم اسمیت» در تحلیل روند بازتولید گامی به عقب می نهد. در بهترین حالت نظرات درست «کنه» را تأیید می کند و برای «پیش ریزهای بدوی و سالانه» وی نام سرمایه استوار و گردان را به کار می گیرد. همزمان اشتباهات فیزیوکراتها را نیز صحنه می گذارد، به طور مثال ادعا می کند که «هیچ سرمایه ای قادر نیست به اندازه سرمایه مزرعه دار، کار مولد را به حرکت در آورد، نه فقط خدمتکاران که دامها را هم کارگر مولد می کند، طبیعت را نیز

همدوش کارگران بدون هیچ هزینه ای نیروی مولد می سازد، آنسان که ارزش کارش کمتر از ارزش کار پرخرج کارگران نیست.» اسمیت با شعور آشنای یک اقتصاددان بورژوا و نگاهی که تمامی تار و پودش به سود دوخته است، کارگران و حیوانات را کنار هم می چیند و می گوید: «تأثیر کارگران و دامها در کشاورزی تولید ارزش به سیاق کارگران مانوفاکتور، به اندازه مصرف خود، سرمایه پیش ریز شده و سود این سرمایه نیست، ارزشی بسیار بزرگتر تولید می کنند، علاوه بر سرمایه مزرعه دار و سودش، بهره مالکانه را هم منظمأ تولید می نمایند. بهره زمین مثل حاصل نیروهای طبیعت است که مالک زمین آن را به مزرعه دار واگذار نموده است!! در مانوفاکتور هیچ کار مولد هم مقداری وجود ندارد که چنین بازتولید کلانی داشته باشد!! در آنجا طبیعت کاری نمی کند، انسان است که همه کارها را انجام می دهد. سرمایه ای که در کشاورزی پیش ریز می شود نه تنها نسبت به سرمایه هم مقدارش در مانوفاکتور، کار مولد بیشتری به حرکت در می آرد که ارزش بسیار بزرگتری به محصول سالانه زمین و کار کشور می افزاید!!»

آنچه در واکاوی اسمیت جایی احراز نمی کند، آنست که اضافه ارزش را نه زمین، گاو، گوسفند، طبیعت یا سرمایه ثابت، بلکه نیروی کار و بخش متغیر سرمایه می آفریند، سهم زمیندار، تاجر، مالک مستغلات و مانند اینها نه با معجزه حیوانات و طبیعت که با اضافه ارزش تولید شده توسط نیروی کار تأمین می شود. او در قیاس با «کنه» سخت عقبگرا و رو به قهقرا است، ظهور ارزش - سرمایه ثابت در شکل جدید را نه حاصل مرحله مهمی از بازتولید، بلکه مؤلفه ای برای تمیز سرمایه استوار از گردشی می بیند!! می گوید: «بذر سرمایه استوار است، تغییر صاحب نمی دهد، گردش نمی کند، سود سرمایه دار نه از فروش که با افزایش آن به دست می آید»

آدام اسمیت

۱- نظریه های عام

اسمیت بر این باور است که: «بهای هر کالا مرکب از سه بخش مزد، سود و بهره زمین است... این حکم که در باره هر کالای خاص صادق است در مورد کل کالاها نیز مصداق دارد. جمع قیمت محصول سالانه هم حاصل جمع همین اجزاء است»!!، اسمیت در گیر و دار این آناتومی بی پایه ناگهان به یاد سرمایه می افتد و مجبور می شود جایی هم برای آن باز کند، راه چاره را در گشایش باب تمایز میان درآمد خالص و ناخالص می بیند!! در آمد خالص آن سهمی از درآمد ناخالص جمعیت یک کشور بزرگ است که پس از کسر هزینه های نگهداری سرمایه استوار و گردان در اختیارشان باقی می ماند. اینها افاضات اسمیت است و توضیح ما این است:

۱- او فقط به بازتولید ساده نظر دارد، فقط هزینه نگهداری سرمایه را در نظر می گیرد، درآمد خالص فقط جزئی از محصول سالانه است. یک جزء از این محصول به دستمزد، سود یا بهره مالکانه منقسم نمی شود، بلکه چه در سطح جامعه، چه در رابطه با تک سرمایه دار به سرمایه تبدیل می گردد.

۲- سرمایه دار منفرد یا طبقه سرمایه دار به جای سرمایه ای که در تولید مصرف شده است محصول - کالائی به دست می آرد که ارزش آن متضمن جبران سرمایه به کار رفته (بازتولید این سرمایه) بعلاوه دستمزد کارگران، سود سرمایه و بالاخره بهره مالکانه می باشد. به بیان دیگر ارزش هر کالا قطعاً کار اجتماعاً لازم نهفته در آن و قیمت بازار کالاها، حاصل جمع بهای سرمایه ثابت و متغیر به کار رفته در آن، بعلاوه سود متوسط یا سهمی از اضافه ارزش های آفریده کارگران است که به هر واحد کالا تعلق می گیرد. اسمیت ادامه می دهد که: «پائین ترین نرخ سود عادی باید همواره اندکی بیشتر از جبران خسارت و زیان های اجتماعی دامنگیر سرمایه باشد. سود خالص همین فزونی

است... سود ناخالص همین سود خالص بعلاوه جزئی است که برای این زیانهای احتمالی پس انداز می شود»

جزئی از سود ناخالص که در اینجا به صورت بیمه - مایه ای برای تولید توصیه می شود، بخشی از اضافه ارزش یا کار پرداخت نشده کارگر است که عملاً به سرمایه تبدیل می شود، یعنی دستمایه پس انداز شده برای بازتولید می گردد. هزینه های نگهداری سرمایه استوار سرمایه گذاری جدید نیست، اما هزینه تعمیرات از جنس این هزینه ها نمی باشد، بلکه جزئی از بهای سرمایه پرداخت شده است که سرمایه دار به جای پرداخت یکجا در آغاز، آن را تدریجی و از محل اضافه ارزش های حاصل استثمار کارگران می پردازد.

اسمیت می گوید: «مجموع هزینه نگهداری سرمایه استوار باید لزوماً از درآمد خالص حذف شود، مواد خام مورد نیاز برای راه افتادن سرمایه استوار و محصول کاری لازم برای تبدیل این مواد به کالای مطلوب را نباید جزء درآمد خالص محسوب کرد، اما بهای این کار می تواند جزئی از این درآمد باشد، زیرا مزد کارگران به مصرف آنها می رسد، در سایر انواع کار، مزد پرداختی در قبال کار و محصولی که این کار در آن تجسم یافته هر دو جزء این مصرف هستند.»

اسمیت در این جا با تمایز میان کارگران شاغل در تولید وسائل تولید و نیروی کار شاغل در تولید وسائل مصرف مواجه می شود. در نظر وی ارزش کالاهای تولید شده توسط کارگران نخست، حاصل جمع دستمزدهای دریافتی است که برای خود کارگران نقش درآمد دارد اما شکل وسائل تولید پیدا کرده اند، نه برای خودشان و نه دیگران قابل مصرف نیستند. بر همین اساس عنصری از محصول سالانه دخیل در مصرف - مایه اجتماعی هم نمی باشند.

اسمیت نکات بالا را کنار هم می‌چیند، اما از یاد می‌برد که آنچه در مورد مردها می‌گوید، عیناً برای اضافه ارزش مبدل به درآمد، بهره مالکانه یا عناصر ارزشی وسائل تولید تعلق یافته به طبقه سرمایه دار نیز صادق است. همه اینها نیز شکل وسائل تولید دارند، مصرف پذیر نیستند و تنها پس از نقد شدن می‌توانند صرف تهیه مایحتاج مصرفی تولید شده توسط کارگران بخش دیگر شوند. اسمیت غرق محاسبه درآمدهای خالص، ناخالص با چرتکه مصرفی بودن و نبودن کالاها یا قالب صوری ارزش‌ها، از رؤیت و واکاوی نقش اضافه ارزش‌ها باز می‌ماند، او در همین راستا فراموش می‌کند که سرمایه به کار افتاده در شکل ابزار کار، سرمایه ثابت، درآمد نمی‌زاید. درآمد، بهره مالکانه و سود همگی اضافه ارزش یا کار پرداخت نشده کارگر هستند. اگر اسمیت افکار و باورهای متشتت خود در باره سرمایه استوار و گردان را یکجا جمع می‌زد و منسجم می‌ساخت، شاید می‌توانست همه آنها را در دو بند زیر تلخیص نماید.

اول - محصول سالانه اجتماعی از دو بخش تشکیل می‌شود، بخشی که تولید کننده وسائل تولید است و بخش دیگری که وسائل مصرف تولید می‌نماید، هر یک از این دو نیازمند بررسی جداگانه است.

دوم - ارزش کل جزئی از محصول سالانه که مرکب از وسائل تولید است به بخش‌های زیر قابل تقسیم است.

۱ - ارزش وسائل تولید یا ارزشی که در تولید این وسائل به کار رفته است. به بیان دیگر ارزش - سرمایه‌ای که فقط تجدید می‌شود و در شکل تازه پدیدار می‌گردد.

۲ - ارزش - سرمایه‌ای که صرف خرید نیروی کار شده است یا جمع دستمزدهای پرداخت شده در این حوزه تولیدی،

۳ - ارزشی که متشکل از سودهای صاحبان صنایع این بخش است و بهره‌های زمین نیز جزئی از آن است.

در بخش نخست یک جزء ارزشها، سازنده سرمایه استوار باز تولید شده و متشکل از کل سرمایه های منفرد به کار رفته در همین بخش هستند. همواره نقش سرمایه دارند، نه در مورد سرمایه دار منفرد و نه برای جامعه هیچ جزء درآمد خالص را تشکیل نمی دهند. وضع جزء دیگر ارزش ها، جزئی که بهای نیروی کار می شود، درآمد و سود سرمایه دار یا بهره زمین می گردد، متفاوت است. برای دریافت کنندگان آنها شکل درآمد دارند، اما برای جامعه درآمد نیستند، بلکه یک جزء از کل سرمایه اجتماعی محسوب می شوند، در عین حال که محصول اجتماعی سالانه هر جامعه، فقط حاصل جمع محصولات اعضای سرمایه دار آن است. بسیاری از این محصولات بنا به ماهیت خود فقط نقش وسائل تولید را بازی می کنند، حتی کالاهایی که می توانند نقش مصرفی داشته باشند، مانند مواد خام و کمکی باز هم برای تولید جدید به کار گرفته می شوند، به مثابه سرمایه عمل می کنند و البته این نقش را نه در دست تولید کنندگان که فقط در دست افرادی که آنها را به کار می گیرند بازی می کنند. این افراد سرمایه داران بخش دوم، بخش تولید وسائل مصرف هستند. اینها ایند که یک جزء سرمایه یا تولیدات سرمایه داران بخش اول را در شکل وسائل تولید مورد نیاز خود (جزء ثابت سرمایه) به کار می گیرند. این جزء از سرمایه متعلق به سرمایه داران بخش تولید وسائل تولید که اینک توسط سرمایه داران بخش تولید وسائل مصرف به کار می افتد، از نقطه نظر اجتماعی نقش مصرف - مایه ای را پیدا می کند که سرمایه داران و کارگران بخش اول از طریق آن درآمدهای خود را به سامان می رسانند.

اگر اسمیت نظرات آشفته خود را منسجم و پالایش می کرد، احتمالاً به این نکته نزدیک می شد که: جزء ارزشی مشخصی از یک نوع کالا - سرمایه یعنی وسائل تولید که کل محصول اجتماعی سالانه با راه اندازی آنها پدید می آید، در عین حال که برای کارگران شاغل و تک سرمایه داران حوزه کارشان، درآمدآور است، برای جامعه نه درآمد که

سرمایه است. جزء ارزشی نوع دیگر یا وسائل مصرف برای سرمایه داران منفرد تولید کننده این بخش، ارزش - سرمایه است و در همان حال قسمتی از درآمد اجتماعی را تشکیل می دهد. اگر اسمیت نظرات عام خود در باره بازتولید سرمایه اجتماعی را سر و سامان می داد شاید به سمت جمعبست های بالا می آمد، اما به هر حال، حاصل واکاوی ها برای ما به شرح زیر است.

یکم: تردیدی نیست که سرمایه اجتماعی صرفاً حاصل جمع سرمایه های منفرد است، محصول کالائی سالانه نیز مجموع کالاهای تولید شده توسط تک سرمایه ها است، تجزیه ارزش - کالاها به اجزاء مختلف که در مورد هر سرمایه منفرد صدق می کند برای جامعه نیز صادق است. همه اینها واقعیت دارند، اما شکل ظهور و بروز همین واقعیت ها در فرایند بازتولید سرمایه اجتماعی متفاوت است.

دوم: حتی در بازتولید ساده ما نه فقط تولید مردها و اضافه ارزش ها که تولید مستقیم سرمایه ثابت را هم شاهد هستیم. این درست است که کار روزانه فقط دو جزء ارزش لازم (مزد کارگر) و اضافی (سود، اجاره و ...) را می زاید، اما همزمان به جایگزین جزء ثابت سرمایه ای می پردازد که در تولید وسائل تولید مصرف گردیده است.

۲ - تجزیه ارزش مبادله

نظریه اسمیت دائر بر اینکه بها یا ارزش مبادله ای هر کالا و لاجرم تمامی کالاهای تشکیل دهنده محصول اجتماعی، از سه جزء مزد، سود و اجاره تشکیل شده است می تواند به این پندار عمیقاً بی بنیان تقلیل یابد که گویا ارزش کالا صرفاً حاصل جمع مزد و ارزش اضافی است!! او می گوید: « ارزشی که کارگران مانوفاکتور به مواد می افزایند به دو بخش تقسیم می شود، یک بخش مزد آنها و بخش دیگر سود کارفرما می گردد» و در جای دیگر می گوید: «کل محصول سالانه زمین و کار هر کشور، شامل دو جزء

است. جزئی که برای جایگزینی سرمایه یا تجدید وسائل معاش، کالاها و فرآورده های سرمایه اختصاص می یابد و جزء دیگر که مشتمل بر سود سرمایه دار و بهره زمیندار است»

اسمیت ظاهراً در پیچ و خم تمامی آشفته بافی ها، نگاهش را به این نکته هم می دوزد که: فقط یک جزء سرمایه موجد درآمد است - جزء متغیرش - جزئی که در دست سرمایه دار و برای او، کارکرد سرمایه احراز می کند، سپس برای خود کارگر مولد درآمدی می سازد، سرمایه دار یک بخش از سرمایه اش را صرف خرید نیروی کار می کند، به سرمایه متغیر تبدیل می نماید و با وقوع چنین تبدیلی، نه فقط این بخش سرمایه، بلکه مجموع سرمایه اش نقش سرمایه صنعتی پیدا می کند. نیروی کار در دست کارگر فقط یک کالا است، کالائی که با فروش آن زندگی می نماید. این کالا در دست خریدارش یعنی سرمایه دار، سرمایه متغیر می گردد. اسمیت می گوید: «ارزش محصول در مانوفاکتور مرکب از دستمزد کارگران و سود سرمایه داران است، اما در کشاورزی کارگران علاوه بر بازتولید ارزشی که برابر مصرف خودشان و سرمایه استخدام کننده آنها (سرمایه متغیر) بعلاوه سود سرمایه دار زراعی است، منظمأً به بازتولید بهره مالک زمین نیز می پردازند.»

بهره مورد نظر اسمیت به هر حال جزئی از اضافه ارزش است و از این روی ارزش کالا در محاسبات وی نهایتاً به همان دو جزء دستمزد کارگر و سود سرمایه دار قابل تقسیم یا تحویل است. این نتیجه گیری بسیار نادرست و بی پایه، اسمیت را به ورطه تحلیلی گمراهساز و یکسویه در باره اجزائی می اندازد که ارزش هر کالا یا کل محصول اجتماعی سالانه به آن تقسیم می گردد. زیر فشار همین تحلیل است که او اعلام می دارد: «مزد، سود، اجاره زمین، سه سرچشمه کل درآمدها یا تمامی ارزش های مبادله پذیر هستند

و همه درآمدهای دیگر از این سه منبع مشتق و منشق می شوند!! محاسبات و نتیجه گیری هائی که آکنده از آشفتگی ها است. از جمله:

الف - تمامی اعضای جامعه که مستقیماً در فرایند بازتولید شرکت ندارند، اعم از کارگر و غیر کارگر، می توانند سهم وسائل مصرفی خود از محصول سالانه را از دست طبقات دریافت کننده این محصول یعنی سرمایه داران صنعتی، مالکان زمین و کارگران به دست آرند. سهمیه های این اعضا برخلاف اولیها، درآمدهای فرعی تلقی می شود. درآمدهائی که دریافت کنندگان آنها، کشیش، فاحشه، شاه، مزدور، ولی فقیه، جلاد، وزیر، مرجع تقلید، سرلشکر، هر کدام به خود حق می دهند مشاغل خویش را سرچشمه این درآمدها دانند.

ب - و در این راستا یا در ادامه این تحلیل ها است که آشفته فکری سفاهت بار اسمیت بیش از پیش فاش می شود، او که ابتدا در کنار همه استنتاجات نادرست، بالاخره عناصر سازنده ارزش کالاها و مجموع ارزش های پرورده این عناصر را به درستی می دید، ناگهان جهتگیری معکوس آغاز می کند، بر روی منشأ واقعی درآمدها خط می کشد و ترکیب یا صورت بندی حاضر آن ها را مقام سرچشمه واقعی کل ارزش ها تفویض می نماید!! کاری که همچنان در را بر روی میداننداری اقتصاد عامیانه باز می گذارد.

۳ - جزء ثابت سرمایه

اسمیت در ورطه گمراهه ای که افتاده است به افسوس می آویزد تا جزء ثابت سرمایه را از ارزش - کالاها بیرون راند. «یک جزء بهای گندم، بهره مالکانه را می پردازد... جزء دیگر هزینه نگهداری کارگران و حیوانات!! می گردد... جزء سوم سود مزرعه دار خواهد شد... جزء احتمالی چهارم به جبران سرمایه مزرعه دار یا فرسودگی دامها اختصاص می یابد.» (اسمیت با خونمایه طبقاتی یک نماینده سرمایه داری، در بیشتر جاها کارگران

و حیوانات را یکی می انگارد و کنار هم قرار می دهد) به اصل بحث وی پردازیم، او در اینجا، در ادامه عبارات بالا هم اصرار می کند که «قیمت کشت افزارها، به طور مثال اسب یا هر وسیله کار و تولید دیگر نهایتاً از همان سه جزء سود و مزد و بهره ترکیب می شود» مختصر بگوئیم کل استدلال های اسمیت تکرار ملال آور همان حکم پیشین است که قیمت کالاها حاصل جمع مزد، سود و بهره می باشد!! او قادر به رؤیت این واقعیت بسیار ساده نیست که قیمت تولیدی هر کالا بهای سرمایه ثابت و متغیر به کار رفته در آن بعلاوه سهمی از اضافه ارزشها است که توسط کارگران تولید گردیده و در چهارچوب قوانین سرشتی سرمایه، نصیب هر واحد کالا و سرمایه دار مالک این کالا می شود. اسمیت عاجز از واکاوی ریشه ای ماجرا به ورطه بدترین تناقضات سقوط می کند. قبول دارد و بارها تأکید می نماید که کارگران در روند تولید، ارزشهایی می آفرینند که افزون بر ارزش سرمایه استخدام کننده آنان (سرمایه متغیر) است. آنها هم بهای نیروی کار خود و هم سود سرمایه دار و بهره زمین را تولید می کنند. بحث را ادامه می دهد و نتیجه می گیرد که کل محصول پروسه کار و لاجرم کل محصول سالانه اجتماعی مرکب از دستمزدها و سودها و بهره ها است. قیمت کل اینها و قیمت هر کالا نیز متشکل از همین سه جزء است. آنچه در این میان کلا فراموش می گردد، سرنوشت جزء ثابت سرمایه ای است که در تولید کالا به کار رفته و بخشی از بهای آن را تعیین می نماید. پیش تر گفتیم که تمرکز اسمیت بر بازتولید ساده است، با این حال ببینیم که تکلیف این جزء ارزش کالا چه می شود؟

۱ - تا اینجا روشن است که اسمیت ارزش کالا را برابر حجم کاری می داند که کارگر مزدی بر آن افزوده است، او قبول دارد که کارگر علاوه بر مزدش اضافه ارزش هم تولید می کند. نوع درک وی از محاسبه کمی اضافه ارزش یا چگونگی توزیع آن عجالتاً مورد بحث نمی باشد، نکته مهم آنست که اضافه ارزش مجموعه ارزشی است که سرمایه دار

در قبال کسب آن هیچ چیز نمی پردازد، ارزش کالا، کار اجتماعاً لازم کارگر است که در آن تبلور یافته است. جزئی از ارزش کل کالا را این اضافه ارزش تشکیل می دهد که برابر با دستمزد کارگر یا سرمایه متغیر سرمایه دار است. بر این مبنی مابقی این ارزش ها یا در واقع اضافه ارزش را هم باید بر همین سیاق به عنوان جزئی از کل ارزشها سنجید.

۲ - آنچه در مورد کالاهای تولید شده در یک بنگاه صادق است، در مورد کل محصول سالانه نیز صدق می کند، هر چه در باره کار روزانه یک کارگر مولد منفرد مصداق دارد، در مورد کار سالانه کل کارگران مولد نیز صائب است. اسمیت قبول دارد که «طبقه کارگر مولد توسط کاری که در طول سال انجام می دهد کل ارزش تولیدی این سال را در محصول سالانه تثبیت می کند» و همان گونه که به کرات دیده ایم کل این ارزش ها مرکب از مزدها، سودها، بهره ها و به طور دقیق تر مزدها و سودها می بیند. (تصریح کنیم که تلقی اسمیت از کار مولد و غیرمولد یا نقش آن ها، در رابطه با تولید ارزش ها و اضافه ارزش ها در اینجا به هیچ وجه موضوع بررسی نیست) فعلاً تمامی جستجوی مالال از حساسیت و علاقه ما بر این متمرکز است که بالاخره تکلیف جزء ثابت سرمایه موجود در این محصولات و ارزشهای آنها چه می شود؟ چرا اسمیت نامی از این نمی برد؟ و این چشم پوشی او از کجا نشأت می گیرد؟ باید این را بکاویم.

اولین اشتباه مهم اسمیت آنست که او ارزش محصولات سالانه را، با محصول -

ارزش سالانه، یکی می پندارد!! اولی شامل ارزش کل عناصری است که برای آماده ساختن محصول سالانه مصرف گردیده است. عناصر و ارزشهایی که خود در سال پیش یا حتی طی سالیان پیش تولید شده اند. اینها وسائل هستند که فقط ارزش خود را به محصول جدید منتقل می کنند، ارزشهایی که وجود داشته اند، قبلاً تولید گردیده اند و اکنون در فرایند تولید کالای تازه ظاهر می شوند، دومی اصلاً چنین نیست. صرفاً

محصول تولید شده در آخرین سال است. اسمیت قادر به تشخیص تفاوت این دو تا از هم نیست.

اما این اشتباه اسمیت با همه اهمیتش، ریشه در اشتباه بنیادی دیگر دارد. او

مرتکب این خطای فاحش می شود زیرا از عهده شناخت خصلت دو گانه کار،

مجرد و مشخص بودن کار عاجز است. در نمی یابد که کار مجرد انسانی است که

ارزش می آفریند و کار مشخص صرفاً شکل سودمندی کالا را بیان می دارد. کالاهائی

که با سودمندی های گوناگون در طول سال تولید می شوند حاصل کار اجتماعی انبوهی

هستند که در یک سیستم پیچیده، در هزاران شاخه مختلف، به کار می افتند، در همین

روند و در درون این سیستم است که همه یا بخشی از ارزش وسائل تولید (ماشین آلات

و مواد خام یا کار مرده قبلی) نیز مصرف می شود، به فرآورده های جدید منتقل و از

این طریق حراست می گردند، محصول سالانه کل، نتیجه تمامی کار سودمندی است

که در سال جاری صرف گردیده است اما فقط یک جزء از ارزش کل محصول سالانه در

طول این سال تولید شده است. این جزء همان محصول - ارزش سالانه است که نتیجه

کار انجام گرفته در همان سال است. اسمیت کار مشخص یا رویه سودمند کل محصول

اجتماعی تولید شده در طول سال حاضر را مشاهده می کند اما قادر به تعمق این

واقعیت نیست که کار مجرد اجتماعاً لازم انسانی انجام یافته در این سال فقط بخشی

از ارزش کل این محصول را تعیین می کند.

۴ - اسمیت، سرمایه و درآمد

سرمایه دار جزئی از سرمایه پیش ریخته را صرف خرید نیروی کار می کند و به سرمایه

متغیر مبدل می سازد، این جزء یا نیروی کار خریداری شده، در روند تولید مصرف می

گردد و ارزش های تازه ای به شکل کالا می آفریند، آنچه تا اینجا اتفاق افتاده است

تجدید تولید جزء ارزشی مذکور یا بازتولید بخش متغیر سرمایه است. کارگر به نوبه خویش دستمزدش را صرف خرید مایحتاج معیشتی می کند، وسائلی را می خرد که نیاز بازتولید نیروی کار او هستند. مبلغ پول برابر سرمایه متغیر پیش ریز شده است که برای کارگر نقش درآمد دارد. این درآمد تا زمانی برای کارگر باقی است که او می تواند و امکان آن را دارد که نیروی کارش را به سرمایه دار بفروشد. کالای کارگر یعنی نیروی کار فقط هنگامی به مثابه کالا عمل می نماید که در پیکر سرمایه تجسم یابد و به کار افتد. در اینجا روندهای متنوعی از تولید و دوران به هم می آویزند که اسمیت آنها را از هم جدا نمی سازد.

اولاً: پولی که سرمایه دار به خرید نیروی کار اختصاص می دهد، خرج نشده بلکه با هدف ارزش افزائی پیش ریز شده و لذا پول - سرمایه است. اما آنچه در این حد انجام یافته فقط یک مبادله است و لاجرم به حوزه دوران مربوط است.

ثانیاً: نیروی کار خریداری شده جزء فعال **روند تولید** می شود، کارگر شکل طبیعی ویژه سرمایه، متفاوت با شکل طبیعی وسائل تولید یا عناصر دیگر سرمایه را پیدا می کند و با صرف نیروی کارش ارزش و اضافه ارزش می آفریند.

ثالثاً: سرمایه دار با فروش کالاهای تولید شده، جزئی از ارزش آن را جایگزین سرمایه متغیر پیش ریز شده می نماید و در همین راستا موفق به خرید دوباره نیروی کار می گردد.

اسمیت تفاوت میان مراحل بالا را تمیز نمی دهد. او می گوید «آن حصه از سرمایه که صرف تیمار کار مولد می شود، پس از آنکه در وظیفه سرمایه ای به سرمایه دار خدمت می کند درآمدی برای کارگر می شود.» این حرف اشتباه است. پولی که سرمایه دار به عنوان مزد می پردازد فقط در صورتی با وظیفه سرمایه ای به سرمایه دار خدمت می کند که او آن را به مثابه نیروی کار در پیکر عناصر مادی سرمایه اش به هم آمیزد و از

این طریق سرمایه اش را به طور کلی سرمایه بارآور سازد. نیروی کار در دست کارگر فقط کالا است و سرمایه نیست. پس از فروش است که سرمایه دار آن را در روند تولید به مثابه سرمایه به کار می گیرد. آنچه در اینجا دو نقش ایفاء می کند نیروی کار است. به مثابه کالا در دست کارگر که مثل هر کالای دیگر به ارزش خود فروخته می شود و به عنوان سرمایه در دست سرمایه دار که هم ارزش و هم ارزش مصرفی ایجاد می نماید. پول نیست که دو بار عمل می کند، نیروی کار است که دو نقش را بازی می نماید. جزئی از سرمایه که در شکل مزد به کارگر پرداخت می شود، ارزشی است که او خود آفریده است. کارگر پیش از آنکه بهای نیروی کارش را دریافت دارد ارزشی بسیار بیشتر از آن برای سرمایه دار تولید کرده و تسلیم او نموده است. به این ترتیب از یک سو، خرید و فروش نیروی کار، جایگاه نیروی کار را به مثابه عنصری از سرمایه تثبیت می کند، انسان که کارگر با کارش مستمراً سرمایه متغیر همتراز بهای نیروی کارش را تولید می کند و تحویل سرمایه دار می دهد. از سوی دیگر فروش دائمی نیروی کار منبع حفظ زندگی کارگر می شود و چنان می نماید که درآمدی برای گذران وی است. معنای درآمد در اینجا صرفاً تصاحب ارزش هائی است که تحت تأثیر فروش تکراری و پیوسته نیروی کار قرار دارد. این ارزشها فقط در خدمت بازتولید مدام کالائی هستند (نیروی کار) که باید فروخته شود. اسمیت می گوید: «جزء ارزشی محصول تولید شده توسط کارگر که مزد او می گردد، به منبع درآمد وی تبدیل می شود» این حرف غلط نیست اما این امر مطلقاً ماهیت یا مقدار این بخش از ارزش کالائی را تغییر نمی دهد. ارزش نیروی کار مانند هر کالای دیگر با مقدار کار اجتماعاً لازم مورد نیاز بازتولیدش تعیین می شود. ارزشی که در همان حال می تواند نام منبع درآمدی برای کارگر را به خود گیرد. مشکل در این نامگذاری نیست. یک معضل بسیار بارز آدام اسمیت در شناخت وی از درآمد و رابطه درآمد با ارزش کالاهای تولید شده توسط کارگران ریشه دارد. او

بر این باور کاملاً غلط پای می فشارد که گویا ارزش کالاهای جدید حاصل کار و استثمار توده کارگر نیست که مزد و اضافه ارزش، یا درآمد کارگر و ارزش اضافی سرمایه دار اعم از سود و بهره زمین را تشکیل می دهد، بالعکس درآمد است که کل ارزش کالاهای تولید شده توسط کارگران را تشکیل می دهد!! استنباطی که از همه لحاظ نادرست است. این فقط اولی است که تشکیل دهنده دومی ها می باشد.

اسمیت حجم آنچه را که درآمد کارگر می نامد به جای آنکه سهمی از ارزش کالاهای تولید شده توسط وی بیند به شکل کاملاً معکوس نظر می اندازد. او درآمد را تشکیل دهنده ارزش کالاهائی می بیند که کارگر خلق نموده است!! اما واقعیت چیز دیگری است، سهمی از ارزش های جدید تولید شده است که حجم درآمد کارگر را تعیین می کند، عکس آن صادق نیست. شالوده تعیین مزد کارگر نیز همان گونه که تصریح شد، نسبت معینی از حاصل کار و تولید وی نمی باشد، بلکه صرفاً کار اجتماعی لازم برای بازتولید نیروی کار یا بهای کالاهائی است که برای بازتولید این نیروی کار ضروری و حیاتی هستند.

خلاصه کنیم، اسمیت به غلط می پندارد که بهای هر کالا یا کل محصول اجتماعی سالانه مرکب از مزد، سود، بهره است، این تصور بی پایه او را به سمتی می راند که ارزش کالا را در حاصل جمع مزد و ارزش اضافی خلاصه کند. قادر به شناخت سرچشمه واقعی اضافه ارزش نیست و بخش متغیر سرمایه را یگانه منشأ آن نمی بیند. بالعکس اختصاص یک جزء سرمایه به خرید نیروی کار یا همان سرمایه متغیر را موجب تغییر کل سرمایه به سرمایه مولد صنعتی و تبدیل تمامی اجزاء سرمایه به تولید کننده اضافه ارزش می انگارد!!! نظریه وی دایره بر متشکل شدن ارزش از مزد، سود و بهره او را بر آن می دارد که کل محصول سالانه کار را مزد کارگران و سود و بهره سرمایه داران، زمینداران پندارد. در همین راستا و زیر فشار همین خطای فاحش، برای مشاغل مختلف،

نقش سرچشمه ارزش قائل گردد، منشأ درآمدها را گم کند و خود آنها را سرچشمه ارزش ها ببیند!! اسمیت ارزش محصولات سالانه را از محصول - ارزش سال جاری متمایز نمی سازد!! از عهده شناخت خصلت دو گانه کار، مجرد و مشخص عاجز می ماند. در نمی یابد که کار مجرد آفریننده کل ارزشها است و کار مشخص صرفاً شکل سودمندی کالا را بیان می دارد. او در ورطه این آشفته فکری های خاص طبقاتی و ندیدن مسائل بسیار مهم دیگر است که موفق به رؤیت انتقال ارزشهای پیشین به فرآورده های جدید در فرایند تولید، چگونگی انتقال و حفظ این ارزشها و تأثیر آنها بر ارزش کالاهای تازه نمی شود. اسمیت تفاوت میان مراحل گردش و تولید سرمایه را تمیز نمی دهد. فاز خرید نیروی کار را که جزئی از پویه دوران است از فاز مصرف نیروی کار در حلقه تولید که روند آفرینش اضافه ارزش است فرق نمی گذارد. وقتی از درآمد کارگر و ارزش های تولید شده سالانه توسط او می گوید به جای آنکه دومی را تشکیل دهنده اولی ببیند راه عکس پیش می گیرد. بهای نیروی کار را با ارزش کار اجتماعاً لازم یا بهای وسائل زندگی مورد نیاز بازتولیدش توضیح نمی دهد، به جای آن، به درآمد می آویزد، ارزش های تولیدی سالانه را به مزدها و اضافه ارزش ها یا «درآمدها»! تجزیه نمی کند. دومی ها را تشکیل دهنده کل ارزش های تولیدی سالانه تلقی می کند. اسمیت راه درست شناخت سرمایه داری را با گمراهه جایگزین می سازد.

متأخرین و میراث داران آدام اسمیت

ریکاردو: شواهد بانگ می زنند که او نیز تکرار کننده نظرات اسمیت است. به این بخش از گفته های وی نگاه کنیم.

«باید این موضوع درک شود که تمامی تولید یک کشور مصرف می گردد. اما تفاوت بزرگی است که محصولات مذکور توسط افراد تولید کننده ارزش مصرف شوند یا کسانی

که فاقد هر گونه نقش در ارزش آفرینی هستند. وقتی می گوئیم درآمد پس انداز و به سرمایه اضافه می شود منظور آنست که بخشی از درآمد افزوده شده به سرمایه، توسط کارگران مولد به جای کارگران غیرمولد مصرف گردیده است»

ریکاردو نظریه تجزیه بهای کالا به مزد و ارزش اضافی را قبول می کند، اختلافاتش با اسمیت در موارد زیر قابل تلخیص است. ۱ - او اجاره زمین را از لیست اجزای ضروری سازنده اضافه ارزش حذف می کند. ۲ - بهای کالا را به همان سرمایه متغیر و ارزش اضافی تجزیه می نماید. علاوه بر آن برای محاسبه مقدار ارزش، بر خلاف اسمیت از جمع کردن مزد و اضافه ارزش آغاز نمی کند، خود ارزش را نقطه عزیمت می گیرد. «رمزی» به ریکاردو انتقاد می کند که محصول را فقط به مزد و سود تقسیم می کند و جایگزینی سرمایه استوار را به فراموشی می سپارد. آنچه رمزی در اینجا می بیند و آن را سرمایه استوار می نامد در واقع نه بخش فیکس سرمایه، که کل سرمایه ثابت است. «سه» خود را از پاره ای مخصصه ها راحت می کند. با فراغ بال می گوید «ارزش همه محصولات به صورت درآمد در جامعه تقسیم گشته است» او ادامه می دهد که «ارزش کل هر محصول از سودهای مالکان زمین، سرمایه داران و صنعتگران تشکیل می شود»، «سه» دستمزد را سود صنعتگر می نامد، او از کنار هم چیدن این احکام نتیجه می گیرد که درآمد جامعه معادل ارزش ناخالصی است که تولید شده است.

«پرودون» کشف «سه» را از آن خود می کند. «استورش» نظریات اسمیت را می پذیرد و به «سه» خرده می گیرد که آن نظرات را درست و دقیق به کار نگرفته است. او می گوید «اگر قبول شود که درآمد ملت برابر با محصول ناخالص است، هیچ سرمایه ای (هیچ سرمایه ثابتی) را نباید از آن کسر کرد. در این صورت چنین ملتی می تواند تمام ارزش محصول سالانه خود را به طور غیرمولد مصرف کند، بدون آنکه هیچ خللی به آینده خود وارد نماید. محصولات که سرمایه ثابت یک ملت را تشکیل می دهند هیچ

گاه مصرف پذیر نیستند»، «سه» سکوت می کند که چگونه وجود این جزء ثابت سرمایه با تحلیل اسمیتی تطابق می یابد!! تحلیلی که ارزش - کالا را فقط دستمزد و اضافه ارزش می بیند و هیچ سرمایه ثابتی را وارد محاسبه نمی سازد. «سیسموندی» در این رابطه هیچ بحث دقیقی ندارد و هیچ نظر روشنی بیان ننموده است.

«بارتون، رمزی و شربولیه» می کوشند تا از نگرش اسمیتی گامی به جلو بردارند. ناکامی آنها در این است که از پیش موضوع را یکسویه نظر می اندازند، تفاوت میان ارزش سرمایه ثابت و متغیر را با فرق میان سرمایه استوار و گردان از هم جدا نمی کنند. «جان استوارت میل» ارث اسمیت را ارج می گذارد و نظراتش را تکرار می نماید. نتیجه آنکه آشفته بینی های اسمیتی به بقای خود ادامه داده است و دگم های او همچنان اصول ایمان متعبدان اقتصاد سیاسی است.

فصل ۲۰: باز تولید ساده

۱- طرح مسأله

محصول سالانه مرکب از هر دو بخش محصول اجتماعی است. بخشی که جایگزین سرمایه می شود (بازتولید اجتماعی) و بخشی دیگر که توسط طبقه کارگر و سرمایه دار به مصرف می رسد. به تعبیر دیگر، محصول سالانه مشتمل بر هر دو جزء مصرف مولد و نامولد است. فصل حاضر به بررسی بازتولید ساده اختصاص دارد و ما این واکاوی را از شکل گردش: سرمایه کالائی - پول - کالا... روند تولید..... کالا سرمایه، همراه با پول و کالای اضافه شده شروع می کنیم. در این دوران، تکلیف پدیده مصرف الزاماً تعیین می شود، زیرا آغازگاه، $C'=C+c$ است. سرمایه کالائی 'C' فقط از ارزش سرمایه ثابت و متغیر تشکیل نمی شود، بلکه اضافه ارزش را نیز در بر می گیرد. مصرف فردی و مولد هر دو، در این حیطة موضوع واکاوی هستند. در دورپیمائیهی $P...C'-M'-C...P$ و $M-C...P...C'-M'$ حرکت سرمایه نقطه شروع و فرجام است و لاجرم شامل مصرف هم می شود. پرسش مهم، مستقیم و مقدم در کندوکاو این است که ارزش - سرمایه مصرف شده در تولید سالانه چگونه جایگزین می گردد و درهم تنیدگی این جایگزینی، با ارزش اضافی سرمایه داران و دستمزد کارگران چگونه است. فراموش نکنیم که تمرکز گفتگوی ما بر روی بازتولید ساده است.

۲- دو بخش تولید اجتماعی

کل محصول اجتماعی و لذا کل تولید جامعه به دو بخش زیر تقسیم می گردد. **اول - وسائل تولید:** کالاهائی که برحسب جنس خود، به مصرف مولد می رسند، یا ظرفیت ایفای این نقش را دارند.

دوم – وسائل مصرف: کل کالاهائی که بنا بر خواص خود مورد مصرف سرمایه داران و کارگران قرار می گیرند.

در هر کدام از دو بخش بالا کل حوزه های تولید که به آن تعلق دارند یک شاخه سراسری تولید به حساب می آیند. هر دو بخش در مجموع سرمایه اجتماعی را تشکیل می دهند. سرمایه درون هر بخش مرکب از دو جزء مختلف است.

۱ – سرمایه متغیر: ارزش نیروی کار اجتماعی هر بخش یا کار زنده ای که توسط سرمایه در آنجا استثمار می شود.

۲ – سرمایه ثابت: ارزش کل وسائل تولید که هر بخش به کار می افتد. این سرمایه به سهم خود مرکب از اجزاء استوار مانند ساختمان یا ماشین آلات و بخش گردشی سرمایه ثابت از قبیل مواد خام، وسائل کمکی و کالاهای نیم ساخته است. ارزش کل محصول سالانه در هر یک از دو بخش شامل دو جزء است. جزئی که تجسم سرمایه ثابت مصرف شده در تولید محصول است، خالق یا حامل هیچ ارزش تازه ای نیست و صرفاً ارزش خود را به فرآورده جدید منتقل می کند. جزء دوم توسط کار سالانه یا کار کل کارگران مورد استثمار هر بخش تولید می گردد. از این جزء، یک بخش صرف جایگزینی سرمایه متغیر پرداخت شده می شود و بخش دیگر ارزش اضافی سرمایه دار است. کل محصول سالانه هر کدام از بخش ها به ارزش منتقل شده از سرمایه ثابت + سرمایه متغیر + اضافه ارزش قابل تقسیم است. از سرمایه ثابتی که در تولید محصول اجتماعی سالانه به کار گرفته می شود، مواد خام، وسائل کمکی و کالاهای نیم ساخته تماماً مصرف می شوند و ارزش خود را به محصول جدید منتقل می سازند، اما در مورد سرمایه استوار چنین نیست. در هر دور واگرد فقط جزئی از آن به صورت استهلاک وارد ترکیب محصول سالانه می شود و ارزش خود را به محصول منتقل می کند. برای بررسی باز تولید ساده،

ما از همان اسامی سرمایه ثابت C، سرمایه متغیر V، اضافه ارزش M و نرخ ارزش اضافی $V/M \times 100$ استفاده می کنیم. ارقام بیانگر میلیون پوند استرلینگ خواهند بود.

الف. تولید وسائل تولید

سرمایه ای به میزان ۵۰۰۰ میلیون پوند مرکب از C ۴۰۰۰ و V ۱۰۰۰ و نرخ اضافه ارزشی برابر با ۱۰۰ درصد را مورد نظر قرار دهیم. محصول کالائی آن عبارت از:

$$6000 = 4000 C + 1000 V + 1000 M$$

است. در شکل وسائل تولید موجود است.

ب. تولید وسائل مصرفی

در اینجا هم با سرمایه ای به مبلغ ۲۵۰۰ میلیون پوند سر و کار داریم که از C ۲۰۰۰ و V ۵۰۰ تشکیل گردیده است و محصول کالائی آن مرکب از

$$3000 = 2000 C + 500 V + 500 M$$

در شکل وسائل مصرفی وجود دارد. به این

ترتیب کل محصول کالائی سالانه به شرح زیر خواهد بود.

۱ - وسائل تولید: $6000 = 4000 C + 1000 V + 1000 M$

۲ - وسائل مصرفی: $3000 = 2000 C + 500 V + 500 M$

کل ارزش محصول ۹۰۰۰ است. یادآوری کنیم که سرمایه استوار حاضر در فرایند تولید و جزئی از آن که به صورت استهلاک وارد محصول می گردد را آگاهانه کنار نهاده ایم. تمرکز محاسبات ما بر بازتولید ساده است. شکلی از بازتولید که در آن کل ارزش اضافی حالت مصرف غیرمولد دارد. فعلاً گردش پولی واسط معاملات را هم چشم پوشی می کنیم و فقط به خود داد و ستدها می پردازیم. در این رابطه ۳ نکته مهم قابل تعمق است

اول: دستمزد ۵۰۰ و ارزش اضافی تولید شده ۵۰۰ در بخش ۲ یا بخش تولید وسائل مصرفی، به این دلیل که وسائل مصرفی هستند توسط خود کارگران و سرمایه داران این بخش به مصرف می رسند، به بیان دیگر به محصول تبدیل شده و حذف می گردند.

دوم: دستمزد ۱۰۰۰ و ارزش اضافی ۱۰۰۰ تولید شده در بخش ۱ که به صورت وسائل تولید در این بخش تهیه شده اند به خرید وسائل مصرفی از بخش ۲ اختصاص می یابد. این اقلام با جزء ثابت ۲۰۰۰ سرمایه این بخش که کالاهای مصرفی هستند، رد و بدل شده و از دور خارج می شود.

سوم: آنچه باقی می ماند ۴۰۰۰ سرمایه ثابت بخش ۱ است. این رقم مرکب از وسائل تولید است که فقط در همین بخش ۱ می تواند به مصرف رسد. در مبادله متقابل میان سرمایه داران این بخش سامان می پذیرد. درست به همان گونه که دستمزد ۵۰۰ و اضافه ارزش ۵۰۰ مربوط به بخش ۲ در درون همان بخش تسویه و تعیین تکلیف شد.

۳ - مبادله بین دو بخش: دستمزدها و اضافه ارزش های بخش ۱ در مقابل

سرمایه ثابت بخش ۲

دستمزد ۱۰۰۰ و ارزش اضافی ۱۰۰۰ بخش ۱ در شکل وسائل تولید با سرمایه ثابت ۲۰۰۰ بخش ۲ که شکل مصرفی دارد مبادله می شود. سرمایه داران بخش ۲ سرمایه ثابت ۲۰۰۰ واحدی خود را که در شکل کالاهای مصرفی است با وسائل تولید مورد نیاز تشکیل دهنده سرمایه ثابت خود در بخش ۱ داد و ستد می کنند و در این گذر جزء ثابت سرمایه خویش را آماده ارزش افزائی می سازند. همزمان کارگران بخش ۱ برابر مزدهای خود و سرمایه داران این بخش برابر اضافه ارزش های خود کالاهای مصرفی از بخش ۲ دریافت می کنند. مبادله با پول انجام می شود. گردش پول اینجا اهمیت تعیین کننده دارد. مزدهای کارگران هر دو بخش باید به شکل پولی پرداخت گردد. روند وقوع داد و ستدها به شرح زیر است.

اول: در بخش ۱ صاحبان سرمایه، ۱۰۰۰ میلیون پوند استرلینگ دستمزد به کارگران پرداخت کرده اند. کارگران با این مزدها یا این مقدار ارزش پولی به سراغ سرمایه داران

بخش ۲، تولید کنندگان وسائل مصرف می روند، به همین میزان، مایحتاج معیشتی خریداری می کنند و در این راستا نیمی از جزء ثابت سرمایه بخش ۲ به پول تبدیل می شود. در پی این اقدام، سرمایه داران بخش ۲ مقدار پول دریافتی ۱۰۰۰ میلیون پوند را صرف خرید وسائل تولید مورد احتیاج خویش از بخش ۱ می کنند. تا اینجا و در دل این داد و ستد، ارزش سرمایه متغیر ۱۰۰۰ میلیون پوند بخش ۱ که به عنوان جزئی از محصول سالانه این بخش در شکل وسائل تولید وجود داشت به پول تبدیل می گردد و امکان می یابد که در دست سرمایه داران همین بخش به عنوان سرمایه پولی عمل نماید و صرف خرید مجدد نیروی کار شود.

دوم: حال نوبت جزء ارزش اضافی سرمایه کالائی بخش ۱ است. این جزء هم می تواند با ۱۰۰۰ میلیون پوند دیگر سرمایه ثابت بخش ۲ مبادله شود. این مبادله به نوبه خود نیازمند پول است و پول لازم می تواند از راههای مختلف پرداخت گردد. فرض ما این است که نیمی از آن را سرمایه داران بخش ۲ و نیم دیگر را سرمایه داران بخش ۱ فراهم می نمایند. در این صورت:

بخش ۲ مبلغ ۵۰۰ میلیون پوند فراهم شده خود را صرف خرید وسائل تولید می کند و با این ۵۰۰ میلیون پوند وسائل تولیدی را که در شکل اضافه ارزش و به صورت جزئی از محصول سالیان، در دست سرمایه داران بخش ۱ است خریداری می نماید. به این ترتیب در جریان انجام این معامله، ۵۰۰ میلیون پوند دیگر از سرمایه ثابت بخش ۲ جایگزین می شود. می گوئیم ۵۰۰ میلیون پوند دیگر زیرا به خاطر داریم که پیش تر، ۱۰۰۰ میلیون پوند آن توسط مزد کارگران بخش ۱ و در پروسه خرید وسائل مصرف از بخش ۲ جبران گردیده بود، در نتیجه تا این جا سه چهارم سرمایه ثابت بخش ۲ جایگزین شده و سامان یافته است. همزمان سرمایه داران بخش ۱ نیز نیمی از اضافه ارزش خود را محقق و به پول تبدیل کرده اند.

گام بعدی آن است که سرمایه داران بخش ۱، مبلغ ۵۰۰ میلیون پوند دریافتی از بخش ۲ را به خرید وسائل مصرفی از همان بخش اختصاص می دهند، با این کار بخش ۲ معادل ۵۰۰ میلیون پوند دیگر از بخش ثابت سرمایه اش را، در شکل محصول مصرفی سالانه، به بخش ۱ می فروشد و در همین راستا ۵۰۰ میلیون پوند را مجدداً به چنگ می آورد یا به تعبیر دیگر بازبافت می کند. متعاقباً به اندازه آن، وسائل تولید از بخش ۱ خریداری می کند و به این ترتیب کل ۲۰۰۰ واحد سرمایه ثابت خود را جایگزین می سازد. داد و ستد اخیر، به سرمایه داران بخش ۱ نیز امکان می دهد تا جزء دیگری از محصول سالانه خویش را که ما به ازاء ۵۰۰ میلیون پوند باقی مانده اضافه ارزش ها است به پول تبدیل نمایند و در واقع محقق گردانند.

آنچه در این جا کاملاً مهم و قابل توجه است آن است که بخش ۲ کل ۲۰۰۰ میلیون پوند سرمایه ثابت خود را که در شکل کالاهای مصرفی و جزء اصلی محصول سالانه این بخش بود، مجدد به وسائل تولید مورد نیاز خود تبدیل نموده است. علاوه بر آن، کل ۵۰۰ میلیون پوندی را هم که به صورت دست مایه جدا از این سرمایه گذاری ها و برای حل مشکلات موجود پولی، وارد پویه گردش ساخته بود، تأمین نموده یا بازبافت کرده است. همین موضوع به گونه ای دیگر در مورد بخش ۱ نیز صادق است. این بخش نیز نه فقط سرمایه متغیر خود را که در شکل وسائل تولید بود، با وسائل مصرفی مبادله کرده است که ۵۰۰ میلیون پوند دست مایه تزریق شده به پروسه گردش را نیز بازبافت نموده است. مرور آنچه تا این جا گفتیم در همان حال این را هم روشن می سازد که تحقق کل فرایند نیازمند ارزش - سرمایه ای بود که باید به شکل پول وارد چرخه دوران شود. این پول توسط سرمایه داران هر دو بخش تهیه و پرداخت شد، اما آنها همان گونه که شاهد بودیم مجدداً این پول را به تمام و کمال دریافت کردند. به بیان دیگر سرمایه داران هر دو بخش در این بازتولید ساده، بر سرمایه خود نیافزودند اما هیچ ریالی هم از

آن کاسته نشد. این نکته را هم فراموش نکنیم، آنها حجم بزرگی اضافه ارزش به چنگ آوردند که صرف معاش، رفاه، تجمل و خوشگذرانی خود کردند.

۴- مبادله درون بخش ۲

وسائل معاش لازم و تجملی

در بازتولید ساده که فعلاً موضوع بررسی ما است، کارگران بخش ۲ با دستمزدهای دریافتی خویش بخشی از وسائل مصرفی و مایحتاج معیشتی را که خودشان در همین بخش تولید کرده اند، خریداری می نمایند. محصول کار آنان اکنون در تصاحب طبقه سرمایه دار است و کارگران فقط به اندازه مزدی که گرفته اند، یک بخش این کالاها و اقلام مصرفی را از طبقه سرمایه دار می خرند. سرمایه داران با فروش این بخش از محصول کار و استثمار کارگران، به خود آنان، سرمایه متغیری را که در شکل دستمزد پرداخت کرده بودند، به طور کامل بازیافت می کنند. آنچه در این گذر اتفاق افتاده، این است که کارگران انبوهی محصول تولید کرده اند، کل این محصول به مالکیت طبقه سرمایه دار در آمده است. تولید کنندگان کارگر صرفاً بهای بازتولید نیروی کارشان را زیر نام مزد و در شکل پول دریافت نموده اند و حال با همین مزد و به اندازه آن، جزئی از محصول کار خود را که در تملک سرمایه داران است می خرند. صاحبان سرمایه با فروش این جزء از محصول تصاحب کرده، کل دستمزدی را که پرداخته بودند بازیافت می کنند. به بیان دیگر تمامی سرمایه متغیر خود را از نو به دست می آورند. بخش تولید وسائل مصرفی یا همان بخش ۲ مرکب از شاخه های فراوان و گوناگون صنعت است، اما کل این شاخه ها به دو عمده به شرح زیر قابل تقسیم هستند.

الف: شاخه تولید وسائل ضروری مصرفی. شاخه ای که محصولات معیشتی و مایحتاج حیاتی طبقه کارگر و در همان حال کالاهای مصرفی مورد نیاز سرمایه داران را تولید

می نماید. نیاز به توضیح نیست که وقتی از احتیاجات زندگی در قلمرو هستی سرمایه یا گستره تولید سرمایه داری صحبت می کنیم مفید و مضر بودن آن برای انسان هیچ محلی از اعراب ندارد. این کالاها می توانند افیون و سموم مهلک باشند یا اینکه در شکل نان و دارو تولید شوند.

ب: شاخه تولید وسائل مصرفی تجملی که یک جزء از مصرف طبقه سرمایه دار را تولید می کند و سرمایه داران خریدار آنها بخشی از اضافه ارزش حاصل استثمار کارگران را به این کار اختصاص می دهند. کارگران توان خرید آنها را ندارند. بر همین اساس، سرمایه متغیر یا دستمزدهای پرداخت شده، در هر دو شاخه این بخش، مستقیماً در شکل پول به سرمایه داران بخش ۲ الف که تولید کننده وسائل مصرفی ضروری و حیاتی هستند برگردانده می شود، همان گونه که گفته شد، کارگران قادر به خرید زینت آلات یا وسائل تجملی نیستند، آنها کل مزدشان را صرف خرید مایحتاج اضطراری معیشتی از سرمایه داران شاخه الف می کنند. اما در مورد بخش ۲ ب وضع متفاوت است. در اینجا محصول - ارزش، تماماً وسائل تجملی است و سامان پذیری آن نیازمند داد و ستدهای دیگر است. فرض کنیم که ۵۰۰ میلیون پوند سرمایه متغیر و ۵۰۰ میلیون پوند اضافه ارزش کل بخش ۲، به شرح زیر میان دو شاخه این بخش توزیع گردد.

شاخه الف: ۴۰۰ میلیون پوند مزد کارگران و ۴۰۰ میلیون پوند اضافه ارزش سرمایه داران جمعاً ۸۰۰ میلیون پوند.

شاخه ب: ۱۰۰ میلیون پوند مزد کارگران، ۱۰۰ میلیون پوند اضافه ارزش صاحبان سرمایه، کلاً ۲۰۰ میلیون پوند.

کارگران شاخه ب، ۱۰۰ میلیون پوند دستمزد گرفته اند، آنها این پول را به سرمایه داران شاخه الف می دهند و در قبال آن ۱۰۰ میلیون پوند کالای مصرفی ضروری از سرمایه داران مذکور (شاخه الف) دریافت می دارند. در این گذر از یک سو سرمایه متغیر

شاخه ب به این شاخه باز می گردد و از سوی دیگر سرمایه داران شاخه الف به ۱۰۰ میلیون پوند کالاهای تجملی دست می یابند. سرمایه داران اخیر (شاخه الف) قبلاً ۴۰۰ میلیون پوند دستمزد به کارگران این شاخه پرداخت کرده اند، آنها با فروش کالاهایی که همین کارگران تولید کرده اند، به خود آنها، تمامی این ۴۰۰ میلیون پوند را هم باز یافت می کنند.

تا اینجا تکلیف سرمایه متغیر هر دو شاخه روشن شده است، به جستجوی سرنوشت اضافه ارزشها پردازیم. فرض کنیم که سرمایه داران هر دو شاخه الف و ب، درآمدهای خود یا همان اضافه ارزش ها را، به نسبتهای مساوی میان کالاهای مصرفی ضروری و تجملی توزیع نمایند. مثلاً هر کدام سه پنجم از ۴۰۰ میلیون پوند اضافه ارزش ها را به احتیاجات ضروری و دو پنجم را به کالاهای تجملی اختصاص دهند. در این صورت سرمایه داران شاخه الف ۲۴۰ میلیون پوند را صرف وسائل مصرفی ضروری می کنند و ۱۶۰ میلیون پوند را به اشیاء تجملی تخصیص می دهند. سرمایه داران شاخه ب نیز ۶۰ میلیون پوند را هزینه وسائل ضروری و ۴۰ میلیون پوند را خرج کالاهای تجملی می کنند. با کدام مبادله ها این سامان پذیری انجام می گیرد؟ ماجرا این گونه است که سرمایه داران ب از کل ۱۰۰ میلیون پوند محصول تجملی این شاخه، به اندازه ۴۰ میلیون پوند را خود مصرف می کنند و معادل ۶۰ میلیون پوند را به سرمایه داران الف می دهند تا در ازاء آن کالاهای مصرفی دریافت دارند.

به این ترتیب برای کل بخش ۲ و شاخه های دوگانه آن خواهیم داشت:

۴۰۰ واحد سرمایه متغیر و ۴۰۰ واحد اضافه ارزش الف

+

۱۰۰ واحد سرمایه متغیر و ۱۰۰ واحد اضافه ارزش ب

۱۰۰۰ میلیون پوند

در این میان: ۱۰۰ واحد اضافه ارزش و ۴۰۰ واحد سرمایه متغیر الف، در ازاء ۵۰۰ واحد سرمایه متغیر الف + ب،

همزمان ۵۰۰ واحد اضافه ارزش الف و ب در برابر ۱۰۰ واحد اضافه ارزش ب + ۱۰۰ واحد سرمایه متغیر ب + ۳۰۰ واحد اضافه ارزش الف، مبادله می شوند. به این

ترتیب کل ۱۰۰۰ میلیون پوند پروسه تحقق خود را طی می کند.

اگر بازتولید را با همین نسبت ها، با محاسبه سرمایه ثابت هر دو شاخه دنبال کنیم آنگاه برای کل بخش ۲ خواهیم داشت.

شاخه الف: ۱۶۰۰ سرمایه ثابت + ۴۰۰ سرمایه متغیر + ۴۰۰ ارزش اضافی، جمعاً ۲۴۰۰ میلیون پوند

شاخه ب: ۴۰۰ سرمایه ثابت + ۱۰۰ سرمایه متغیر + ۱۰۰ ارزش اضافی، جمعاً ۶۰۰ میلیون پوند

و به عنوان حاصل جمع کل: ۲۰۰۰ سرمایه ثابت + ۵۰۰ سرمایه متغیر + ۵۰۰ ارزش اضافی = ۳۰۰۰ میلیون پوند

حال با تعیین تکلیف آنچه در داخل بخش ۲ اتفاق افتاده است، به سراغ کل مبادلات میان بخش های ۱ و ۲ در پویه بازتولید ساده سرمایه داری برویم. در این رابطه شاهد وقوع داد و ستدهای زیر خواهیم بود.

۱- ارزش - محصول جدید سالانه (سرمایه متغیر و اضافه ارزش) که به صورت وسائل تولید در بخش ۱، بازتولید شده است، برابر با ارزش سرمایه ثابت موجود در محصول سالانه بخش ۲ می باشد. اگر اولی کوچکتر از دومی گردد، بخش ۲ قادر به جایگزین کردن سرمایه ثابت خود نیست. اگر بزرگتر باشد، مقداری از آن مصرف نشده باقی می ماند. در هر دو حالت، فرض بازتولید ساده بر هم می ریزد.

۲ - در محصول سالانه بخش تولید وسائل مصرف، سرمایه متغیر پرداخت شده به کارگران تولید کننده اشیاء تجملی فقط به اندازه ارزش خود، با اضافه ارزش سرمایه داران تولید کننده وسائل مصرفی لازم مبادله می گردد، اما با همین مبادله است که سرمایه متغیر پرداخت شده سرمایه داران تولید کننده اشیاء تجملی به آنها باز می گردد و سامان پذیری کل سرمایه متغیر بخش ۲ محقق می شود. پس از این داد و ستد سرمایه داران شاخه ب صاحب ۱۰۰ واحد سرمایه متغیر خود هستند. سرمایه داران شاخه الف نیز با فروش ۴۰۰ واحد کالاهای مصرفی معیشتی به کارگران همین شاخه سرمایه متغیر خود را پس می گیرند. کل سرمایه داران دو شاخه هم ۵۰۰ واحد اضافه ارزش خود را تصاحب می کنند.

هر بحرانی موقتاً مصرف اشیاء تجملی را کاهش می دهد. بازتبدیل سرمایه متغیر این شاخه به سرمایه پولی را دچار تأخیر می کند. اخراج کارگران این قلمرو نیز بر وخامت اوضاع می افزاید. ظهور این شرایط و گسترش آن به کساد بازار فروش کالاها بر روی روند تولید سرمایه نیز تأثیر می گذارد.

توضیح: مارکس در اینجا ضمن تشریح فرایند بازتولید ساده و چگونگی مبادله میان دو بخش اساسی تولید سرمایه داری، به درستی، با تمامی دقت لازم، بدون اینکه هیچ جایی برای هیچ نوع مغلطه و تعبیر سوء باقی گذارد از تأثیر بحران بر روند گردش یا مبادله محصولات دو بخش در بازتولید ساده و به طور مشخص حوزه های تولید اشیاء تجملی سخن به میان می آرد. دقیق تر بگوئیم، مارکس در اینجا، در این بحث معین، به هیچ وجه از ریشه بحران، از منشأ و زمینه های واقعی ظهور بحران صحبت نمی کند. کاملاً بالعکس از عوارض و تأثیرات آن بر پروسه گردش سرمایه و مبادله میان بخش ها می گوید. سخن مارکس این است، اما خیلی ها از جمله شمار کثیری از «نظریه پردازان شهیر مارکسیست!» به ویژه در انترناسیونال دوم، با برداشت کاملاً **بازگون** از

کالبدشکافی مارکسی روند سامان پذیری سرمایه و داد و ستد میان دو بخش اساسی تولید سرمایه داری چنین استنباط و سپس القاء کرده اند که گویا بحران ها از بطن پروسه گردش سرمایه بر می خیزند!! گویا کاهش شمار مشتریان و مصرف کنندگان کالاها یا افت قدرت خرید توده های کارگر است که سلسله جنبان طغیان بحران ها می گردند!! گویا نامتوازی رشد انباشت در بخش های اساسی تولید سرمایه و اختلال در پویه دورپیمائی سرمایه است که بحران را می زاید، می پرورد و به طغیان می اندازد!!! انگاره هائی که همه و هر کدام بیش از دیگری بی بنیاد و گمراه کننده اند. همواره، در همه ادوار، اما بیش از همیشه در دوره های اخیر، با تشدید انفجار آمیز بحرانها و گسترش بی سابقه سرچشمه ظهور آنها در هستی سرمایه، توسط بورژوازی چپ نمای جهانی جنجال گردیده است.

افراشتن بیرق عدالت طلبی کاپیتالیستی!!، نهضت جلوگیری عقلانی از تعمیق شکاف طبقاتی!! شکوه مسیحائی از نزول سهم کارگران و افزایش سهم سرمایه داران در تولید ناخالص سالانه، حتی کمپین های حزبی و اتحادیه ای چالش بشردوستانه افت دستمزدها که از اواخر سده پیش تا امروز زیر بیرق های مختلف راه افتاده است، همه و همه به نوعی، مَهر همین وارونه پردازی ها در مورد بحران سرمایه داری را بر پیشانی خود حک دارند. مشکل آنان نه فقر، فلاکت، گورخوابی، تباهی، بی بهداشتی، بی داروئی و سیه روزی های دیگر طبقه کارگر که یافتن راهی برای مقابله با اوجگیری بحرانهای سرشتی سرمایه است. تصور نظریه پردازان، بانیان و پرچمداران این کمپین ها آنست که رشد سرطانی بیکاری، تنزل روزافزون دستمزدهای واقعی، کاهش طوفانی توان خرید کارگران و در یک کلام آنچه «مصرف نامکفی» می نامند، ریشه واقعی بروز و تشدید بحران ها است، اگر سرمایه داران کمی رحم کنند، دیگ بخشایش خود را جوش اندازند، کارگران کمتری را اخراج نمایند، بیمه بیکاری را محو نمایند، چند ربالی بر مزد توده

کارگر شاغل بیفزایند، سرمایه داری هم مشکل کسادی بازار را حل می کند، رونق همه جا را فرا می گیرد، بحران ها از توفش باز می ایستند و سرمایه داران هم با فراغ بال، امنیت خاطر و «حاتم بخشی بی کران»!! شروع به بذل و بخشایش و افزایش مزد کارگران می کنند!! در همین راستا همه جا امن و امان می گردد، خطر طغیان توده کارگر از سر سرمایه رفع می شود و بالاخره، به عنوان آرمان بزرگ آنها، ماندگاری سرمایه داری هم تضمین خواهد شد!! آنچه اینها اصلاً قادر به دیدن و درک آن نیستند، ریشه واقعی بحران سرمایه است. تولید سرمایه داری اساساً تولید وسائل معاش و مایحتاج زندگی بشر نیست که تغییر در شمار مصرف کنندگان این شکل کالاها مایه اشتعال آتشفشان بحران گردد!! سرمایه داری شیوه تولید سرمایه است. عظیم ترین بخش آنچه تولید می کند سرمایه است و به صورت سرمایه پیش ریز می شود. کل مکانیسمهای اندرونی آن بسیج هستند تا از همه راههای ممکن قدرت بارآوری کار را افزایش دهند، با حداقل نیروی کار حداکثر سرمایه را تولید نمایند، بحران دقیقاً از این جا، از ژرفنای همین روند می جوشد، روند تولید افراطی سرمایه و بالارفتن قهری ترکیب آلی سرمایه که پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش، سیر نزولی نرخ سود و بالاخره طغیان بحران را قهری و گریزناپذیر می سازد. بحث ما در اینجا واکاوی موضوع بحران نیست. فقط به همین حد اکتفاء می کنیم تا در جای خود، در بازخوانی جلد سوم سرمایه به صورت تفصیلی به آن بپردازیم.

۵ - مبادله با استمداد از گردش پولی

به رغم همه بحث های بالا، ما هنوز در نیمه راه بررسی پروسه سامان پذیری دو بخش سرمایه اجتماعی، تولید وسائل تولید و تولید وسائل مصرف هستیم. بنا بر آنچه گفته شد، دَوَران میان دو بخش اصلی تولید سرمایه داری طبق نمودار زیر جریان داشته است.

۱ - در گردش سرمایه میان بخش های ۱ و ۲ با داده های:

$$\text{بخش ۱} - ۴۰۰۰ \text{ ثابت} + ۱۰۰۰ \text{ متغیر} + ۱۰۰۰ \text{ اضافه ارزش} = ۶۰۰۰$$

$$\text{بخش ۲} - ۲۰۰۰ \text{ ثابت} + ۵۰۰ \text{ متغیر} + ۵۰۰ \text{ ارزش اضافی} = ۳۰۰۰$$

مبادلات میان ۲۰۰۰ سرمایه ثابت بخش ۲ در برابر ۱۰۰۰ سرمایه متغیر و ۱۰۰۰ ارزش اضافی بخش ۱ به سرانجام رسیده است. ۴۰۰۰ واحد سرمایه ثابت بخش ۱ را همچنان به حال خود رها می کنیم، تا سرنوشت سرمایه متغیر + ارزش اضافی بخش ۲ را پی گیریم.

۲ - به خاطر داریم این بخش دارای دو زیرمجموعه به نام شاخه های الف و ب است.

الف: (۴۰۰ سرمایه متغیر + ۴۰۰ ارزش اضافی)

+

ب: (۱۰۰ سرمایه متغیر + ۱۰۰ ارزش اضافی)

=

۲۰۰۰ سرمایه متغیر و ارزش اضافی بخش ۲

در اینجا:

اول: ۴۰۰ واحد سرمایه متغیر الف، در درون همین شاخه گردش خود را طی می کند. کارگران با مزد دریافتی خویش ارزش - محصول معادل آن را از سرمایه داران شاخه ای که در آن استثمار می شوند، خریداری می کنند.

دوم: بنا به فرض پیشین، سرمایه داران هر دو شاخه، سه پنجم اضافه ارزش های خود را صرف خرید وسائل ضروری معیشتی و دو پنجم آن را صرف خرید اشیاء تجملی می نمایند.

سوم: بر پایه همان فرض سه پنجم اضافه ارزش شاخه الف با مبلغ ۲۴۰ هزار میلیون پوند در درون همین شاخه توسط سرمایه دارانش به خرید وسائل لازم زندگی اختصاص می یابد.

چهارم: دو پنجم اضافه ارزش شاخه ب هم در همین شاخه توسط سرمایه دارانش خریداری می گردد.

پنجم: هنوز اجزائی از سرمایه هر شاخه پویه سامان پذیری خود را به فرجام نرسانده اند. در شاخه الف ۱۶۰ هزار میلیون پوند اضافه ارزش سرمایه داران باقی است. در شاخه ب ۱۰۰ هزار میلیون مزد کارگران و ۶۰ هزار میلیون اضافه ارزش سرمایه داران کماکان بلا تکلیف مانده است. روند مبادلات ادامه پیدا می کند و چنان پیش می رود که ۱۰۰ هزار میلیون پوند مزد کارگران و ۶۰ هزار میلیون پوند اضافه ارزش سرمایه داران این بخش صرف خرید وسائل ضروری زندگی از سرمایه داران شاخه الف می شود.

نگاه دیگری به سامان پذیری سرمایه متغیر و اضافه ارزش در دو بخش ۱ و ۲

سرمایه اجتماعی

$$1- 4000 C + 1000 V + 1000 M = 6000$$

$$2- 2000 C + 500 V + 500 M = 3000$$

پروسه مبادلات به شرح زیر انجام می گیرد.

۱ - بخش ۱، مبلغ ۱۰۰۰ لییره استرلینگ دستمزد به صورت پول به کارگران این بخش می پردازد.

۲ - کارگران بخش ۱ با مزد خود معادل ۱۰۰۰ لییره استرلینگ وسائل معاش از سرمایه داران بخش ۲ می خزند.

۳ - سرمایه داران ۲ با ۱۰۰۰ لییره بالا وسائل تولیدی به همین میزان از سرمایه داران ۱ خریداری می نمایند.

تا اینجا سرمایه داران بخش ۱ کل سرمایه متغیر پرداختی خود را باز یافت کرده اند.

۴ - سرمایه داران بخش ۲ وسائل تولیدی به مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگ از سرمایه داران ۱ می خردند.

۵ - صاحبان سرمایه در بخش ۱ همین ۵۰۰ لیره دریافتی را صرف خرید کالاهای مصرفی از بخش ۲ می کنند.

۶ - سرمایه داران ۲ با ۵۰۰ لیره بالا وسائل تولید از سرمایه داران ۱ خریداری می کنند.

۷ - بخش یک ۵۰۰ لیره دریافتی اخیر را صرف خرید وسائل مصرفی از بخش ۲ می نماید.

حاصل جمع ارزشی کل داد و ستدهای بالا ۵۰۰۰ لیره استرلینگ است و در این میان ۵۰۰ لیره ای که سرمایه داران بخش ۲ در ردیف چهارم این نمودار، از بیرون پروسه گردش به درون آن تزریق کردند نیز به آن ها بازگشته است.

در مبادلات بالا شاهد هستیم که حجم ارزشی معینی پول برای گردش و سامان پذیری انبوه محصولات تولید شده کفاف می دهد. هر چه واگردها کوتاه تر باشند، هر چه چرخش پول در گردش سریع تر انجام گیرد، باز هم پول کمتری مورد احتیاج خواهد بود. اگر تعداد مبادلات پی در پی معلوم باشد، حاصل جمع پول مورد نیاز تابعی از مجموع قیمت ها یا ارزش کالاهای در گردش است. اینکه از کل ارزش ها چه مقدار اضافه ارزش و چه حجمی ارزش - سرمایه باشد، در این گذر بی تفاوت خواهد بود. پروسه سامان پذیری محصولات سالانه بخش ۲ همراه با سرمایه متغیر و اضافه ارزش بخش ۱ این گونه، با شرح نسبتاً مبسوطی که آوردیم بالاخره ره فرجام پیش می گیرد،

اما مسیر واقعی رویدادها در همان سال، سایه دو عامل را بر فراز سر خود سنگین می‌یابد.

۱ - حضور سرمایه‌های تجاری و مالی: سرمایه تجاری در نخستین ظهور خود همواره شکل پول دارد، تاجر به معنای صاحب این جزء سرمایه، تولید کننده هیچ کالائی نیست. در مورد سرمایه مالی نیز باید گفت که با پیدایش و نقش بازی خود دخالتی کاملاً ویژه، اثرگذار و رشد‌یابنده را در فرایند گردش سرمایه صنعتی به نمایش می‌نهد.

۲ - تقسیم ارزش اضافی: اقتضای تولید سرمایه داری است که اضافه ارزش‌ها یک جا به دست سرمایه دار صنعتی رسد، اما حکم همین شیوه تولید و جبر پویه ارزش افزائی سرمایه است که میان گروه‌های مختلف طبقه سرمایه دار تقسیم شود. بخشی به شکل بهره مالکانه، نصیب مالک زمین می‌گردد. سهمی به صورت بهره پول توسط بانکدار، رباخوار، مؤسسات عدیده پرداخت کننده وام تصاحب می‌شود. پس از اینها نوبت به دولت و نهادهای عریض و طویل دولتی می‌رسد. موضوعی که در شرایط کنونی سرمایه داری، ماجرای خاص خود را دارد و تشریح آن نیازمند نگارش کتابی خاص است. جای این بحث اینجا نیست اما در چند جمله، در داربست مبحث مشخص حاضر، به اختصار می‌توان گفت که دولت به عنوان نهاد برنامه ریزی عام و سراسری سرمایه اجتماعی هر کشور در حوزه‌های گوناگون، اقتصاد، سیاست، حقوق، فرهنگ، سازمان اعمال قهر اقتصادی، پلیسی، نظامی، امنیتی، حقوقی، مدنی و سیاسی سرمایه علیه طبقه کارگر، آری با ایفای همه این نقش‌ها، عملاً قدرت تضمین کننده کاهش تا آخرین مرز ممکن کار لازم و افزایش کاملاً نامحدود و هر چه عظیم تر کار اضافی توده‌های کارگر به نفع طبقه سرمایه دار است. دولت در همین راستا و به عنوان نهاد تنظیم مناسبات میان بخش‌های مختلف سرمایه و بورژوازی جهانی، در یک کلام به عنوان

سرمایه تشخص یافته در ساختار نظم سیاسی، حقوقی، اقتصادی و اجتماعی، سهم غول آسایی در کل اضافه ارزش های حاصل استثمار طبقه کارگر دارد.

۶- باز تولید سرمایه ثابت بخش ۱

رقم ۴۰۰۰ میلیون پوند سرمایه ثابت بخش ۱، تنها جزء از محصول سالانه دو بخش ۱ و ۲ است که هنوز باقی مانده و تعیین تکلیف نگردیده است. جزئی که به لحاظ ارزشی در این سال یا در آخرین روند واگرد، آفریده نشده است. از پیش وجود داشته و وارد این فرایند گردیده است اما در مثال معین ما، دوسوم از کل محصول سالیانه این بخش را تشکیل می دهد. تا وقتی از تک سرمایه دار حرف می زدیم روال کار آن بود که تولید کننده وسائل تولید، محصولات خویش را می فروخت و کالاهای مورد نیاز خود را خریداری می کرد. الان دیگر چنین نیست. بحث بر سر باز تولید سرمایه اجتماعی است. کل سرمایه است که دوسوم از محصول سالانه اش به صورت وسائل تولید در بخش ۱ باقی مانده است. صاحبان این محصول همگی سرمایه داران تولید کننده وسائل تولید هستند، سرمایه متغیر هر دو بخش به طور کامل داد و ستد شده و مدار سامان پذیری خود را پیموده است. اضافه ارزش های هر دو بخش نیز پروسه باز تولید خود را پشت سر نهاده اند. در بخش ۲ کل سرمایه ثابت هم بازیافت شده و به سوی سرمایه داران مالک بازگشته است. همه اینها انجام گرفته و فقط بخش ۱ است که دوسوم محصولاتش در شکل سرمایه ثابت باقی است، جزئی از سرمایه که قادر به مبادله با هیچ جزء دیگر سرمایه اجتماعی نیست، زیرا همه اجزاء دیگر روند داد و ستد خود را طی نموده اند. کل این محدودیت ها چگونگی گردش و سامان پذیری ۴۰۰۰ میلیون پوند سرمایه ثابت بخش ۱ را در کلاف خود پیچیده است، اما همین محدودیت ها به نوبه خود راه دَوْران و دورپیمائی این جزء را هم مشخص و آسان کرده است.

سرمایه ثابت بخش ۱ باید توسط طبقه سرمایه دار مالک خود و در میان آحاد همین مالکان مبادله شود. مشابه همان وضعی که در بخش تولید وسائل مصرف شاهدش بودیم. در آنجا نیز سهم مهمی از محصول سالانه در درون همان بخش معین داد و ستد گردید، اینجا نیز شمار کثیر سرمایه داران ۱ هستند که باید ۴۰۰۰ میلیون پوند وسائل تولید را میان خود مبادله کنند، آن را جایگزین جزء فرسوده و مستهلک سرمایه ثابت سازند.

سرمایه ثابت بخش ۱ توده عظیمی از وسائل تولید در شکلهای بسیار متنوع از ماشین آلات و تأسیسات گرفته تا انواع کالاهای نیم ساخته، قطعاً یدکی، مواد خام با خواص، کاربرد، جنس، نقش و کیفیت های گوناگون است که می تواند در شمار کثیر قلمروهای کار و تولید به کار افتد. سرمایه داران این حوزه ها، شاخه ها و زیر مجموعه ها هستند که هر کدام نیازمند نوسازی و جایگزینی وسائل مستعمل و فرسوده پیشین خود هستند، برای از سرگیری پروسه پیش ریز و بازتولید سرمایه خود به تولیدات همدیگر محتاجند و آماده داد و ستد محصولات با هم می باشند. سرمایه ثابت بخش ۱ اینجا، در این بازار است که پویه سامان پذیری خود را به فرجام می برد.

۷- سرمایه متغیر و اضافه ارزش در هر دو بخش

آنچه تا اینجا دیدیم حاکی است که کل ارزش محصول سالانه اجتماعی در بازتولید ساده سرمایه داری از اجزاء زیر تشکیل می گردد.

یکم. ارزش سرمایه متغیر بخش ۲ که در طول سال بازتولید شده است.

دوم. ارزش اضافی جدیدی که در همین بخش ۲ تولید گردیده است.

سوم. ارزش سرمایه متغیر بخش ۱ که طی سال بازتولید شده است

چهارم. ارزش اضافی تازه تولید شده بخش یک.

بر این اساس تا جایی که به بازتولید ساده مربوط است، کل ارزش محصول سالانه با ارزش وسائل مصرفی تولید شده در طول سال توسط کار اجتماعی سالانه برابر می باشد. در این شکل بازتولید باید هم چنین باشد زیرا همه آنچه تولید می شود مصرف می گردد.

روزانه کار اجتماعی توده کارگر مرکب از دو جزء است. کار لازم که در مثال ما ارزشی معادل ۱۵۰۰ میلیون پوند می آفریند و کار اضافی که اضافه ارزش ۱۵۰۰ میلیون پوندی را نصیب سرمایه داران می کند. حاصل جمع اینها است که محصول سالانه با ارزش ۳۰۰۰ میلیون پوند را پدید می آرد. رقمی که در عین حال معادل کل ارزش مصرفی تولید شده در سال است. در این میان یک نکته بسیار مهم است. اینکه برابر بودن کل ارزش تولید شده در سال با کل ارزش مصرفی آفریده در همان سال، به هیچ وجه معنایش آن نیست که همه ارزش ها در بخش ۲ یعنی در بخش تولید وسائل مصرف تولید شده اند. سرمایه ثابت بخش ۲ از این طریق بازتولید شده و به سوی صاحبانش بازگشته است که با سرمایه متغیر بازتولید شده و اضافه ارزش نوآفریده بخش ۱ مبادله شده است. دقیقاً به همین دلیل است که برای سرمایه داران بخش ۲ ارزش محصولشان به سرمایه ثابت + سرمایه متغیر + اضافه ارزش تقسیم می گردد، در حالی که از منظر اجتماعی کل محصول ۳۰۰۰ میلیون پوندی بخش ۲ متشکل از سرمایه متغیر و اضافه ارزش است. دقیق تر بگوئیم، سرمایه ثابت بخش ۲ برابر با سرمایه متغیر و اضافه ارزش بخش ۱ است. این دو جزء تشکیل دهنده محصول اجتماعی، در جریان مبادله شکل های طبیعی خود را با هم جا به جا می کنند. واقعیت آن است که از ۳۰۰۰ واحد محصول اجتماعی سالانه ۱۰۰۰ واحدش در بخش ۲ و ۲۰۰۰ واحد آن در بخش ۱ تولید گردیده است.

نکته مهم بعدی اینکه اگر چه روزانه کار اجتماعی یعنی کاری که در طول سال توسط کل طبقه کارگر انجام می‌گیرد به دو جزء کار لازم و اضافی یا دستمزدها و اضافه ارزش‌ها تقسیم می‌شود اما حتی در بازتولید ساده، به یمن همین روزانه کار اجتماعی، سرمایه ثابت بخش ۲، در پروسه سامان‌پذیری محصول سالانه، ارزش خود را بازتولید و حفظ می‌کند. سرمایه‌داران هر دو بخش نیز متناسب با نرخ استثمرت به اندازه یا چندین برابر کل مزد کارگران اضافه ارزش نصیب خود می‌سازند. در مثال حاضر ما از ارزش ۳۰۰۰ میلیون پوندی تولید شده سالانه، دوسوم آن به صورت ارزش‌های مصرفی با دستمزدهای کارگران بخش ۱ و اضافه ارزش‌های حاصل استثمرت آنها مبادله می‌گردد و از طریق این مبادله است که سرمایه ثابت بخش ۲ باز یافت و مجدداً پیش ریز می‌شود.

با همه اینها، تا جایی که از بازتولید ساده صحبت می‌کنیم، هیچ جزئی از روزانه کار اجتماعی چه در بخش ۱ و چه در بخش ۲ برای تولید ارزش سرمایه ثابت به کار گرفته نشده است. فقط ۱۰۰۰ میلیون ارزش اضافه و سرمایه متغیر بخش ۲ بعلاوه ۲۰۰۰ میلیون ارزش اضافی و سرمایه متغیر بخش ۱ است که بر ۴۰۰۰ میلیون و ۲۰۰۰ میلیون سرمایه‌های ثابت ۱ و ۲ اضافه گردیده است. ارزش جدیدی که در شکل و سائل تولید آفریده شده، هنوز سرمایه ثابت نیست، فقط این خاصیت را دارد که به سرمایه ثابت تبدیل شود. ارزش‌های تولید شده آخرین سال در بخش ۲ که شکل مشخص مصرفی دارند، (معادل ۱۰۰۰ میلیون پوند) حاصل یک سوم روزانه کار اجتماعی انجام یافته در این بخش به صورت کار مشخص از نوع نانوایی، بافندگی است. جزء ارزشی دیگر یعنی (۲۰۰۰ میلیون پوند) محصول روزانه کار اجتماعی این بخش نیست، جزء ثابت سرمایه است که در این سال تولید نشده، قبلاً پیش ریز گردیده، به شکل و سائل

مصرفی جدید ظاهر شده و به دنبال مبادله با ارزش های نوین تولید شده در بخش تولید وسائل تولید، نقش سرمایه ثابت را باز یافته است.

۸ - سرمایه ثابت در هر دو بخش

محصول سالانه مورد تجسس مشتمل بر سه روزانه کار اجتماعی یک ساله با همان ارزش ۹۰۰۰ واحد در دو بخش اصلی تولید سرمایه داری یعنی بخش های ۱ و ۲ با اجزاء زیر است:

۱ - سرمایه ثابت (C) موجود دو بخش مرکب از ۲ روزانه کار، با مقدار ارزشی (۴۰۰۰ + ۲۰۰۰ = ۶۰۰۰) واحد.

۲ - کار لازمی که در اثنای سال انجام شده، (V) شامل نیمی از کل کار روزانه در تولید سالانه با ارزش ۱۵۰۰ واحد

۳ - ارزش - محصول کار سالانه $V + M = ۳۰۰۰$ واحد

۴ - ارزش محصول کل مرکب از $C + V + M = ۹۰۰۰$ واحد

چنین به نظر می رسد که کل روزانه کار سالانه با مقدار ارزشی ۳۰۰۰ واحد جمعاً در تولید وسائل مصرف به کار افتاده است و از این حجم ارزش هیچ جزئی صرف سرمایه ثابت نشده است. به بیان دیگر هیچ جزء کار اجتماعی سالانه صرف تولید وسائل تولید نمی گردد. این معنائی است که پیش تر هم طرح شد و حل آن را باز گفتیم. ارزش محصول کار سالانه برابر با ارزش تولیدات بخش ۲ در سال است. (۳۰۰۰ واحد) اما این ارزش - محصول دوسوم بزرگتر از کار سالانه ای است که در این بخش انجام یافته است. فقط یک سوم کل کار اجتماعی سالانه در این بخش است. دو سوم دیگر با ارزشی برابر ۲۰۰۰ واحد در بخش ۱ انجام یافته است. این ارزش ۲۰۰۰ واحدی حاصل کار کارگران بخش ۱ در پروسه داد و ستد میان بخش ها، به صورت سرمایه ثابت به بخش

۲ انتقال یافته است. در اینجا کلا وارد پروسه تولید محصول شده است و نتیجتاً نقش جزء ارزشی ۲۰۰۰ واحدی درون محصول اجتماعی سالانه بخش ۲ را احراز نموده است. چرا ماجرا این چنین پیچیده می نماید؟ دلیلش آنست که ارزش سرمایه ثابت بخش ۲ تماماً به محصول اجتماعی سالانه این بخش منتقل شده و عملاً شکل کالاهای مصرفی بسیار متنوع را به خود گرفته است. انبوه کالاهائی که همگی مصرف ضروری هستند و در سیمای موجودشان قابل پیش ریز به شکل سرمایه ثابت نمی باشند. این امر باعث بروز یک تصور واهی می شود، این که گویا دو سوم محصولات بدون اینکه هیچ کاری برای تولیدشان انجام گرفته باشد، به مثابه ارزش های جدید امکان خلق یافته اند!! در حالی که کار سالانه انجام یافته در بخش تولید وسائل تولید است که با شکل سرمایه ثابت وارد چرخه تولید بخش ۲ شده و جزء مهم محصول سالانه آن گردیده است.

۹- اسمیت، استورش و رمزی

مثال بالا را همچنان با خود حمل می کنیم. ارزش کل محصول ۹۰۰۰ واحد است. ۶۰۰۰ آن وسائل تولید است که به کار سرمایه ثابت می آید. ۳۰۰۰ دیگر را وسائل مصرفی تشکیل می دهد و قابل تجزیه به دستمزد و اضافه ارزش است. ارزش این جزء که در واقع ارزش کل درآمد اجتماعی است فقط یک سوم کل ارزش محصول سالانه را تعیین می نماید. همه مصرف کنندگان اعم از کارگران و سرمایه داران فقط این ۳۰۰۰ واحد را مصرف می کنند. ۶۰۰۰ دیگر وسائل تولید است و تنها نقش آن جبران جزء ثابت سرمایه می باشد. این نکته ای است که «استورش» آن را می فهمد، هر چند قادر به اثبات آن نیست. او به گفتن این نکته اکتفاء می کند که ارزش محصول سالانه به سرمایه و سود قابل تقسیم است و «محصولاتی که سرمایه یک ملت را تشکیل می دهد به هیچ وجه نمی تواند مصرف گردد»

در این میان «اسمیت» یک پندار متحجر موهوم را پیش می کشد، وی مدعی است که کل محصول اجتماعی نقش درآمد دارد و از اضافه ارزش سرمایه داران (سود و بهره مالکانه) بعلاوه دستمزد کارگران تشکیل می شود. نظریه ای که به جزمی جاویدان برای اقتصاد سیاسی تبدیل شده و با مباحث و مثالهای بسیار عامیانه پشتیبانی گردیده است. صاحبان نظر استدلال می کند که مصرف کنندگان مجبورند تمامی ارزش محصول را به تولید کنندگان بپردازند. در این زمینه پروسه تشکیل قیمت یک پیراهن کتانی را مثال می آرند. اینکه ریسنده نخ باید کل ارزش کتان مرکب از بهای بذر، کود، علوفه، دام، مزد کارگران، جزء ارزشی سرمایه استوار کتان کار و غیره را به او پرداخت کند. بافنده نه فقط کل این هزینه ها که باید مزد کارگران بافندگی، اضافه ارزش سرمایه دار و دهها هزینه دیگر را نیز بپردازد، دوزنده باید مزید بر همه اینها انواع مخارج دامنگیر بافنده یا مربوط به حمل و نقل، مستغلات و فراوان هزینه های دیگر را نیز گردن گیرد. خریدار پیراهن ناگزیر است که کل این اقلام را به گاه خرید به عنوان قیمت بازار کالا پرداخت نماید.

استدلال یا محاسبه بالا مسلماً غلط نیست و هر کودک دبستانی با آن آشنا است. معضل اینجاست که اقتصاددانان به همین حرف درست خود هم پای بند نمی مانند، مثال بالا را می آورند و همزمان اعلام می دارند که: ارزش همه وسائل مصرفی این گونه است. آنچه به تمام و کمال واقعیت دارد این است که اولاً ارزش کل محصول اجتماعی سالانه مرکب از ارزش سرمایه ثابت و متغیر بعلاوه اضافه ارزشی است که در طول سال تولید شده است. ثانیاً ارزش هر کالا با کار اجتماعاً لازم متبلور در آن یا ارزش سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و اضافه ارزشی تعیین می گردد که بر مبنای نرخ سود و قیمت تولیدی، از کل اضافه ارزش های تولید شده به آن تعلق گرفته است. بر این اساس پیش کشیدن جمله بالا که توضیحات مربوط به لیست اجزاء متشکله ارزش کالاها در مورد «ارزش

تمامی وسائل مصرفی صادق است» سخنی نادرست خواهد بود. زیرا کالاهای غیرمصرفی را مستثنی می‌کند. حکم مذکور تنها در صورتی می‌تواند درست باشد که لفظ مصرفی را به هر دو شکل مصرف، هم مولد و هم نامولد تعمیم داده شود. با این تعمیم آنگاه ارزش هر کالائی اعم از مصرفی یا وسیله تولید، مرکب از سرمایه ثابت، متغیر و اضافه ارزش موجود در آن خواهد شد. چنانچه ما ارزش کل محصول را که ۹۰۰۰ واحد است به ۶۰۰۰ سرمایه ثابت، ۱۵۰۰ سرمایه متغیر و ۱۵۰۰ اضافه ارزش تقسیم کنیم و ۳۰۰۰ واحد متشکل از ارزش اضافی و دستمزدها را فقط با این ویژگی که **درآمد** هستند بکاویم، آنگاه چنین به نظر می‌آید که سرمایه متغیری در کار نیست. هر چه هست فقط سرمایه ثابت و در آمد است. بازگونه پردازیهائی که اقتصاد سیاسی علی العموم و **رمزی** به طور خاص انجام می‌دهد!! با این توضیح که او سرمایه ثابت را هم زیر نام سرمایه استوار طرح می‌کند!!

۱۰ - سرمایه و درآمد: سرمایه متغیر و دستمزد

ارزش کل محصول سالانه، از ارزش کل کاری که در طول این سال صرف تولید آن شده است بزرگتر است. اگر از مجموع ارزش محصول سالانه ارزشی را که به وسیله کار سال جاری به آن اضافه شده است کم کنیم، باقیمانده دقیقاً ارزشی نیست که باز تولید گردیده است. بلکه فقط ارزشی است که در شکل وجودی تازه ای ظاهر شده است. چرا تفاضل میان ارزش کار سالانه و محصول اجتماعی تولید شده در سال منطبق بر هم نیست؟ دلیلش این است که توده نسبتاً انبوهی از ارزش‌ها که هر سال با کار سالانه کارگران بازآفرین شده و حفظ می‌گردد، ارزشهائی هستند که در سالهای پیش و حتی گذشته دورتر توسط توده‌های کارگر تولید گردیده و به اجزاء استوار سرمایه ثابت تبدیل شده‌اند.

به نکته دیگری پردازیم. یک بار دیگر ارزش ۹۰۰۰ واحدی محصول اجتماعی، با ترکیب ۴۰۰۰ C، ۱۰۰۰ V و ۱۰۰۰ M بخش ۱ بعلاوه ۲۰۰۰ C، ۵۰۰ V و ۵۰۰ M بخش ۲ را از منظر اجتماعی نگاه اندازیم. فقط یک سوم کار سالانه به تولید وسائل مصرف اختصاص یافته است. دوسوم آن تماماً صرف تولید وسائل تولید شده است. وسائلی که فقط در شکل سرمایه ثابت قابل مصرف و پیش ریز هستند. بر همین مبنی در تولید سرمایه داری اساساً، بیشترین جزء کار اجتماعی سالانه در خدمت تولید سرمایه ثابت است. تفاوت میان این شیوه تولید و شکل تولید اقوام وحشی نیز نه آنچه «سنیور» می گوید، بلکه دقیقاً در همین است، در این که:

الف: بیشترین سهم کار سالانه را به تولید سرمایه ثابت تخصیص می دهد.

ب: انسان وحشی وقتی تبر، چکش یا تیر می ساخت واقف بود که زمان کارش را صرف تولید وسائل مصرف نکرده، بلکه نیاز خود به یک وسیله تولیدی را پاسخ گفته است. موضوعی که در تولید سرمایه داری رمزآمیز می شود.

گروهی از صاحبانظران اقتصاد سیاسی حاضر به قبول این واقعیت نیستند که نظریه «آنچه برای یک فرد سرمایه است برای فرد دیگر درآمد است و بالعکس»، به هیچ وجه شمول عام ندارد. به طور محدود می تواند درست باشد، اما به عنوان یک حکم کلی، نادرست و باطل است. چرا؟ پاسخ نیازمند توضیح نکات زیر است.

۱- سرمایه متغیر در آغاز به صورت سرمایه پولی در دست سرمایه دار وجود دارد. تا اینجا فقط سرمایه پولی است، به هیچ وجه سرمایه متغیر نیست. این سرمایه پولی اما بالقوه متغیر است زیرا می تواند چنین شود. سرمایه دار با این پول، نیروی کار می خرد و آن را تبدیل به سرمایه متغیر می کند. از این لحظه پول مذکور برای سرمایه دار سرمایه و برای کارگر فقط دستمزد یا بهای نیروی کار است. او با این دستمزد نیروی کارش را بازتولید می کند تا مجدداً بفروشد و زندگی خود را به مثابه فروشنده نیروی

کار ادامه دهد. «عالمان» اقتصاد سیاسی در اینجا «ید بیضا» می کنند و دست به ابداع بزرگی می زنند!! آنها کشف می کنند که کارگر با پولی که دریافت می کند، این توان را می یابد که مرتباً فروشنده نیروی کار باشد و از این طریق امرار معاش نماید!! پس این پول سرمایه وی است!! و او را نیز باید در زمره سرمایه داران دانست!! شاید این خزعبلات بافی به نظر بسیار حیرت انگیز آید، اما به هر حال نظریه ای مهم در کارنامه نظریه پردازی های علمای بزرگ اقتصاد سیاسی است!!

۲- به سراغ مبادله M ۱۰۰۰ (اضافه ارزش) و V ۱۰۰۰ (سرمایه متغیر) بخش ۱ با C ۲۰۰۰ (سرمایه ثابت) بخش ۲ برویم. کارگران بخش ۱ نیروی کارشان را به سرمایه داران این بخش می فروشند. آنها با این پول از سرمایه داران بخش ۲ مایحتاج معیشتی می خرند. آنچه در این گذر از منظر کارگر انجام می گیرد فروش نیروی کار به عنوان کالا در یک سوی و خرید کالاهای مصرفی برای بازتولید نیروی کار در سوی دیگر است. حال همین ماجرا را از منظر سرمایه دار بخش ۲ دنبال کنیم. او فروشنده کالا است. توده ای از وسائل مصرفی در اختیار دارد. پیش تر آنچه داشته سرمایه ثابتش بوده است که در پروسه تولید تبدیل به کالاهای مصرفی شده و اینک باید به مثابه کالا فروخته شود تا پول حاصل از فروش آن، ابتدا سرمایه پولی گردد، سپس وسائل تولید شود و بالاخره نقش سرمایه ثابت پیشین را بازیابد. در اینجا سرمایه متغیر بخش ۱ نیست که به ۱۰۰۰ واحد سرمایه ثابت بخش ۲ تبدیل می شود، بلکه پولی است که برای بخش ۱ نقش سرمایه پولی داشته است و در قبال خرید نیروی کار به کارگر پرداخت شده است، کارگر، آن را به مثابه دستمزد دریافت نموده و آن را صرف تهیه مایحتاج معیشتی خود کرده است. این پول برای کارگر نه سرمایه بلکه صرفاً دستمزد است. برای سرمایه دار بخش ۲ نیز تا اینجا به هیچ وجه نقش سرمایه ثابت پیدا نکرده است. پس از این است که وی با سرمایه داران بخش ۱ وارد داد و ستد می گردد، با این پول وسائل تولید

می خرد و نیمی از سرمایه ثابت پیشین خود را بازیافت می کند. نتیجه کل داد و ستدها در این فرایند آنست که بخش ۱ بار دیگر ارزش سرمایه متغیرش را به صورت پول به دست می آورد، شکلی که می تواند آن را به عنصر متغیر سرمایه بارآورش مبدل سازد. کارگر نیز برای آنکه بتواند مجدداً به عنوان خریدار کالا ظاهر شود باید اول نقش فروشنده نیروی کار را ایفاء کند. موضوع در ارتباط با سرمایه متغیر بخش ۲ اما متفاوت است. در اینجا اگر فرایند گردش کالاها را میان جمع سرمایه داران و جمع کارگران لحاظ کنیم، این مبادلات به صورت بی واسطه انجام می گیرد. سرمایه داران ۵۰۰ واحد ارزش صرف خرید نیروی کار می کنند. کارگران با پول دریافتی (مزد) کل این ۵۰۰ واحد را در قبال فقط نیمی از آنچه خود تولید کرده اند به سرمایه دار باز می گردانند و از این طریق سرمایه متغیر وی را، برای پیش ریز مجدد، در اختیارش قرار می دهند. آنها علاوه بر اینها، ۵۰۰ واحد ارزش دیگر نیز آفریده اند که توسط سرمایه دار به شکل ارزش اضافی تصاحب شده و هزینه مایحتاج مصرفی او می گردد. (در بازتولید ساده) و بالاخره کارگران کل ۲۰۰۰ واحد ارزشی سرمایه ثابت سرمایه داران این بخش (۲) را هم بازآفرین و حفظ نموده اند.

در پی واکاوی مبادله اجزاء گوناگون بازتولید سالانه، نتایج کار سال پیش را مرور کنیم. فرایند تولید در محصولش ناپدید شده است، کارگر نیروی کارش را فروخته و سوای هم ارز خود، ارزش اضافی هم تولید نموده است. کارگران بخش ۱ با خرج کردن مزدهای خود، وسائل مصرفی به میزان ۱۰۰۰ واحد را از بخش ۲ بیرون می آرند و با این کار ۱۰۰۰ واحد سرمایه ثابت این بخش را از شکل کالائی به پولی تبدیل می کنند. بخش ۲ با خرید ۱۰۰۰ واحد محصول معادل سرمایه متغیر بخش ۱ از این بخش، سرمایه ثابتش را از شکل پولی خارج و به سرمایه ثابت جدید خود مبدل می سازد. همزمان ارزش سرمایه متغیر ۱ به شکل پولی به بخش ۱ باز می گردد. در جریان این داد و

ستدها سرمایه دار بخش ۱ همیشه سرمایه متغیرش را در دست دارد. ابتدا به عنوان سرمایه پولی، بعد در حالت سرمایه مولد، سپس به عنوان ارزش - سرمایه کالائی، سرانجام دوباره به شکل پولی که در مقابل نیروی کار قرار می گیرد. از آنجا که سرمایه متغیر بخش ۱ همیشه در این یا آن شکل در ید اختیار صاحبان سرمایه است، پس به هیچ وجه نمی توان گفت که به درآمدی برای کسی تبدیل می شود. آنچه واقعی است این است که ۱۰۰۰ واحد ارزش در کالاهای بخش ۱ یا نیمی از حاصل استثمار کارگران این بخش با فروش به بخش ۲ شکل پولی احراز می نماید و با این عمل، بخش ۲ نیز نیمی از سرمایه ثابتش را جایگزین می کند. آنچه به درآمد تعبیر می شود، سرمایه متغیر ۱ به شکل پول نیست. این پول به محض اینکه تبدیل به نیروی کار می شود، نقش خود به مثابه شکل نقدی سرمایه متغیر را از دست می دهد. مبادلاتی که توسط طبقه کارگر با پول دریافتی به عنوان مزد انجام می گیرد، به هیچ وجه مبادلات سرمایه متغیر نیست، بلکه صرفاً مبادله ارزش نیروی کار این طبقه است که شکل پولی یافته است.

۱۱ - جایگزینی سرمایه استوار

یک جزء از ارزش سرمایه ثابت، مرکب از وسائل کار به معنای اخص کلمه یا همان سرمایه استوار، در پروسه تولید به محصول منتقل می شود. این کار در شرایطی انجام می گیرد که وسائل مذکور کماکان به عنوان عناصر سرمایه مولد عمل می کنند و تنها جزئی از آنها به صورت استهلاک وارد محصول می گردد. بر همین مبنی در بازتولید سالانه فقط آن اجزائی از سرمایه استوار مورد محاسبه قرار می گیرند که عمرشان از یک سال بیشتر باشد. نیاز به گفتن نیست که حتی وسائل کار دارای عمر طولانی هم ممکن است دچار آسیب شود و نیازمند جایگزینی گردد. این موضوع اساس محاسبه ما

را خدشه دار نمی سازد. عنصر ارزشی وسائل کار که به محصول منتقل می شوند با هزینه تعمیر هم فرق فاحش دارد. این عنصر مانند سایر اجزاء محصول پروسه تحقق خود را طی می کند، اما پس از تبدیل محصول به پول است که تمایز آن با بقیه اجزاء روش می شود. مواد خام و کمکی در شروع هر دور جدید پیش ریز، باید مجدداً فراهم گردند. همان گونه که نیروی کار باید خریداری شود. عکس ماجرا در مورد استهلاک سرمایه ثابت یا جزئی از سرمایه استوار که با فرسایش وارد محصول می شود، مصداق دارد. پول معادل این جزء به سرمایه بارآوری که با فرسایش خود، آن را زاده است باز نمی گردد تا در آن منحل و جزئی از آن شود. در کنارش قرار می گیرد و در شکل پولی خود باقی می ماند تا دوره بازتولید سرمایه استوار که ممکن است چند سال یا سالها باشد، سر رسد. در تمامی این مدت پول معادل ارزش های مستهلک سرمایه استوار، سال به سال در اینجا جمع و با هم ذخیره می شوند تا عمر وسائل کار مورد نظر به فرجام رسد جایگزینی آن امر ضروری پروسه تولید و بازتولید سرمایه شود. این گنج سازی خود عنصری از روند بازتولید سرمایه داری است. به نمودار اصلی خود باز گردیم. بخش ۲ شامل $2000 C + 500 V + 500 M$ بود. مجموع ارزش مصرف تولید شده در اینجا برابر ۱۰۰۰ واحد است. عناصر متشکله محصول از لحاظ نسبت نیز

$$2/3 C + 1/6 V + 1/6 M$$

هستند. نسبت هایی که در شرائط مختلف می توانند متنوع باشند. موضوعی که برای بحث حاضر ما علی السویه است. در اینجا محور اساسی واکاوی چگونگی مبادله بخش های ۱ و ۲ می باشد. اگر کل شاخه های تولید متعلق به بخش ۲ همگی یکجا کنار هم تصور شوند، آنگاه مقدار نسبی ارزش C در محصول این بخش، نقش یک مقدار میانگین را احراز می کند. فراموش نکنیم که محصول اجتماعی سالانه بخش ۲ همه کالاهای مصرفی هستند و لاجرم اجزاء متشکله آنها از معادل $2000C$ گرفته تا معادل $500V$

و 500M هر کدام می توانند ترکیبی از C و V و M را در خود نهان داشته باشند. گفتیم که 2000C با تصور جمع کل شاخه های تولید و مسائل تولید در یک جا، نقش یک میانگین را پیدا می کند. این بدان معنی است که هر مقدار انواع کالاها که ارزش آنها $2000C+500V+500M$ باشد از لحاظ نسبت شکل $2/3C+1/6v+1/6M$ را خواهند داشت. 2000C از لحاظ ارزش می تواند به شرح زیر تجزیه گردد.

$$1333,3C + 333,3V + 333,3M = 2000C$$

همین نیست ها را در مورد سرمایه متغیر بخش ۲ نیز به شرح زیر شاهد هستیم

$$333,3C + 83,3V + 83,3M = 500V$$

و بالاخره اضافه ارزش های این بخش نیز می تواند با همین نسبت ها تجزیه گردد.

$$333,3C + 83,3V + 83,3M = 500M$$

اگر C های ۱ و ۲ و ۳ را با هم جمع کنیم رقم ۲۰۰۰ را خواهیم داشت. عین همین حکم در مورد جزء متغیر و ارزش اضافی سه جزء نمودار هم صدق می کند. با دقت در کل نمودار می توانیم دریابیم که ارزش - سرمایه ثابت موجود در محصول اجتماعی ۳۰۰۰ واحد بخش ۲ به طور واقعی در 2000C آن و نه در 500V یا 500M آن نهفته است. به بیان دیگر کل آن قسمت از کالاهای بخش ۲ که نماینده ارزش - سرمایه ثابت است در همین 2000C قرار دارد. در همین راستا این جزء از بخش ۲ است که با بیرون این بخش مبادله می شود. مبادله ای که میان همین جزء و اجزاء سرمایه متغیر و اضافه ارزش بخش ۱ انجام می پذیرد. در مورد بخش ۱ نیز هر چه مربوط به مبادله ارزش - سرمایه ثابت این بخش است باید محدود به بررسی 4000C آن گردد.

۱ - جایگزینی جزء ارزشی فرسایش در شکل پول

گفته شد که 2000C بخش ۲ با $1000V+1000M$ بخش ۱ مبادله می شود. ارزش - کالای ۲۰۰۰ که سرمایه ثابت بخش ۲ را می سازد، در بر گیرنده جزئی نیز هست که معرف استهلاک سرمایه استوار می باشد. به بیان دیگر تکلیف هزینه استهلاک سرمایه

استوار باید در اینجا و در مبادله میان همین C-2 با بخش ۱ تعیین شود. این جزء یا آنچه که باید استهلاک سرمایه استوار را جبران کند نباید و نمی تواند فوراً به شکل طبیعی تعویض گردد، بلکه باید حالت پولی یابد و ذخیره گردد. در مبادله میان $1000V+1000M$ بخش ۱ در یک سوی و $2000C$ بخش ۲ در سوی دیگر، باید در نظر داشت که اولی شامل هیچ جزء ارزشی استهلاک یافته سرمایه ثابت نمی باشد. این عنصر یا این جزء ثابت فرسایشی فقط در $2000C$ است که حفظ می شود، اولی یا $1000V+1000M$ در روند مبادله اجزاء تشکیل دهنده $2000C$ می گردند، به بیان دیگر جزء جبران کننده استهلاک سرمایه استوار که نمی تواند بلافاصله از شکل پولی به جزء استوار تبدیل شود در همین $2000C$ بخش ۲ قرار دارد. در این جا بلافاصله یک اشکال پیش می آید. تمام $1000V+1000M$ بخش اول که کالاهای تولیدی است باید با تمام $2000C$ بخش ۲ که مصرفی است مبادله شود اما یک جزء $200C$ بخش ۲ است که جبران کننده جزء فرسایشی است و باید شکل پولی اتخاذ نماید. این پول نمی تواند از سرمایه ثابت بخش ۲ بیرون آید زیرا $2000C$ نمی تواند به خودش پرداخت کند. بالعکس باید از بخش ۱ و به طور مشخص تر از جزء اضافه ارزش این بخش استخراج و تضمین گردد. در واقع بخش ۱ در پروسه مبادله با بخش ۲ باید این جزء مستهلک شده را برایش نقد کند. در این میان بسیار مهم است که یک نکته را به خاطر آوریم. پولی که در دوران پیش ریز می شود، برای آنکه به سرمایه دار تولید کننده بازگردد باید با حجم برابری کالا داد و ستد شود. پس بخش ۱ هنگام خرید $2000C$ نمی تواند پولی مزید بر ارزش آن بپردازد، مگر اینکه مثلاً 2000 واحد ارزش پرداخت نماید و فقط 1800 از $2C$ باز پس گیرد. در چنین حالتی ۱ باید 200 واحد را به صورت پول در اختیار $2C$ قرار دهد. پولی که دیگر برای ۱ بازگشت ندارد. حتی در این صورت با مشکل دیگری مواجه خواهیم شد، اینکه بخش ۱ با اضافه تولیدی برابر 200 مواجه خواهد

گردید. این امر کل شالوده بازتولید ساده را از هم می پاشد. بر همین اساس باید موضوع را کاوید. کاری که اقتصاد سیاسی از آن فرار می کند و لام تا کاف در مورد آن خاموش می ماند، اما ماجرا چیست؟. پاسخ ساده و سراسر نیست. برای یافتنش باید از پیچ و خم چند احتمال عبور نمود.

احتمال نخست را بر همان فرض بالا بنا می کنیم. اینکه ۲۰۰ واحد ارزشی استهلاک در 2000C بخش ۲ پنهان است و باید به صورت پول اندوخته شود. بخش ۲ کل 2000C خود را به ۱ می فروشد ولی فقط کالاهائی با ارزش ۱۸۰۰ دریافت می دارد. به این ترتیب 2000C بخش ۲ به دو جزء ۱۸۰۰ و ۲۰۰ تجزیه می گردد. جزء اول با وسائل تولید بخش ۱ مباله می شود و جزء دوم باید شکل اندوخته به خود گیرد. با این فرض مبادلات زیر پیش رویمان خواهد بود.

$$(1) 1000V+1000M$$

$$(2) 1800C+200c (d)$$

پروسه مبادلات را دنبال کنیم:

اول: بخش ۱ با ۱۰۰۰ لیبره دستمزد کارگرانش، 1000C از بخش ۲ در شکل وسائل مصرفی می خرد.

دوم: بخش ۲ با این پول ۱۰۰۰ واحد ارزشی در شکل کالاهای تولیدی از بخش ۱ خریداری می نماید. داد و ستدی که سبب بازگشت سرمایه متغیر بخش ۱ می شود و سرمایه دارانش قادر به خرید نیروی کار مورد نیاز خویش می گردند.

سوم: بخش ۲ مبلغ ۴۰۰ لیبره پیش ریز می کند و به همین اندازه وسائل تولید از 1-M می خرد.

چهارم: 1-M با همین ۴۰۰ لیبره از 2-C وسائل مصرفی تهیه می کند.

پنجم: بخش ۱ مبلغ ۴۰۰ لیبره پیش ریز می کند و با آن وسائل مصرفی از بخش ۲ می خرد.

ششم: بخش ۲ با همین ۴۰۰ لیره وسائل تولید از $1-M$ خریداری می نماید. حاصل داد و ستدها تا اینجا به شرح زیر است.

۱ - بخش ۱ معادل $1000V+800M$ از 2000C را در اختیار گرفته و می تواند ۱۰۰۰ را به دستمزد کارگران و ۸۰۰ را به مصرف سرمایه داران اختصاص دهد. ۴۰۰ لیره نیز به صورت پول در دست دارد.

۲ - بخش ۲، ۱۸۰۰ واحد ارزش به صورت وسائل تولید آماده پیش ریز دارد، ۴۰۰ لیره نیز به صورت پول دارا است.

۳- هر کدام از بخش ها ۴۰۰ لیره ای را که به مدار گردش تزریق کرده اند، بازیافت نموده اند.

۴- در این میان بخش ۱ کماکان معادل ۲۰۰ لیره وسائل تولید و بخش ۲ نیز به همین میزان وسائل مصرفی در دست دارند. بنا به فرض ما بخش ۱ می تواند ۲۰۰ واحد کالاهای مصرفی بخش ۲ را خریداری کند، اما مشکل مهم آنست که بخش ۲ باید برابر با ۲۰۰ لیره به عنوان هزینه استهلاک سرمایه استوار را ذخیره نماید و به صورت پولی نگه دارد. نتیجه اینکه ۲۰٪ اضافه ارزش بخش ۱ قادر به یافتن جایگزین نیست و نمی تواند پویه سامان پذیری خود را به فرجام برد. پس کل این فرض باطل است و داد و ستدهای بالا مشکل بازتولید سرمایه حتی بازتولید ساده را حل نمی کند.

به فرض دیگری رجوع کنیم. این فرض که $1-M$ به جای آنکه در شکل وسائل تولید نیازمند فروش باشد، نقش جزء اضافه ارزش سهم مالک زمین یا سرمایه دار موجر پول را بازی نماید. بیهودگی و ابطال این یکی از اولی بسیار بارزتر است. سرمایه دار تصاحب کننده کل اضافه ارزش ها برای اینکه بهره پول یا اجاره زمین را به عنوان سهم زمین دار و اجاره دهنده پول بپردازد باید کالاها را به فروش رساند. پروسه ای که فاقد تضمین است و لاجرم حلال مشکلات نیز نخواهد بود. فرض سوم مجموعه ای از راه حلهای بی

پایه و سترون اقتصاد سیاسی است. مثلاً آویختن به نقش کسانی که کارگران غیرمولد خوانده می شوند، مانند پزشکان و کارمندان، «توده بزرگ مردم»!! که بی معنی بودنشان محتاج توضیح نیست. فرض چهارمی نیز مشغله ذهن عده ای می باشد. این که به جای مبادله مستقیم میان دو بخش ۱ و ۲، سرمایه داران تولید کننده به تاجران آویزند و آنها را گشایشگر کل بن بستها سازند!! بانیان این فرض چنان گیج و منگ هستند که فراموش می کنند مشکل در شکل و شمایل طرفین مبادلات نیست. معضل آنست که بالاخره ۲۰۰ واحد وسائل تولید 1-M باید به فروش رسد، چه در بازتولید ساده، چه گسترده پولی که توسط سرمایه دار تولید کننده پیش ریز شده است باید به او باز گردد. هیچ کدام این راه حلها گامی به سوی گشایش این مشکل بر نمی دارند.

۲ - جایگزین سازی سرمایه استوار از طریق مبادله وسائل تولید

با رد تمامی فرض های بالا آنچه باقی می ماند این است که سرمایه به جایگزینی استهلاک با پول بسنده نکند و راه جانشین سازی از طریق وسائل تولید را پیش گیرد. در این راستا نیز چاره ای ندارد سوای آنکه به همان سیاق بالا بخش ۱ با ۱۰۰۰ لیره دستمزد کارگرانش، 1000C از بخش ۲ در شکل وسائل مصرفی خرید کند. بخش ۲ نیز با این پول ۱۰۰۰ واحد ارزشی در شکل کالاهای تولیدی از بخش ۱ بخرد. حتی پیش ریز ۴۰۰ لیره از سوی هر کدام از دو بخش در دو مقطع زمانی متفاوت هم به قوت خود باقی می ماند، زیرا تصور اینکه فقط سرمایه داران یک بخش کل پول لازم برای مبادله کالاها را به گردش اندازند، تصویری واهی و باطل است. فرضیه باطل تری هم وجود دارد. اینکه خود بخش ۲ پولی را پیش ریز کند که با آن کل استهلاک سرمایه استوار پویه سامان پذیری خود را محقق سازد. مثلاً صاحب یک ریسندگی را در نظر آوریم. ماشین ریسندگی او جزئی از ارزش خود را به صورت استهلاک از دست می دهد. ریسنده پنبه مورد نیاز را از پنبه کار می خرد و در این گذر به طور مثال ۲۰۰ پوند وارد

پویه گردش می کند. پنبه کار از ریسنده نخ خریداری می کند و ۲۰۰ پوند را به او بر می گرداند. ریسنده همین را دستمایه جبران استهلاک ماشین می سازد. این فرض حامل این تناقض است که سرمایه دار ریسنده در واقع باید برای تأمین هزینه استهلاک سرمایه استوار خود ۲۰۰ پوند از جیبش مایه بگذارد.

با همه اینها تناقض درون فرض بالا بیشتر صوری است. بخش ۲ شامل انبوهی از سرمایه داران است که جزء استوار سرمایه آنها در شرایط یکسانی قرار ندارند. گروهی از آنها با وضعی مواجهند که باید کل ماشین آلات خود را نو کنند و سرمایه استوارشان را جایگزین سازند. مابقی هم به لحاظ ابعاد استهلاک و طول زمانی که برای نوسازی ماشین ها، فرصت دارند در شرایط متفاوتی هستند. با توجه به این تقسیم بندی فرض کنیم از ۴۰۰ پوندی که سرمایه داران بخش ۲ برای مبادله با بخش ۱ به گردش می اندازند، نیمی متعلق به گروه اول این جماعت باشد. گروهی که با فروش کالاهای خود نه فقط بخشی گردش سرمایه ثابت بلکه جزء استوار سرمایه هایشان را هم باید جایگزین نمایند. در این صورت کل ۴۰۰ پوند پیش ریز شده از جانب سرمایه داران ۲ که در پروسه خرید وسائل تولید به دست سرمایه داران ۱ رسیده اینک از سوی طبقه سرمایه دار بخش اخیر برای خرید کالاهای مصرفی به بخش ۲ باز می گردد. اما این پول تقسیم می شود و نیمی از آن سهم سرمایه داران گروه اول بخش ۲ می شود. این گروه ۲۰۰ پوند پول نقد دریافت کرده است که با تبدیل به وسائل تولید، عناصر جنسی سرمایه استوار می شود. این پول که اکنون بسان روزهای شروع کسب و کار توسط صاحبانش هزینه گردیده است، طی سالها به صورت جزء فرسایشی سرمایه استوار به آن ها باز می گردد. طیف دوم سرمایه داران بخش ۲ تا اینجا بابت ۲۰۰ پوند خود هیچ کالائی از بخش ۱ خرید نکرده اند، ولی بخش ۱ رقم ۲۰۰ پوند را که در قبال فروش اجزاء سرمایه استوار از گروه نخست سرمایه داران ۲ دریافت نموده است صرف خرید

کالاهای مصرفی از طیف ۲ بخش ۲ می نماید و این طیف با همین پول سرمایه استوار خود را بازیافت می کند.

۱۲- بازتولید مصالح پولی

مجموع تولید سالانه طلا در فاصله زمانی ۱۸۷۱ تا ۱۸۷۵ بالغ بر 170 674 کیلو با ارزش تقریبی ۴۷۶ میلیون مارک بوده است، در آن زمان استرالیا، امریکا و روسیه در صدر تولید کنندگان قرار داشتند. این ارقام در سال ۲۰۰۶ از مرز 2 500 000 کیلو، با ارزش تخمینی 1 500 000 000 000 دلار (یک تریلیون و ۵۰۰ میلیارد دلار امریکا) در سال عبور نمود. موقعیت کشورها به لحاظ میزان تولید نیز دستخوش تغییر جدی شد. امروز چین، افریقای جنوبی، استرالیا، اندونزی، پرو، روسیه و کانادا به ترتیب مقام های اول تا هفتم را در قلمرو استخراج طلا دارا هستند.

تولید طلا مثل تولید همه فلزات دیگر به بخش تولید وسائل تولید تعلق دارد. فرض کنیم که کل محصول سالانه طلا ۳۰ واحد ارزشی را تشکیل دهد و نسبت میان اجزاء آن به شکل $20C+5V+5M=30$ باشد. در چنین وضعی ۲۰ باید با سرمایه ثابت سایر شاخه های دیگر مبادله شود اما ۱۰ واحد ارزشی حاصل جمع سرمایه متغیر و اضافه ارزش فقط با C-2 قابل داد و ستد است. سرمایه داران تولید کننده طلا طبیعتاً از خرید نیروی کار آغاز می کنند، اما دستمزد کارگران را نه با طلای تولید خویش که با پول ذخیره قبلی می پردازند. کارگران با این پول، از بخش ۲ کالاهای مصرفی خرید می کنند و سرمایه داران ۲ معادل 5V بخش ۱ را به تصاحب خود در می آورند. این سرمایه داران اما به سیاق معمول و با توجه به حدود احتیاج خود به طلا، تمامی این پول را به بخش ۱ بر نمی گردانند. معادل ۲ واحد آن از سرمایه داران ۱ طلا می خرند. تولید کنندگان طلا با اینکه همه 5V را بازیافت نکرده اند اما می توانند بازتولید را آغاز کنند.

زیرا از مزدهای دریافتی کارگران‌شان ۲ واحد عملاً در پروسه داد و ستد با بخش ۲ به سوی آنان باز گشته است. ۳ واحد دیگر نیز به شکل پول در بخش ۲ موجود است. پولی که در آنجا کارکرد ذخیره لازم را دارد و سوای جبران استهلاک جزء استوار سرمایه ثابت نقش دیگری برایش متصور نیست. این پول از توان تبدیل به سرمایه ثابت برخوردار نیست، برای پرداخت دستمزد هم به کار نمی افتد زیرا بخش ۲ پیش تر سرمایه متغیر خود را پیش ریز نموده است. به همه این دلایل ۳ واحد پول مورد گفتگو باید به طور کامل از 2-C به 2-M منتقل گردد و متقابلاً حجم کالای معادل آن، از 2-M به 2-C انتقال یابد. نتیجه همه مفروضات آنست که یک بخش اضافه ارزش به صورت گنج در این بخش نگهاری می شود. اما این ذخیره فقط به همین حد محدود نیست. سرمایه داران تولید کننده طلا اضافه ارزش های خود را در شکل طلا وارد پویه گردش می کنند و در قبال آن وسائل مصرفی از بخش ۲ خریداری می نمایند. در بخش اخیر طلا فقط جزئی از این طلا به عنوان مصالح و ماتریال سرمایه ثابت عمل می کند. مابقی باز هم شکل اندوخته به خود می گیرد و همین جا ذخیره می شود. هر کدام این نکات در خدمت اثبات فرضی است که در جایی از مباحث گذشته بر آن تأکید نمودیم. این فرض که در شروع شیوه تولید سرمایه داری، گنج سازی یا ذخیره پول نقش تعیین کننده ای در روند انکشاف این شیوه تولید بازی می کند.

هر چه سرمایه داری گسترش یابد کمیت پول در گردش از هر سو بیشتر خواهد شد. در همین راستا نقش طلا در افزایش این کمیت کمتر خواهد شد. این امر ما را به ایرادی بر می گرداند که روزگاری علیه «توک» مطرح می شد. این که چگونه هر سرمایه دار می تواند ارزش اضافی خود را به صورت پول از محصول سالانه بیرون بکشد؟ در این زمینه، جمع‌بندی آنچه تا حال گفتیم نکات زیر را در اختیارمان قرار می دهد.

۱- برای تبدیل عناصر گوناگون توده کالائی که سالانه تولید می شود، همیشه باید پول به اندازه کافی موجود باشد. این موضوع به هیچ وجه متأثر از آن نیست که یک جزء از محصول اجتماعی، متشکل از اضافه ارزش است. حتی با فرض کاملاً غلط حذف این عامل، باز هم داد و ستد کالاها نیازمند حجم معینی پول است. پرسش مهم آنست که این پول از کجا می آید؟ و پس از این است که جستجوی منشأ پول مورد احتیاج برای گردش درآمد سرمایه داران یا همان اضافه ارزش نیز جایگاه خود را احراز می کند. پرسش هائی که تا همین جا کم یا بیش پاسخ لازم را دریافت کرده اند. اما اینکه چرا **سؤال دوم** تا این حد برجسته می شود، دو دلیل قابل تأکید است.

اول: اگر سرمایه دار را فقط مظهر سرمایه ببینیم و وجودش به عنوان مصرف کننده را از نظر دور داریم، آنگاه استفاده وی از پول هم صرفاً پیش ریز اضافه ارزش ها به مثابه سرمایه کالائی تلقی می گردد، به بیان دیگر کاربرد ارزش اضافی توسط او به عنوان مخارج زندگی دیده نمی شود. در سیطره چنین نگاهی، به ناگزیر این جستجو هم موضوعیت پیدا می کند که پس پول لازم برای مبادله درآمد سرمایه داران از کجا می آید؟

دوم: وقتی که صاحبان سرمایه مقادیر معینی پول را در شکل درآمد وارد چرخه گردش می سازند، چنین القاء می شود که گویا در قبال خرید یک جزء محصول سالانه، هم ارز پولی کالاها را از جیب خود و از بیرون روند ارزش افزائی سرمایه پرداخت می کنند. تصویری از جنس توهم محض که منشأ پول پرداختی را به کلی از انظار دور می گرداند. آنچه سرمایه داران زیر نام «درآمد» هزینه می کنند، صرفاً جزئی از اضافه ارزش یا کار پرداخت نشده کارگران زیر مهمیز استثمار آنان است. سرمایه دار به گاه خرید کالاهای مصرفی رنگارنگ، مستغلات شخصی بی انتها، دنیای زینت آلات، کهکشان امکانات رفاهی و تفریحی، سوای حاصل استثمار توده کارگر، هیچ ریالی از هیچ کجای دیگر

نمی آورد. او در پروسه خرید این محصولات، امکانات، آسایشها، بهشت زمینی رفاه و جهان بی کران تنعم اصلاً متحمل هیچ هزینه ای نمی شود. با چنگ اندازی سفاکانه سرطانی و اختاپوسی بر کار و ارزش های آفریده طبقه کارگر است که حاتم وار پول می ریزد و بازارها را پول باران می کند.

در مباحث قبلی دیدیم که آدام اسمیت کل ارزش محصول اجتماعی را به $V+M$ قابل تجزیه می بیند. او در محاسبات خویش پیرامون چگونگی بازتولید محصول اجتماعی سالانه ارزش سرمایه ثابت را صفر حساب می کند. در همین راستا، برای مثال مورد کندوکاو ما یا سامان پذیری ۹۰۰۰ واحد ارزشی محصول سالانه توضیح سرنوشت ۳۰۰۰ واحد ارزش مرکب از $V+M$ دو بخش ۱ و ۲ را کافی می انگارد، اسمیت می گوید «گردش محصولات هر کشور متشکل از دو جزء است. مبادلات میان بازرگانان در یک سو و بازرگانان و مصرف کنندگان در سوی دیگر. هر دو گردش به طور پیوسته و همزمان انجام می گیرد و هر کدام نیازمند مقدار معینی پول است. ارزش اجناس مورد داد و ستد میان بازرگانان به هیچ وجه نمی تواند از حجم مبادله میان آنان و مصرف کنندگان بالاتر باشد. گردش نخست در شکل عمده فروشی است و محتاج ارقام کلان پول است. دومی بالعکس با پول خرد قابل تحقق است و سرعت انجامش افزون تر است» مشاهده می کنیم که کل بحث حول داد و ستد دستمزدها و اضافه ارزش ها یا به تعبیر خود «اسمیت» درآمدها می چرخد. «توماس توک» نیز اسیر همین غلط انگاری است و به رغم تقلاتی که برای نشان دادن برخی تمایزات میان نظرات خود و اسمیت می کند، نهایتاً همان وارونه بینی ها را تکرار می نماید.

۲ - سرمایه صنعتی در آغاز کار برای تمامی جزء استوار خود باید پول پیش ریز کند. این پول فقط به تدریج و در پروسه ارزش افزائی سالیان است که به سوی آن باز می گردد. بر همین مبنی سرمایه دار صاحب این سرمایه در آغاز بسیار بیشتر از آنکه پول

از پویه گردش خارج سازد باید به درون آن واریز کند. در تمامی رشته های صنعت که طول تولید - دوره، از کار - دوره، بیشتر است تزریق پول به چرخه گردش با هدف خرید نیروی کار یا وسایل تولید، در طی دوره واگرد الزامی است. وسایل تولید مستقیماً از بازار کالاها بیرون کشیده می شوند و وسایل مصرف باز هم مستقیماً اما کاملاً جزئی تر، توسط کارگران با مزدهایشان و سرمایه داران با یک جزء اضافه ارزشها برداشت می گردد. در طول این دوره پولی که سرمایه داران وارد پویه گردش می کنند صرف نقد سازی ارزش کالاها و اضافه ارزش نهفته در آنها می شود. با انکشاف سرطانی شیوه تولید سرمایه داری و نیاز به ساختمان راه آهن، بنادر، زهکشی زمین، حفاری کانال ها، اهمیت این موضوع صد چندان می گردد.

۳ - اگر سرمایه داران دیگر صرفنظر از هزینه سرمایه استوار، بیش از پولی که برای خرید نیروی کار و بخش گردان سرمایه ثابت به گردش می اندازند، از چرخه دوران خارج می سازند، سرمایه داران تولید کننده طلا و نقره سوای فلزات قیمتی، مرتباً پول وارد گردش می کنند و کالا از آن بیرون می کشند. در اینجا سرمایه ثابت به استثنای جزء فرسوده آن، قسمت عمده سرمایه متغیر و همه اضافه ارزش منهای اندوخته احتمالی سرمایه داران همگی به صورت پول به دوران ریخته می شود.

۴ - کاملاً درست است که زمین، ساختمان، خانه، ماشین آلات، دام و کل اجزاء تشکیل دهنده سرمایه استوار نیز بسان کالا در چرخه گردش هستند. در مدار تولید - دوره و بعضاً کار - دوره حضور دارند، ارزش آنها تدریجی به محصول منتقل می شود. در همین رابطه و به عنوان نیاز ترمیم، تعمیر و بازپردازی آنها همواره کمیت معینی پول نیز در حالت نهفته و غیرفعال لازم می گردد. همه اینها مسلماً درست است اما باید در نظر داشت که پول، واسطه کل مبادلات درون فرایند بازتولید نیست. هنگامی که مایحتاج

روند تولید تأمین می شوند، زمانی که چرخه تولید به کار می افتد دیگر کل این فرایند خارج از مدار گردش قرار می گیرد.

عین همین حکم در مورد تمامی محصولات صائب است که تولید کننده آنها مستقیماً مصرف کننده نیز هست. مصرفی که می تواند مولد یا غیرمولد باشد. با توجه به همه این ها، کمیت معینی از پول مورد نیاز گردش محصول سالانه، از پیش در جامعه وجود دارد. ذره، ذره، ذره انباشت شده است. این پول به محصول - ارزش سال جاری تعلق ندارد. «توک»، هم مکتبی ها و حتی مخالفان وی در مجادلات خود پیرامون گردش اسکناس، همیشه ناگزیر شده اند به فرضیه گردش فلزی خالص باز گردند، این کار را بسیار سطحی انجام داده اند و این سطحی بودن برایشان اجتناب ناپذیر بوده است. ساده ترین شکل گردش پولی که به صورت خودجوش تکامل یافته است حاکی است که:

الف: با تکامل روزافزون سرمایه داری، سرمایه پولی به عنوان وسیله پرداخت دستمزدها نقش عمده ای احراز می کند. هر چه این شیوه تولید بیشتر می بالد، هر چه پروسه تبدیل محصولات به کالا شتابناک تر و فراگیرتر و همه جاگیرتر می شود، پول نیز جایگاه مهم تری احراز می نماید. حجم پول در گردش باید برای نقد ساختن کالاها کفاف دهد. قسمت اعظم این پول نیز در شکل دستمزدی است که سرمایه داران صنعتی باید برای خرید نیروی کار پرداخت کنند.

ب: پرداخت های یکباره برای جایگزینی سرمایه استوار، بیرون کشیدن پی در پی ارزش ها از گردش، در طول یک فرایند طولانی برای تأمین هزینه های این جایگزینی به صورت پس انداز، تفاوت در اندازه و طول دوره بازگشت و سایر موارد مشابه، جزر و مدهای پول در تولید سرمایه داری برای مبادله محصولات سالانه و رشد خودجوش این افت و خیزها را گریزناپذیر می سازد.

۱۳- نظریه باز تولید «دستوت دو تراسی»

دستوت دو تراسی «منطق دان بزرگ»! در پاسخ این سؤال که سود سرمایه داران صنعتی از کجا می آید؟ می گوید: «آنان هر چه تولید می کنند به قیمتی گرانتر می فروشند!» دوتراسی سپس نموداری از خرید و فروش ها رسم می کند و بر معاملات میان صاحبان سرمایه با هم، فروش کالا به مزدبگیران، به سرمایه دارهای مفت خوار و مانند اینها انگشت می گذارد. او در محاسباتش از یاد می برد که معاملات سرمایه داران به شکلی که وی توصیف می کند، نه فقط هیچ سودی نمی زاید که مملو از ضرر هم هست. زیرا اگر بناست گران فروشی سرچشمه سود باشد، همه و هر کدام بیش از دیگری گران خواهند فروخت. مبادلات میان گرانفروشان نیز هزینه های زیادی دارد و لاجرم آنچه در این میان متولد می شود نه سود که یکسره زیان است. «دستوت» البته در عالم خیال راه مفری پیش پای خویش باز کرده است. این راه که سرمایه داران فقط به خویش نمی فروشند، با مزدبگیران نیز بده و بستان دارند. اما این راه هم سخت بی راهه است. هیچ سودی از درونش نمی جوشد. فروش به کارگران معنایش آنست که دستمزدهای دریافتی آنان در قبال خرید مایحتاج به سرمایه دار باز می گردد، باز هم در این معامله اثری از سود پیدا نیست. تازه این سؤال مطرح است که صاحب سرمایه مزد کارگران را از کجا آورده است. پرسشی که ظاهراً برای دستوت فاقد اهمیت است. بعلاوه او هنوز سودآور نبودن فروش به مزدبگیران را قابل قبول نمی داند زیرا مُصر است که سرمایه داران با فروش گران تر بالاخره سود خواهند برد. ترجمه زمینی این اصرار آنست که به طور مثال سرمایه دار ۱۰۰ پوند دستمزد به کارگران پرداخت کرده است، اما حاصل کار کارگران را ۱۲۰ پوند به آنان می فروشد. حال سؤال این است که کارگران این ۲۰ پوند را از کجا می آورند؟ تا به صورت سود هبه سرمایه داران سازند؟! آنها فقط

۱۰۰ پوند مزد گرفته اند. پول دیگری برای پرداخت ندارند که سود فروشنده کالاها شود.

دستوت باز هم قانع نیست و ادامه می دهد که مزد کارگران ۱۰۰ پوند است اما سرمایه دار برای باز پس گیری این ۱۰۰ پوند فقط معادل ۸۰ واحد محصول در اختیارشان قرار می دهد، سناریوی نامتعارفی نیست اما باز هم نه آنچنان که دستوت نسخه پیچیده است. بلکه به این سیاق که کل سرمایه داران یا در واقع طبقه سرمایه دار رک و سراسر است از همان آغاز ۲۰٪ از حاصل کار کارگران را به آنان نمی داد. معضل «منطق دان کبیر»! اما این است که ایشان از یک سو مزد ناکافی کارگران را موجد ویرانی صنعت می بیند و از سوی دیگر ریشه سود را دقیقاً در همین مزد به یغما رفته می کاود!! بر اساس آنچه او به هم می بافد راه پارو کردن سودها فقط دستبرد زدن به دستمزدها است. کاهش مزدها هم صنعت را ویران و لاجرم سرمایه دار را خانه خراب می کند، اگر مزدها به طور واقعی یعنی کافی برای بازتولید نیروی کار پرداخت شود نیز دیگر هیچ منبعی برای جوشش سود سرمایه دار باقی نمی ماند.

راه بعدی دستوت برای یافتن سرچشمه سودها فروش به سرمایه داران مفتخور یا افرادی است که زیر نام بهره پول یا اجاره زمین و ... صاحب بخشی از اضافه ارزش ها شده اند. اما این راه نیز نه فقط هیچ کس را به ارض موعود یا مرکز جوشش و طغیان سودها نمی رساند که برقضا به سمت گورستان می راند. سرمایه دار بهره گیر و ربخ خوار، سهمی از اضافه ارزش ها را تصاحب کرده است. فرض کنیم کل ارزش اضافی سرمایه دار صنعتی ۲۰۰ پوند بوده است و ۱۰۰ پوندش نصیب این گروه شده است. اینان به نوبه خود ۸۰ پوند را صرف معیشت، رفاه و تن پروری خود می سازند، ۲۰ پوند هم به خدمه مفلوک می دهند، بسیار خوب! حالا هم خودشان ۸۰ پوند را صرف خرید کالاهای مصرفی خویش از سرمایه داران صنعتی می کنند و همه خدمه آنان عین همین کار را با ۲۰

پوند دریافتی خویش انجام می دهند. حاصل کل این داد و ستدها نهایتاً یک چیز است. اینکه ۱۰۰ پوند اضافه ارزشی که یک لایه طبقه سرمایه دار از لایه دیگر گرفته است اکنون به وی باز می گرداند. کجای این گران فروشی است و از کجای این معاملات و مبادلات و گردش ها یک قطره سود می تراود. کل این رطب و یابس بافتن ها صرفاً در خدمت یک چیز است. پرده انداختن بر روی سرچشمه واقعی طغیان اضافه ارزش ها و سودها، ارزش اضافی و سود صرفاً کار پرداخت نشده کارگران مزدی است. هیچ منشأ دیگری ندارد.

فصل ۲۱: انباشت و بازتولید گسترده

تولید سرمایه داری، تولید ارزش اضافی، افزایش افراطی اضافه ارزش از طریق سنگین سازی بی مهار کفه کار اضافی به زیان کار لازم، تبدیل اضافه ارزش ها به سرمایه الحاقی، خودافزائی سرطانی سرمایه و انباشت انفجاری جهان از سرمایه است. انباشت در این شیوه تولید نیز طبیعتاً انباشت گسترده است و بحث ما در باره بازتولید ساده با تمامی شرح و تفصیلش نهایتاً مدخلی برای ورود به این شیوه انباشت و بازتولید بود.

سرمایه دار اضافه ارزش خود را به پول تبدیل می کند و این پول یا سرمایه پولی را صرف خرید نیروی کار جدید، مواد خام، سایر اجزاء گردش سرمایه ثابت و در یک کلام مایحتاج چرخه ارزش افزائی سرمایه اش می سازد. برای مثال اگر در دور پیش ۴۰۰۰ سرمایه ثابت و ۱۰۰۰ واحد سرمایه متغیر داشت، اگر این ۱۰۰۰ واحد سرمایه متغیر در پروسه تولید و تحمیل یک نرخ استثمار صد در صدی و در دوره ما، چندین صد درصدی و در جهنم سرمایه داری ایران ۱۵۰۰ درصدی بر توده کارگر، ۱۰۰۰، چندین هزار و یا ۱۵۰۰۰ واحد ارزش اضافی زائید، اینک در دور بعد همان سرمایه دار با حجم بیشتر یا بسیار بیشتری سرمایه در شکلهای ثابت و متغیر وارد میدان انباشت می گردد. به طور مثال با ۴۸۰۰ ثابت و ۱۲۰۰ متغیر، ۵۰۰۰ ثابت و ۲۰۰۰ متغیر یا ۱۲۰۰۰ ثابت و ۳۰۰۰ متغیر روند پیش ریز را ادامه می دهد. او عظیم ترین حجم اضافه ارزش ها را به سرمایه الحاقی یا سرمایه جدید تبدیل می کند. نیروی کار بیشتری را با شدت استثمار وحشیانه تری به کار می گیرد، با اضافه ارزش های انبوه تر، بر میزان سرمایه الحاقی خود می افزاید و زنجیره انباشت بیشتر، استثمار شدیدتر، ارزش اضافی انبوه تر، انباشت عظیم تر را دنبال می کند. در این مورد چند نکته مهم را باید مفروض انگاشت.

اولاً – اضافه ارزش موجود باید هم برای افزایش سرمایه ثابت، هم تأسیس بنگاه جدید یا توسعه مؤسسه قدیم انباشت کفاف دهد. فراهم سازی این حجم اضافه ارزش چه بسا نیازمند گنج سازی و پس انداز نمودن مقادیر کوچک اضافه ارزش ها در طول دوره ای معین، پیش از آغاز توسعه تولید باشد.

ثانیاً – تولید در مقیاس گسترده پیش از آن که اتفاق افتد، پیش زمینه ها و رخساره های تحقق خود را وارد روند واقعی زندگی می سازد. موضوع را با ذکر مثالی روشن سازیم. سرمایه دار الف طی یک سال یا چند سال شروع به ذخیره پول می کند، در هر دور فروش محصولات سالانه بخشی از پول را که معادل یا نماینده محصول اضافی و لاجرم حامل ارزش اضافی است، به صورت پس انداز در می آورد. این اضافه ارزش ها را بر هم می انبازد و به پول – سرمایه بالقوه تبدیل می کند. پولی که هنوز سرمایه نیست و به هیچ وجه ثروت اجتماعی اضافی محسوب نمی شود، اما به دلیل هدفی که در پیش دارد نقش پول – سرمایه بالقوه را ایفاء می کند. پروسه ای که دشواریهای خاص خود را دارد و ما پیش از شرح این دشواری ها باید نکات دیگری را توضیح دهیم.

اول: انباشت در بخش ۱

۱ – گنج سازی

سرمایه گذاری ها چه در رشته های متعدد صنایع متعلق به بخش ۱ و چه در شکل انفرادی، مستقل از بزرگی و کوچکی یا شرایط فنی و وضع بازار خود، به لحاظ پروسه تشکیل پول – سرمایه بالقوه، در مراحل مختلفی قرار دارند. یک عده از سرمایه داران چه برای پیش ریز سرمایه در یک بنگاه، چه برای توسعه بنگاه موجود، پول – سرمایه بالقوه خود را در حد نصاب می بینند و تبدیل به سرمایه مولد می کنند. وسائل تولید، عناصر سرمایه ثابت می خردند و تولید را گسترش می دهند. عده ای دیگر در این

موقعیت نیستند و همچنان دست به کار گردآوری پول - سرمایه می باشند. مواجهه این دو گروه سرمایه دار چنین است که به طور مثال، الف محصول سالانه $400C+100V+100M=600$ خود را به ب می فروشد. او ۱۰۰ واحد اضافه ارزش را از دوران خارج کرده و می اندوزد. این ۱۰۰ واحد پول فقط شکل پولی اضافه محصول است که اندوخته می شود، گنج سازی است و گنج مطلقاً سرمایه نیست. این کار همزمان توسط افراد زیادی انجام می گیرد. دهها نفر عین کار سرمایه دار الف را تکرار می کنند. این سرمایه داران در این روند حجم بالائی پول - سرمایه بالقوه گرد می آورند اما درست در همان حال موانع مهمی بر سر راه گردش پول ایجاد می نمایند. باعث رکود پول می شوند و کار دوران را مشکل می سازند. با همه اینها باید تأکید نمود که در گردش کالائی ساده و مدت ها پیش از آنکه این گردش، خصلت گردش کالائی سرمایه داری احراز کند، گنج اندوزی به گونه ای رخ می داده است، بعلاوه این کاملاً مهم است که مقدار پول موجود در جامعه همواره بیشتر از حجم پولی است که در پویه دوران به صورت فعال وجود دارد. نکته مهم که در دل کل بورژوازی قند آب می کند این است که با رشد سیستم اعتباری تمامی سرمایه های بالقوه از طریق تمرکز در بانک ها و مؤسسات مالی از حالت انفعال خارج می گردند، فعال می شوند و نقش سرمایه آماده به خدمت یا پول - سرمایه آماده تبدیل به سرمایه بارآور را پیدا می کنند. اما اینکه سرمایه دار الف برای به فرجام رساندن گنج سازیهای خویش چه باید بکند، پاسخ این است که فقط بفروشد، محصول سالانه را به فروش رساند، دست به خرید نزند، کل اضافه ارزش های نهفته در اضافه محصول ها را بر هم انبازد. تولید پی در پی اضافه محصول حامل اضافه ارزش شرط لازم گنج سازی اوست. در بحث مشخص حاضر که دوران به طور خاص در درون بخش ۱ بررسی می گردد، شکل طبیعی اضافه محصول به عنوان جزئی از کل محصول سالانه همان شکل طبیعی سرمایه ثابت است. وسائل تولید در بخش تولید

وسيله هاى توليد است. يك پرسش مهم در همين جا آنست كه اضافه محصول در دست سرمايه دار ب چه رلى دارد و به درد چه كارى مى خورد؟ پيش از هر چيز خاطر نشان كنيم كه اگر سرمايه دار الف بابت اضافه ارزش هاى خود پول از دوران خارج مى سازد و به صورت گنج در مى آورد، همزمان كالاهاى را وارد پويه دوران مى كند، بدون آنكه كالائى از آن بيرون آرد. اين امر سبب مى شود كه سرمايه دار ب و خيل همقطاراناش بتوانند پول به دوران ريزند و سواى كالا چيز ديگرى خارج نمايند. كالاهاى كه در بررسى كنونى ما بنا به شكل طبيعى خود در سرمايه ب و سرمايه هاى مشابه آن، جزء استوار يا گردشى سرمايه ثابت خواهند بود.

در بازتوليد ساده ديديم كه بازتوليد سرمايه، به هيچ وجه صرف خريد و فروش كالاها و تكميل داد و ستدها با هم نيست. درك بسيار گمراه كننده اى كه متوليان اقتصاد سياسى و تجارت آزاد از فيزيوكرات ها گرفته تا آدام اسميت آن را القاء کرده اند. بحث بر سر خريد و فروش ساده كالاها نيست، سخن از بازيافت، جاىگزينى و بازتجديد تمامى اجزاء سرمايه، در تمامى حالات، اعم از ثابت، متغير، استوار، گردشى، پولى و كالائى با تمامى ويژگيهاى جداگانه هر يك از آنها است. اينكه مثلاً سرمايه استوار، تدريجى و طولانى مدت ارزش خود را به محصول منتقل مى كند، پول لازم براى جاىگزينى آن بايد تدريجاً ذخيره شود، كل ارزش سرمايه ثابت بخش ۲ بايد با اضافه ارزش و سرمايه متغير بخش ۱ مبادله گردد، مسائل خاص اين مبادله از قبيل خريد يك طرفه سرمايه ثابت بخش ۲ از جزء اضافه ارزش بخش ۱ و بالعكس يا همه موارد ديگرى كه قبلاً در فصل بيستم، به اندازه لازم توضيح داده شد، همه و همه در بررسى پروسه بازتوليد گسترده اهميت تام و تمام خود را خواهند داشت. تا جائى كه مبادلات ساده يك سويه رخ مى دهد يعنى در يكجا فقط خريدهائى صورت مى گيرد و در جاى ديگر صرفاً فروش هاى اتفاق مى افتد، اين خريد و فروش ها بايد به گونه اى متوازن گردند. فراموش

نکنیم که تعادل در ساختمان خودپوی شیوه تولید سرمایه داری اساساً امری تصادفی است. با همه اینها جبر ارزش افزائی سرمایه است که برای سامان پذیری خود، چه در بازتولید ساده و چه در بازتولید گسترده، شرایطی فراهم سازد که به یمن تأثیراتش، مبادلات جاری میان بخش های ۱ و ۲ محقق گردد. این شرایط به همان اندازه که برای انجام داد و ستدها و متعادل کردن مبادلات لازم هستند، در صورت اخلال می توانند مشکل زا و ناقض تعادل نیز باشند. حصول توازن میان بخش ها و سامان پذیری سرمایه اساساً بر این فرض استوار است که خریده‌ها و فروش های یک سویه، همدیگر را جبران خواهند کرد. کل این مؤلفه ها هم یکصدا بانگ می زنند که وقتی از شکل سرمایه داری تولید کالائی صحبت می کنیم، پول نه تنها وسیله گردش، که در همان حال پول - سرمایه یا سرمایه پولی هست.

۲ - سرمایه ثابت الحاقی

کارگر با کار خود فقط بهای نیروی کارش را بازآفرین نمی کند، فقط ارزش سرمایه ثابت را برای سرمایه داران حراست نمی نماید، سوای همه اینها چندین و گاه چند ده برابر آنچه به صورت مزد دریافت می دارد اضافه ارزش تولید می کند. این اضافه ارزش در محصول اجتماعی سالانه شکل محصول اضافی را به خود می گیرد. در حالتی که اکنون مورد بررسی ما است، این اضافه محصول، خود از ابتدا، وسائل تولیدی است که برای ساختن وسائل تولید به کار می رود، اما همین اضافه محصول برای اینکه نقش سرمایه ثابت الحاقی را احراز کند باید توسط سرمایه داران ب ۱ و ب ۲ و ب ۳ پیش ریز شود. قبل از آن و تا زمانی که این محصول اضافی به فروش نرفته یا هنوز در دست گنج سازان الف است، فقط نقش پول - سرمایه بالقوه را بازی می کند. مادام که ما حجم ارزشی بازتولید را فقط از جانب بخش ۱ نظر می اندازیم لاجرم خود را در بازتولید ساده محصور کرده ایم زیرا تا اینجا هیچ سخنی از تشکیل سرمایه ثابت الحاقی به میان

نمی باشد. کار اضافی مورد بررسی نیز صرفاً همان مقدار کاری است که اضافه ارزش سرمایه داران در بازتولید ساده را تشکیل می دهد. در بازتولید ساده فرض ما این بود که تمام اضافه ارزش ۱ به صورت درآمد، در ازاء کالاهای بخش ۲ خرج می شوند و فقط سرمایه ثابت این بخش را تجدید می کنند. برای آنکه از بازتولید ساده به بازتولید گسترده عبور کنیم باید محصول سالانه بخش ۱ بیش از آنکه حامل عناصر سرمایه ثابت بخش ۲ باشد، برای بخش خودش اجزاء سرمایه ثابت تولید نماید. این گذار معمولاً بدون دشواری انجام نمی گیرد، اما این خاصیت بخش ۱ که همزمان وسائل تولید هر دو بخش را تولید می کند، مایه سهولت کار می گردد.

اگر مسأله را تنها از لحاظ حجم ارزشی بکاویم، این نتیجه را می گیریم که هسته یا اساس بازتولید گسترده در بازتولید ساده متولد می شود، بنمایه مادی موضوع این است که کار اضافی طبقه کارگر بخش ۱ مستقیماً صرف تولید وسائل تولید و ایجاد سرمایه ثابت الحاقی این بخش می گردد. بر این مبنی تشکیل پول - سرمایه بالقوه در نزد سرمایه داران الف ۱، الف ۲، الف ۳ و همقطاران، از طریق فروش پی در پی محصول اضافی، بدون هیچ هزینه پول - سرمایه ای، عملاً شکل ساده پولی سرمایه ثابت الحاقی است که در بخش ۱ تولید گردیده است. تبدیل متوالی سرمایه های بارآور بالقوه الحاقی به پول - سرمایه بالقوه یا گنج، توسط سرمایه داران الف ۱ و ۲ و ۳ موقوف به فروش پی در پی محصول اضافی یا فروش یکجانبه کالا توسط آنان بدون هیچ خرید است، هر چه سرمایه بارآور به کار افتاده در یک کشور و نیروی کار مورد استثمار این سرمایه بزرگتر و پرشمارتر باشد، به همان اندازه نیروی بارآور کار رشد یافته تر و در نتیجه وسائل فنی بسط سریع تولید وسائل تولید بیشتر است.

محصول اضافی که مستقیماً توسط سرمایه داران الف ۱، ۲، ۳ و... بخش ۱ تولید و تصاحب می شود اگر چه پایه واقعی انباشت سرمایه یا بازتولید گسترده است، اولاً چنین

نقشی را فقط در دست سرمایه داران ب ۱، ۲، ۳... این بخش ایفاء می کنند. ثانیاً به عنوان اندوخته، به عنوان سرمایه پولی که ذره، ذره تشکیل می شود کاملاً نامولد است. محصول اضافی در این شکل با فرایند تولید همسو حرکت می کند، اما خارج از فرایند است. حتی سرباری برای تولید سرمایه داری است، به شکل سرمایه پولی بالقوه تلنبار در می آید و به کار گرفتن این حجم اضافه ارزش یک عرصه فعال حیات نظام اعتباری و کاغذبازی می گردد. اما از این طریق به شکلی دیگر، در شکل سرمایه پولی بیشترین تأثیر را بر انکشاف شتاب آلود سرمایه داری بر جای می گذارد. نکته مهم در اینجا آنست که کمیت پول موجود در کشور، سرعت گردش و غیره باید ثابت فرض شود. پول باید برای گردش فعال و گنج سازی هر دو کفایت دهد. شرایطی که برای گردش ساده نیز مطرح بود. تفاوت مهم آنست که کارکرد اندوخته ها در اینجا متفاوت است، کمیت پول نیز باید بزرگتر باشد. زیرا: اولاً، در تولید سرمایه داری کل محصولات سوای جزء اندکی که توسط تولید کنندگان به مصرف می رسد و نیز فلزات گرانبهای تولید شده، مابقی یکسره به پول استحاله می شود. ثانیاً، در این شیوه تولید حجم سرمایه کالائی و مقدار ارزش آن نه تنها به طور مطلق عظیم تر است که با سرعت بسیار خیره کننده ای هم رشد می کند. ثالثاً، سرمایه متغیر مستمراً فزاینده ای باید مدام به سرمایه پولی تبدیل شود، رابعاً، تشکیل پول - سرمایه های تازه با گسترش تولید هم عنان است و گنج سازی این پول - سرمایه ها نیازمند پول است.

۳ - سرمایه متغیر الحاقی

در کتاب اول دیدیم که در نظام سرمایه داری همواره نیروی کار عظیمی به شکل ذخیره موجود است. این را نیز خوب می دانیم که سرمایه بدون هیچ افزایش در شمار کارگران شاغل، می تواند کار بسیار بیشتری را بر کرده آنها سنگین سازد و اضافه ارزش های به مراتب انبوه تری از قبَل تشدید استثمار آنان به دست آرد. در جلد نخست این را نیز

نشان دادیم که سرمایه مفروضی می تواند بدون انباشت بیشتر دامنه تولید خود را در فاصله مرزهای معینی وسعت بخشد، اما در اینجا سخن از انباشت سرمایه به معنای اخص آن است. گفتگو از وضعی است که گسترش تولید با تبدیل اضافه ارزش به سرمایه الحاقی مشروط است و لاجرم با توسعه پایه های عمومی انباشت سرمایه داری همراه است.

دوم: انباشت در بخش ۲

فرض تا کنونی ما این بود که سرمایه داران الف ۱، ۲، ۳... بخش ۱، اضافه محصول خود را فقط به سرمایه داران ب ۱، ۲، ۳... در همین بخش می فروشند. حال بنا را بر این گذاریم که سرمایه داران مذکور به جای فروش در بخش ۱ محصول اضافی خود را به بخش ۲ بفروشند. این امر منوط به آنست که در قبال فروش، هیچ کالای مصرفی خرید نکنند. زیرا اساس کار این سرمایه داران بر ذخیره پول ناشی از فروش اضافه محصول و تبدیل آن به پول - سرمایه بالقوه، استوار است. این مبادله مشکلاتی را پیش می آرد. بازیافت 2-C از شکل کالائی به شکل طبیعی سرمایه ثابت در گرو آنست که نه فقط کل 1-V بلکه حداقل جزئی از 1-M هم با یک جزء سرمایه ثابت ۲ که حالت کالائی دارد، مبادله شود. اما اکنون سرمایه داران الف بخش ۱ محصول اضافی خود را به 2-C می فروشند بدون آنکه هیچ کالائی خرید کنند. این سرمایه داران پول حاصل فروش را از پویه گردش خارج و به سرمایه پولی بالقوه تبدیل می نمایند. اقدامی که یک جزء از سرمایه ثابت بخش ۲ را در حالت کالائی محبوس می کند، از تبدیل شدن به سرمایه ثابت بارآور باز می دارد، در همین راستا موجد اضافه تولید می شود و مانعی بر سر راه بازتولید سرمایه های ب بخش ۲ می گردد. اگر کل بازتولید اجتماعی مرکب از دو بخش ۱ و ۲ را در نظر بگیریم، می بینیم که تبدیل محصول اضافی سرمایه داران الف بخش ۱

به سرمایه پولی بالقوه، عملاً تبدیل ناپذیری قسمتی از سرمایه کالائی معادل خود در بخش ۲ و متعلق به سرمایه داران شاخه ب این بخش را به دنبال می آورد. به این ترتیب نه فقط بازتولید گسترده ای پدید نمی آید، که برای بازتولید ساده نیز محدودیتهائی ایجاد می کند. دقیق تر بگوئیم، حوادثی مانند تشکیل سرمایه پولی الحاقی بالقوه در بخش ۱ و انباشته شدن ذخائر کالائی در بخش ۲ بدون طی پروسه تبدیل به سرمایه مولد، به بیان دیگر پیدایش سرمایه پولی مازاد در بخش ۱، اضافه تولید نسبی در بخش ۲، اختلال بازتولید بخش اخیر ... همگی گواه وجود تناقضات قهری سرمایه داری هستند، تناقضاتی که در بازتولید ساده نیز مشهودند. نکته مهم اینکه تبدیل تمام یا جزئی از ارزش اضافی به سرمایه الحاقی پیش شرط انباشت واقعی است، اما اینکه انباشت از مصرف می کاهد!! یک تحریف اقتصاد سیاسی است. با سرشت سرمایه داری در تناقض است زیرا القاء می کند که گویا مصرف نیروی محرک سرمایه می باشد!!

در پی تمامی این توضیحات به واکاوی دقیق تر انباشت در بخش ۲ پردازیم و از مشکل سر راه بازتولید یک جزء از سرمایه کالائی این بخش به شکل طبیعی سرمایه ثابت مولد آن آغاز کنیم. قبلاً دیدیم که $1-1000V+1000M$ در قبال $2000C$ بخش ۲ مبادله می شد. اما اینک از 1000 واحد اضافه ارزش بخش ۱، نیمی از آن، یعنی 500 واحد به سرمایه ثابت الحاقی خود همین بخش تبدیل شده است. این 500 واحد قادر به مبادله با $2-C$ نیست و لاجرم کل آنچه از بخش ۱ می تواند با بخش ۲ و سرمایه ثابت آن داد و ستد شود، به جای $\underline{1-1000V+1000M=2000}$ فقط 1500 واحد ارزشی است. در همین ارتباط 500 واحد از $2-C$ نیز بلا تکلیف است، امکان تبدیل از حالت کالائی به سرمایه ثابت بارآور را ندارد، زیرا معادلی برای مبادله در مقابلش موجود نیست. این 500 واحد در اینجا مظهر اضافه تولید است و با 500 واحد سرمایه الحاقی

نوبین در بخش ۱ تطابق دارد. این احتمال وجود دارد که همین اضافه تولید ۵۰۰ واحدی بخش ۲، سرنوشت ۱۰۰۰ واحد خرج شده، توسط کارگران بخش ۱ برای وسائل مصرفی و بازگشت آن به سرمایه داران این بخش را هم دچار اخلال کند. در مورد چگونگی چالش این مشکل معمولاً استدلال هائی با این مضمون صورت می گیرد که باید نوع استنباط از وجود ۵۰۰ واحد کالاهای مصرفی تولید شده در بخش ۲ و فاقد شرایط فروش به بخش ۱، تغییر کند. به این معنی که اساساً این ۵۰۰ واحد، اضافه تولید به حساب نیاید، بلکه عناصر ضروری استمرار پروسه بازتولید تصور شود. برای آن همان حسابی باز گردد که پیش تر در مورد اضافه محصول بخش ۱ و گذار آن به سرمایه مولد الحاقی بالقوه باز می شد. باید از اینجا عزیمت شود، ۵۰۰ واحد C-2 مانده در انبارها، ذخیره مصرفی مورد نیاز حتمی پویه بازتولید تلقی گردد، در همان حال بر ضرورت تأمین یک سرمایه پولی اضافی برای ادامه کار تأکید شود و این حجم سرمایه فراهم آید.

در برابر استنباط یا راه حل بالا! پاسخ آنست که: اولاً، تشکیل ذخیره و ضرورت آن برای هر دو بخش درست است، تا اینجا حرفی نیست. سرمایه داران ۱ و ۲ هر دو دست به ذخیره کالا می زنند و فقط نوع کالاهائی که بر هم می انبازند متفاوت است. ثانیاً، اگر سال جاری در بخش ۲ با ذخیره کالائی به پایان می رسد، با ذخیره ای مشابه در سوی دیگر، آغاز گردیده است و بر همین اساس این ذخیره ها باید از هر دو طرف حذف شود. ثالثاً و نکته اساسی اینکه تناقضات و مشکلات مورد بحث، در بازتولید ساده وجود نداشت. در بازتولید گسترده است که به سرکشی می پردازند و وجود خود را تحمیل می کنند.

سوم - نمایش نموداری انباشت

بازتولید را با نمودارهای زیر بررسی می کنیم.

الف:

$$1- 4000C+1000V+1000M = 6000$$

$$2- 1500C+376V+376M = 2252$$

8252

جمع کل محصول سالانه

جمع کل محصول سالانه در اینجا از نمودارهای پیشین کمتر است. قبلاً ۹۰۰۰ بود، حال ۸۲۵۲ است. می توانستیم آن را افزونتر بگیریم، حتی ۱۰ برابر کنیم، اگر کوچکتر گرفته ایم فقط یک دلیل دارد، تغییر در کمیت اقلام به هیچ وجه شاخص تمایز میان بازتولید ساده و گسترده نیست، اجزاء متشکله محصول اجتماعی در هر کدام از بخش ها می توانند دستخوش تغییر کمی شوند بدون آنکه شکل بازتولید دچار هیچ تغییری گردد. آنچه دو شکل ساده و گسترده بازتولید را از هم متمایز می کند، نه مقدار کمی اجزاء که نوع تخصیص کیفی این اجزاء است. نمودار دومی را مثال بیاوریم.

ب:

$$1- 4000C+875V+875M = 5750$$

$$2- 1750C+375V+375M = 2502$$

8252

جمع کل محصول سالانه

محصول سالانه به لحاظ ارزشی در هر دو نمودار یکسان است، اما ترکیب عناصر محصول بر حسب وظائف و ایفای نقش در آن ها متفاوت است. در ب چنان است که بازتولید به همان سیاق گذشته آغاز می شود و تداوم می یابد، در الف وضع به گونه دیگری است. ب مبین بازتولید ساده و الف بیانگر بازتولید گسترده است. در ب حاصل جمع $V+M$ بخش ۱ با C بخش ۲ برابر است، اما در الف با هم فرق دارند، اولی ۲۰۰۰ و دومی فقط ۱۵۰۰ می باشد. در همین راستا باید نمودار الف را دقیق تر بررسی کنیم. فرض را بر این می گذاریم که در هر کدام از بخش ها نیمی از ارزش اضافی به صورت درآمد خرج شود و نیمی دیگر سرمایه الحاقی گردد. با این فرض در بخش ۱ آنچه می تواند شکل

درآمد به خود گیرد ۱۰۰۰ واحد مزد کارگران بعلاوه ۵۰۰ واحد اضافه ارزش سرمایه داران است. ارقامی که حاصل جمع آنها با ۱۵۰۰ واحد سرمایه ثابت بخش ۲ مساوی است و از این روی می توانند بدون مشکل با هم مبادله گردند. از این که بگذریم ۴۰۰۰ واحد سرمایه ثابت بخش ۱ نیز برای بازتولید خود با معضل خاصی مواجه نیست زیرا این کار از طریق داد و ستد میان شاخه های مختلف همین بخش محقق می شود. آنچه باقی می ماند سرنوشت ۵۰۰ واحد اضافه ارزش باقی مانده بخش ۱ و $V+M$ بخش ۲ است. این عناصر هستند که باید چگونگی مبادله میان آنها در درون بخش خودشان و میان دو بخش مشخص گردد. به یاد بیاوریم که در بخش ۲ نیز قرار است نیمی از اضافه ارزش به سرمایه الحاقی اختصاص یابد. دقیق تر بگوئیم در اینجا نیز باید ۱۸۸ واحد به صورت سرمایه جدید در آید، از این مقدار ۴۸ واحد به سرمایه متغیر تازه تخصیص می یابد و ۱۴۰ واحد نیز برای سرمایه ثابت الحاقی ملحوظ می شود.

اینجاست که با مشکل جدیدی مواجه می گردیم. ۱۴۰ واحد اضافه ارزش بخش ۲ تنها از طریق جایگزینی با همین میزان اضافه ارزش بخش ۱ می تواند به سرمایه مولد مبدل گردد. نیاز به گفتن نیست که ارزش اضافی مذکور (بخش ۱) فقط وسائل تولید است و در هر دو بخش قابل مصرف است. این جایگزینی هم فقط از طریق خرید یک سوبه در درون بخش ۲ امکان پذیر است. زیرا ۵۰۰ ارزش اضافی بخش ۱ قرار است در همان بخش مبدل به سرمایه الحاقی شود. بنا بر این بخش ۲ باید ۱۴۰ واحد را نقدی بخرد بدون آنکه پول را از طریق فروش بعدی کالاهایش به بخش ۱ باز گرداند. اما باید دید که منبع پول برای این داد و ستد در کجا قرار دارد. همه جا را جستجو کنیم.

از ۳۷۶ واحد سرمایه متغیر بخش ۲ آغاز کنیم. این مقدار ارزش به عنوان دستمزد به کارگران این بخش پرداخت شده است و کارگران آن را در ازای خرید وسائل مصرفی، در شکل پول به سرمایه داران ۲ باز می گردانند. تا اینجا پول جدیدی پدید نیامده که

بتوان آن را از چرخه گردش خارج ساخت. بر همین اساس باید قبول نمود که منبع انباشت پولی نیست، بخش ۲ نسبت به ۱ این مزیت را دارد که کارگران مورد استثمارش باید کالاهای مصرفی مورد نیاز خود را از همین بخش خریداری کنند. این مسأله شاید چشم آکنده از ولع سود سرمایه دار را برای دو کار وسوسه کند.

۱- دست به دزدی بزند و از پرداخت دستمزد متعارف کارگران ابا ورزد، درصدی از همان ۳۷۶ واحد مزد رایج را به حالت یا حیلت یا زور برای خود نگه دارد، این کار را به صورت پی در پی انجام دهد و از این طریق حجم قابل توجهی سرمایه پولی بیاندوزد. کاری که البته از سرمایه داران بخش ۱ نیز به تمام و کمال ساخته است. معضل اما این است که سرمایه داران دستمزدها را از سر کرامت و بخشش به کارگران نمی دهند، اگر ندهند کارگری وجود نخواهد داشت و ارزش، اضافه ارزش و سرمایه ای تولید نخواهد شد، بعلاوه این مزدها چنان نازل است که برای بازتولید نیروی کار توده کارگر کفاف نمی دهد، حال اگر این دستمزدها باز هم تنزل کند و حجمی از آن به سرقت رود موج اعتصاب کارگران که همیشه جاری است، رو به طغیان خواهد رفت. چه بسا وضع از این هم بدتر گردد و ماحصل همه صغرا، کبرا آن که آویختن به این شکل سرقت دستمزدها، بعید است معضل گردآوری سرمایه پولی اضافی را حل کند، برای این کار باید چاره دیگری اندیشید.

۲- پیش تر گفته شد که در بخش ۲ برخلاف بخش ۱ کارگران مجبورند کل کالاهای مصرفی مورد احتیاج خود را از سرمایه داران همین بخش بخرند. به بیان دیگر سرمایه داران فقط نیروی کار کارگران را نمی خرند، آنچه را که این کارگران تولید می کنند به خود آنها می فروشند، این شرایط می تواند به صاحبان سرمایه کمک کند که حجمی از مزدهای پرداختی را بدون هیچ ما به ازاء، از کارگران باز پس گیرند. این هدف به طور مثال تا حدی در سیستم پرداخت جنسی مزدها، تا حدی از طریق تقلب در پویه گردش

سرمایه شاید تأمین شود. اما مشکل آنست که این ترفندبازی را نمی توان به یک راه حل روتین برای تشکیل سرمایه مولد الحاقی تبدیل نمود. لذا باید به جستجو ادامه داد. همه چیز حاکی است که گشودن گره دشوار است. باید دید چه راهی باقی است؟ و برای بیرون کشیدن این پول از گردش و تشکیل سرمایه پولی اضافی بالقوه، چه باید کرد؟ دو «راه» به نظر می رسد!! و البته که هیچ کدام از راههای قبلی مثمرتر نیستند. **اول** آنکه عده ای از سرمایه داران بخش ۲ سر عده ای دیگر کلاه بگذارند و پول آنها را چپاول کنند. این کار مقدور است اما حاصلش نه حل مشکل سرمایه پولی اضافی بالقوه در بخش ۲ که فقط لاغرتر شدن یک بخش سرمایه داران به سود فربهی یک بخش دیگر خواهد بود. **دوم** قسمتی از ارزش اضافی بخش ۲ که خاص وسائل معاش لازم سرمایه داران این بخش است به سرمایه متغیر در درون همین بخش تبدیل گردد. در این رابطه، باید بررسی را ادامه دهیم و برای موارد مختلف مثال هائی بیاوریم.

مثال اول

الف: نمودار باز تولید ساده:

$$1-4000C+1000V+1000M = 6000$$

$$2- 2000C+500 V+500 M = 3000$$

حاصل جمع کل محصول سالانه

$$9000$$

ب: نمودار اولیه برای باز تولید در مقیاس گسترده:

$$1-4000C+1000V+1000M=6000$$

$$2- 1500C+750 V+ 750 M=3000$$

$$9000$$

جمع کل محصول سالانه

فرض را بر این گذاریم که در نمودار ب در بخش ۱ نیمی از ارزش اضافی یعنی ۵۰۰ واحد انباشت می شود، در این صورت باید $1000V+500 = 1500$ (1) با ۱۵۰۰ واحد سرمایه ثابت ۲ جایگزین شود. با این کار در بخش ۱ شاهد وجود ۴۵۰۰ واحد خواهیم بود که باید انباشت گردد. اینکه $(2C = 1500)$ با ۵۰۰ واحد ارزش اضافی و ۱۰۰۰ واحد سرمایه متغیر ۱ جایگزین شود چیزی است که قبلاً در بازتولید ساده دیدیم.

حال چنین در نظر آریم که از ۵۰۰ واحد ارزش اضافی بخش ۱، معادل ۴۰۰ واحد آن به سرمایه ثابت و ۱۰۰ واحد به سرمایه متغیر اختصاص یابد. ۴۰۰ واحد می تواند بدون تأخیر بر ۴۰۰۰ واحد افزوده شود و با مانعی مواجه نیست. در این صورت بخش ۱ مرکب از 4400C ثابت، ۱۰۰۰ متغیر و ۱۰۰ واحد اضافه ارزش که این آخری هم باید تبدیل به سرمایه متغیر شود. بخش ۲ به اندازه ۱۰۰ واحد از بخش ۱ وسائل تولید (معادل 100M) خریداری می کند و به دنبال آن بخش ۱، $4400C+1100V$ خواهد داشت که جزء متغیر آن در حالت پولی است. در بخش ۲ سرمایه ثابتی به میزان ۱۶۰۰ موجود است. برای آنکه این حجم سرمایه ثابت به کار افتد باید ۵۰ واحد به سرمایه متغیر موجود نیز اضافه شود. با این کار رقم ۷۵۰ به ۸۰۰ می رسد. تا اینجا ۱۵۰ واحد به سرمایه ثابت و متغیر بخش ۲ افزوده شده است و کل این ۱۵۰ واحد از اضافه ارزش این بخش کسر شده است. بنا بر این از کل ۷۵۰ واحد ارزش سرمایه متغیر این بخش فقط ۶۰۰ واحد باقی است. همزمان کل محصول سالانه اش نیز شکل $3000 = 1600C+800V+600M$ را پیدا می کند.

پس از اینها ۱۵۰ واحد وسائل مصرفی تولید شده در بخش ۲ که به $100C+50V$ (2) تبدیل شده در همان شکل طبیعی خود به مصرف کارگران می رسد. ۱۰۰ واحد توسط کارگران بخش ۱ و ۵۰ واحد توسط کارگران بخش ۲ مصرف می گردد. اکنون وضعیت تغییر یافته دو بخش در آستانه انباشت این گونه است:

$$1-4400C+1100V+500M=6000$$

$$2- 1600 C+800 V+600 = 3000$$

۹۰۰۰

حاصل جمع

وضعیت حساب سرمایه

$$1-4400 C+1100 V = 5500$$

$$2- 1600 C+800 V = 2400$$

حاصل جمع ۷۹۰۰ است و سرمایه های متغیر هر دو بخش در شکل پولی هستند.

وضعیت سرمایه در آستانه تولید به شرح زیر بود:

$$1-4000C+1000V = 5000$$

$$2-1500C+750 V = 2250$$

جمع سرمایه ها به گاه آغاز ۷۲۵۰ واحد بوده است. اگر روند به همین سیاق ادامه یابد در آخر سال بعد خواهیم داشت.

$$1-4400C+1100V+1100M=6600$$

$$2-1600 C+800 V+800 M = 3200$$

جمع کل محصول نیز ۹۸۰۰ واحد خواهد شد.

باز هم چنین انگاریم که انباشت در بخش ۱ به همین نسبت ادامه می یابد. از کل ۱۱۰۰ واحد ارزش اضافی ۵۵۰ به شکل درآمد خرج می شود و ۵۵۰ سرمایه الحاقی می گردد. ۱۱۰۰ واحد سرمایه ثابت ۲ با ۱-V جایگزین خواهد شد. ۵۵۰ واحد ارزش اضافی ۱ نیز با همین مقدار کالاهای مصرفی بخش ۲ مبادله می شود. جمع ارزشی این دو معامله از سوی بخش ۱ به ۱۶۵۰ می رسد در حالی که کل سرمایه ثابت ۲ فقط ۱۶۰۰ واحد است. ۵۰ واحد کسری باید از ۸۰۰ واحد ارزش اضافی سرمایه داران بخش ۲ تأمین شود. اگر پول را کنار بگذاریم نتیجه معاملات چنین است:

در بخش ۱، $4400C+550M$ به سرمایه تبدیل می شود. ۱۶۵۰ واحد مصرف مایه سرمایه داران و کارگران نیز به وسیله کالاهای $2-C$ محقق می گردد. در بخش ۲ نیز $1650C$ که ۵۰ واحد آن از ۸۰۰ واحد ارزش اضافی ۲ برداشت شده است بعلاوه ۸۰۰ واحد سرمایه متغیر و ۷۵۰ واحد ارزش اضافی باقی مانده را خواهیم داشت. اگر ترکیب آلی سرمایه در این بخش ثابت ماند آنگاه باید برای ۵۰ واحد سرمایه ثابت الحاقی ۲۵ واحد نیز سرمایه متغیر منظور شود. مبلغی که باید از ۷۵۰ واحد ارزش اضافی همین بخش کسر شود. با انجام این کارها تصویر عناصر متشکله در بخش ۲ چنین خواهد شد.

$$2- 1650 C+825 V+ 725 M$$

در بخش ۱ باید $550M$ سرمایه الحاقی گردد. اگر نسبت پیشین ثابت ماند، باید ۴۴۰ واحد سرمایه ثابت و ۱۱۰ واحد متغیر باشد. رقم اخیر در مبادله با ۷۲۵ واحد اضافه ارزش بخش ۲ تحقق می یابد. این بدان معنا است که یک حجم ۱۱۰ واحدی کالاهای مصرفی به جای آنکه مورد استفاده سرمایه داران ۲ قرار گیرد توسط کارگران بخش ۱ مصرف خواهد شد. سرمایه داران مذکور این ۱۱۰ واحد را به جای مصرف به سرمایه تبدیل می کنند. با این کار از کل ۷۲۵ واحد اضافه ارزش بخش ۲ فقط ۶۱۵ واحد باقی خواهد ماند. اما ماجرا به این حد ختم نمی شود. با تبدیل ۱۱۰ واحد یاد شده به سرمایه ثابت باید ۵۵ واحد نیز برای سرمایه متغیر پیش ریز گردد. این رقم باید باز هم از ۶۱۵ کسر شود و بالاخره با طی این پروسه نمودار ما شکل زیر را اتخاذ خواهد کرد.

$$1- (4400C+440C) + (1100V+110V) = 4840 C + 1210 V = 6050$$

$$2- (1600C+50C+110C) + (800V+25V+55V) = 1760 C + 880V = 2640$$

جمع کل محصول نیز به ۸۶۹۰ واحد خواهد رسید.

اگر بازتولید باز هم بر همین منوال تداوم یابد در پایان سال بعد با شمای زیر مواجه خواهیم شد.

$$1-4840 C + 1210 V + 1210 M = 7260$$

$$2- 1760 C + 880 V + 880 M = 3520$$

و جمع کل محصول بر ۱۰۷۸۰ واحد بالغ خواهد شد.

این محاسبات را با همین ضرایب و نسبت ها و شاخص ها می توان ادامه داد و اگر چنین کنیم پس از ۵ سال بازتولید گسترده، مجموع سرمایه ها در بخش های ۱ و ۲ از $5500C+1750V = 7250$ به $8784C+2782V = 11566$ افزایش داشته و در واقع ۱۶۰٪ رشد کرده است. کل ارزش اضافی در ابتدا فقط ۱۷۵۰ واحد بود، اکنون به ۲۷۸۲ واحد ارتقاء پیدا کرده است. ارزش اضافی مصرف شده در سال اول ۵۰۰ واحد برای بخش ۱ و ۶۰۰ برای بخش ۲ بود. در پایان سال پنجم به ۷۳۲ برای بخش ۱ و ۷۶۴ برای بخش ۲ رسیده است که گویای رشد ۱۳۴ درصدی است.

مثال دوم

در اینجا کل محصول سالانه را ۹۰۰۰ واحد فرض می کنیم. همه این محصول در شکل سرمایه کالائی است. نسبت بخش ثابت به متغیر سرمایه ۱۰۰ به ۲۰ یا ۵۰٪ است. به شرایطی نظر داریم که رشد تولید سرمایه داری چشمگیر است، بارآوری کار در حال افزایش است، نیروی مولد کار اجتماعی شاهد شکوفائی است. اضافه جمعیت نسبی طبقه کارگر مستمراً رشد می کند. محصول سالانه در مثال مورد واکاوی ما با چشم پوشی از کسور به شرح زیر است.

$$1-5000 C + 1000 V + 1000 M = 7000$$

$$2-1430 C + 285 V + 285 M = 2000$$

طبقه سرمایه دار بخش ۱ نیمی از اضافه ارزش ها را مصرف و نیم دیگر را سرمایه الحاقی می سازد. در این وضعیت لازم است ۱۵۰۰ واحد ارزش از بخش ۱ مرکب از ۵۰۰ اضافه ارزش و ۱۰۰۰ واحد سرمایه متغیر با سرمایه ثابت بخش ۲ مبادله شود. اما سرمایه ثابت

۲ فقط ۱۴۳۰ واحد است، ۷۰ واحد کسر دارد که باید از ۲۸۵ ارزش اضافی کسر شود. اگر چنین کنیم وضع زیر را داریم.

$$1- (5000 C+500C) +(1500V+M)$$

$$2- (1430 C + 70 C) + 285 V + 215 M$$

۷۰ واحدی که در بخش ۲ تبدیل به سرمایه ثابت می شود سرمایه متغیری به میزان 70/5 مساوی ۱۴ برای به جریان انداختن خود لازم دارد. این ۱۴ واحد باید از ۲۱۵ واحد ارزش اضافی بخش ۲ کسر شود، در این صورت فقط ۲۰۱ واحد اضافه ارزش باقی می ماند و نمودار ما چنین خواهد شد. $2-(1430C+70C)+(285V+14V)+201M$ مبادله ۱۵۰۰ سرمایه ثابت بخش ۲ و ۱۵۰۰ متغیر و اضافه ارزش بخش ۱ منوال کار بازتولید ساده است و نیازمند بحث نیست. اما کاملاً روشن است که در بازتولید گسترده حاصل جمع $V+M$ بخش ۱ بزرگتر از سرمایه ثابت بخش ۲ است. پس به بینیم چه رخ داده است و روند کار چگونه پیش خواهد رفت؟

همان گونه که ۱ باید با اضافه ارزش های خود سرمایه ثابت الحاقی ۲ را تأمین نماید، ۲ نیز باید سرمایه متغیر الحاقی ۱ را تأمین کند. انباشت در بخش ۲ باید چنان باشد که جزء بزرگتری از کل تولید و لاجرم جزء بزرگتری از محصول اضافی به شکل وسائل ضروری مصرفی بازتولید گردد. در بازتولید گسترده مطلقاً کافی نیست که $1-V+M$ با $2-C$ برابر باشد. کاملاً بالعکس باید با $2-C$ بعلاوه اضافه محصولی که به آن افزوده می شود، بعلاوه سرمایه ثابت الحاقی مورد نیاز توسعه بخش ۲ تراز گردد و امکان مبادله یابد. در مثال مورد کندوکاو ما، در شروع کار دیدیم که سرمایه ثابت بخش ۲ از $1-V+M$ کوچکتر بود. به همین دلیل ۷۰ واحد از اضافه ارزش ۲ به $2-C$ اضافه شد. موازنه برقرار گردید و نوعی بازتولید ساده در درون بازتولید گسترده انجام گرفت.

آنچه برای بخش ۱ فقط تعویض ساده درآمد با وسائل مصرفی است، اینک برای بخش ۲ نه تنها بازتبدیل سرمایه ثابت به سیاق بازتولید ساده، از شکل کالائی به شکل طبیعی

که فراتر از آن، تبدیل یک جزء محصول اضافی از شکل وسائل مصرفی به سرمایه ثابت است. این ضرورتی است که بازتولید گسترده وضع و تحمیل می نماید. یک بار دیگر روند بازتولید را مرور کنیم. نمودار ما با رجوع به آنچه گفته شد این گونه است

$$1- 5000C+500M+1500 V+M=7000$$

$$2- 1500C+299M+201 M = 2000$$

۵۰۰ واحد اضافه ارزشی که در بخش ۱ سرمایه الحاقی گردیده است به ۴۱۷ ثابت و ۸۳ متغیر تجزیه می شود. جزء اخیر (۸۳) معادل خود از اضافه ارزش بخش ۲ بیرون می کشد، بخش ۲ به همین میزان عناصر سرمایه ثابت خریداری می کند و بر حجم موجود خود می افزاید. افزایش ۸۳ واحد جزء ثابت سرمایه در بخش ۲ افزایش ۱۷ واحد سرمایه متغیر در این بخش را هم الزامی می سازد. نتیجه این خواهد شد

$$1-(5000C+417C)+(1000V+83 V) = 5417C+1083V = 6500$$

$$2- (1500C+83C) + (299 V+17V) = 1583 C + 316 V = 1899$$

سرمایه در بخش ۱ از ۶۰۰۰ واحد به ۶۵۰۰ افزایش یافته است. در بخش ۲ نیز از ۱۷۱۵ به ۱۸۹۹ رسیده است. اگر این روند ادامه یابد در پایان سال سوم، در بخش ۱ به ۷۶۲۹، در بخش ۲ به ۲۲۲۹ و مجموعاً ۹۸۵۸ واحد سرمایه خواهیم داشت.

سوم: مبادله سرمایه ثابت بخش ۲ در صورت انباشت

در مبادله $1-V+M$ با $2-C$ حالات متعددی قابل مشاهده است.

- ۱ - در بازتولید ساده این دو با هم برابر هستند و به سادگی مبادله می شوند.
- ۲ - در بازتولید گسترده بیش از هر چیز باید به نرخ انباشت نظر دوخت. در مثالهای تا کنونی نرخ انباشت را به میزان ۵۰٪ اضافه ارزش بخش ۱ منظور نموده و برای سالهای متوالی ثابت فرض کرده ایم. در همان حال، نسبتی را که براساس آن سرمایه الحاقی به اجزاء ثابت و متغیر تقسیم شده است در حال تغییر به حساب آورده ایم. همین موضوع سه حالت متفاوت را در مقابل ما قرار داده است. در نخستین حالت نصف اضافه ارزش

و جزء متغیر سرمایه بخش ۱ برابر سرمایه ثابت بخش ۲ است. این بدان معنی است که 2-C از $1-V+M$ کوچکتر است. باید هم چنین باشد، زیرا در غیر این صورت انباشت قابل وقوع نیست. در حالت دوم $1-V+M/2$ بزرگتر از $2C$ است. این مشکل با افزایش جزئی از $2M$ به $2C$ و متناسب با آن بر $2-V$ قابل حل است. حالت سوم $1-V+M/2$ از $2C$ کوچکتر است. در چنین وضعی بخش ۲ قادر به بازتولید کل سرمایه ثابت خود نمی شود، برای رفع مشکل باید از بخش ۱ خرید نماید اما هیچ نیازی به انباشت بیشتر سرمایه متغیر ندارد، زیرا سرمایه ثابت با این خرید، فقط در همان ارزش پیشین خود بازتولید شده است. بازتولید ساده با شیوه تولید سرمایه داری سازگار نیست. انباشت سرمایه یعنی تولید واقعی سرمایه داری از این طریق ناممکن است. به بیان دیگر بازتولید گسترده فرض تساوی میان $1-V+M$ و $2C$ را منتفی می سازد. با همه اینها حتی در بازتولید گسترده یا انباشت واقعی سرمایه داری نیز این امکان وجود دارد که $2C$ نه فقط با $1-V+M$ تراز شود که از آن بزرگتر هم بشود. این به معنای بروز اضافه تولید در بخش ۲ است. رخدادی که فرار سرمایه ها از بخش ۲ به بخش ۱ را باعث می گردد.

